



اسقف استیفن نیل در همان روزی که قرن نوزدهم به پایان رسید پا به دنیا گذاشت. در دانشگاه کمبریج به اخذ هر آن قدر لیسانسی که به یک نفر اجازه دریافت می دهند نایل آمد و در همه آنها رتبه نخست را کسب کرد. به سال ۱۹۲۴ وی را به استادی دانشگاه مزبور برگزیدند ولی او رساندن مژده انجیل به روستائیان هندوستان را بر احراز کرسی استادی معروفترین دانشگاههای عالم ترجیح داد و مدت بیست سال در جنوب هندوستان به این کار مشغول بود. اسقف استیفن نیل دکتر در الهیات و از متفکرین جهان مسیحیت بشمار می رود و دارای آثار بسیاری است. او مدتی مدیریت طرح کتب جهانی را به عهده داشت.

به قلم : اسقف استیفن نیل

«ثمرهٔ روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و
مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و
پرهیزکاری است» (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳)

پیشگفتار مترجم

آشنایی با نویسنده این کتاب برای مترجم در دوران تحصیل در انگلستان اتفاق افتاد و این مصاحبت موجب چنان تحول روحی در زندگانیم گردید که اثراتش پس از چند سال هنوز در وجودم باقیست.

باعث کمال خرسندی است که اکنون می‌توانم ترجمه این کتاب را که یکی از آثار اخیر ایشان است به زبان فارسی به علاقمندان عرضه دارم.

روش اینجانب در ترجمه این بوده است که بجز تغییر دادن نام کتاب و عنوان فصل اول آن و اضافه کردن چند سطری در صفحه اول و چند جای دیگر و آوردن ابیاتی چند در جاهای مناسب، عین عبارات نویسنده اصلی را به زبان فارسی ساده و مصطلح درآورم.

مترجم

فهرست

مقدمه :	۵
فصل اول : شخص کامل چه کسی است؟	۷
فصل دوم : محبت	۱۹
فصل سوم : خوشی	۳۴
فصل چهارم : سلامتی	۴۲
فصل پنجم : حلم (صبر)	۵۱
فصل ششم : مهربانی	۶۰
فصل هفتم : نیکویی	۶۸
فصل هشتم : ایمان (امانت)	۷۸
فصل نهم : تواضع	۸۶
فصل دهم : پرهیزکاری	۹۶
خاتمه : تکلیف من چیست؟	۱۰۴

امروز دیگر در حقیقت قدیمی شده است. امروز دیگر مشکلات همه کلیساها یکسان است. در همه کشورها پرسش‌ها یکی است. این سلسله کتب مخصوصاً جهت کسانی تهیه شده است که خوانده شده‌اند به تعلیم و به موعظه پردازند به امید اینکه مطالب و محتویات آنها ایشان را کمک نماید تا وظیفه خود را مؤثرتر و بهتر انجام دهند. ولی این نظر نیز در کار بوده است که چنان ساده نوشته شود که اعضاء عادی کلیسا که خواهان بررسی در مذهب خود هستند بتوانند هم به صورت فردی و هم به طور گروهی در دسته‌های تبادل افکار از آن استفاده کنند و در فهم و در معلومات خود پیشرفت نمایند.

این سلسله کتب بدواً به زبان انگلیسی طبع و نشر می‌گردد ولی در نظر است که هر چه زودتر به زبانهای عمده عالم مسیحیت نیز ترجمه شود و در دسترس طالبان قرار گیرد. نویسندگان این سلسله کتب از کشورهای مختلف و شعب مختلف کلیسا انتخاب شده‌اند و مخصوصاً سعی شده است که بیشتر اشخاص از میان کلیساهای جدید التأسیس به نوشتن دعوت شوند؛ و از این جهت بدیهی است که آوازه‌های متنوعی به گوش ما خواهد رسید و با آراء و عقاید گوناگونی روبرو خواهیم شد ولی هدف و امید ما این است که از طریق ذهن‌ها و زبانهای اشخاص متعدد، ایمان کلیسا به خداوند واحدش بطور صریح و آشکار بیان گردد.

استیفن نیل

اسقف

مقدمه

آغاز قرن بیستم برای کلیسای مسیح دوران پرامیدی بود. کلیساهای مغرب زمین به نظر نیرومند و غنی می‌رسیدند و تقریباً در تمام نقاط جهان کلیساهای جدید بزرگی به سرعت در حال رشد و نمو بودند. چنین به نظر می‌رسید که ممکن است انجیل مسیح بدون برخورد یا مقاومت‌های شدیدی در سرتاسر عالم منتشر گردد. اینک پنج‌سال از آن روزها گذشته و اکنون همه چیز تغییر کرده است. هر فرد مسیحی می‌داند که این روزها کلیسا ایام سخت و دشواری را می‌گذراند. ادیان کهن جان تازه می‌گیرند و در برابر انجیل نیروی مقاومت جدیدی پیدا می‌کنند. از طرف دیگر مذاهب جدیدی از جمله کمونیسم میلیونها مرید و مؤمن به خود جلب می‌نمایند. عقیده راسخ مسیحیان این است که عیسی مسیح آخرین کلمه‌ای است که خدا به بشر تکلم فرموده و می‌فرماید و آینده کلاً در دست او است. ولی از طرف دیگر برای ایشان روشن است که مسیحیت نمی‌تواند ادامه حیات دهد و رشد کند مگر آنکه کلیساها و افراد حیات تازه بیابند و اطمینان و اعتمادی تازه پیدا کنند و نیرویی جدید جهت شهادت دادن حاصل نمایند. در این روزها هر نفر مسیحی باید مبشر و ناشر کلام خدا باشد.

امروز ایمان آوردن تنها کافی نیست بلکه درک و فهم موضوعات نیز از واجبات است. از تمام نقاط گیتی تقاضاهایی جهت کتبی می‌رسد که مطالعه آنها بتواند فرد مسیحی را در فهم مذهبش کمک نماید و به سؤالاتی که او و سایرین می‌پرسند جواب دهد و بهترین نحوه نمایاندن و آموختن مسیحیت را به دیگران ظاهر سازد. سلسله انتشارات کتب جهانی مسیحی برای برآوردن این احتیاج ضروری عالم مسیحیت ترتیب داده شده است. هدف کتبی که در این سلسله نشر می‌یابد در مرحله اول «کلیساهای جدید التأسیس» است ولی تمایزی که بین کلیساهای قدیم و جدید بود

شد- وقتی می خواهیم کوشش کنیم از عقب او برویم او در راه خیلی جلوتر از ما به نظر می رسد ولی همچنان که برای رسولان اولیه قانون زندگی «از عقب من آیید» بود برای ما نیز هنوز همان است.

حتی غیر مسیحیان می دانند که مسیحیان باید مثل مسیح باشند. بسیاری از اشخاص، حتی در کشورهای غیر مسیحی، عیسی را نسبتاً خوب می شناسند و دست کم می دانند که او شخصی بود عادل و آرام و نجیب و ملایم و پاک و با حقیقت. چه بسا ممکن است برای یک نفر مسیحی اتفاق بیفتد که یک نفر غیر مسیحی خطای او را به وی گوشزد کند و مثلاً بگوید: «تو مسیحی هستی و حق نداری این طور دروغ بگویی.» یا «عیسی مسیح هیچ وقت مثل تو عصبانی نمی شد.» و غیره. عبارت «مسیح مانند» و یا «مسیح وار» عبارت مشهوری است و همه کس مقصود آن را می فهمد. حتی روزی یکی از میسیونرها نقل می کرد که شنیده بود یک نفر غیر مسیحی به دیگری می گوید: «در اینجا مسیح وار رفتار نکردی.»

برای ما هیچ وقت خوشایند نیست که اشتباهات ما را به ما گوشزد کنند. اغلب اوقات وقتی که دیگران خطای ما را به ما گوشزد می کنند می گوئیم: «البته ما ضعیف و ناتوان هستیم. به ما نگاه نکنید، به مسیح نگاه کنید و آنگاه خواهید دید که چه باید باشید.» ولی این یک جواب ساده و کامل دارد و آن این است: «ما نمی توانیم عیسی مسیح را ببینیم ولی می توانیم شما را ببینیم. شما به ما می گوئید که عیسی می تواند اشخاص را از گناهان نشان نجات بخشد ولی مگر نجات یافتن برای ما بهتر و آسان تر است تا برای شما؟ اگر عیسی به این بدی شما را نجات داده است ما چه دلیلی داریم که فکر کنیم ما را بهتر نجات خواهد داد؟»

ما باید بتوانیم بگوئیم «به ما نگاه کنید.» البته عاقلانه ترین راه این است که هرگز چنین سخنی را بر زبان نیاوریم زیرا که به تکبر تعبیر خواهد شد و برای مسیحی تکبر یکی از بدترین گناهان است. ولی باید بتوانیم با فروتنی امیدوار باشیم که وقتی که دیگران به ما نگاه می کنند اقلاً یک چیزی از مسیح در ما ببینند. از این نظر است که پولس به دوستانش می نویسد: «پس اقتدا به من نمایید چنان که من نیز به

فصل اول

شخص کامل چه کسی است؟

در امثال و حکم فارسی آمده است که آدمی به سیرت است نه به صورت و انسانیت به کمال است نه به جمال. در این کتاب می خواهیم بیان کنیم که انسان کامل به نظر ما چه کسی است و سیرت و صفات او چه می باشد. کمال مطلق خدا است و انسان کامل کسی است که در تمام مراحل زندگانی اراده او با اراده خداوند متعال منطبق باشد. به عقیده ما تنها وجودی که در عالم بشریت چنین بوده است عیسی مسیح می باشد. اگر شرح حال او را در اناجیل و در کتب دیگر بخوانیم خواهیم فهمید که میل و اراده او حتی یک آن هم از مشیت و اراده الهی منحرف نگردید. همیشه و در هر حال هر چه خدا می خواست عیسی می خواست و می کرد و بدین وسیله کمال مطلق را برای ما مجسم گردانید تا ما نیز از او سرمشق گرفته سعی کنیم روز به روز مثل او بشویم و بدین طریق راه کمال را بپیماییم. پس در راه کمال قدم زدن یعنی مسیحی بودن و مسیحی بودن یعنی مانند عیسی مسیح بودن. مسیحی بودن را به طریق بسیار دیگری نیز می توان تعریف کرد ولی همه آنها بالاخره به این حقیقت واحد می رسد که مسیحی کسی است که هر روز در رشد و نمو خود مانند عیسی مسیح بشود. وقتی عیسی شاگردان اولیه خود را دعوت کرد فقط به آنها گفت «از عقب من آیید» و منظور وی این بود که با او باشند، کلمات او را بشنوند، کارهای او را تماشا کنند، از او تعلیم گیرند و در نتیجه در رشد و نمو خود مانند او بشوند. بدون این جریانات آنها نمی توانستند رسول خوانده شوند؛ زیرا کسی که بخواهد در حقیقت به مسیح موعظه کند نه فقط باید راجع به او حرف بزند بلکه می بایستی وی را جلو چشم شنونده چنان مجسم سازد که بتواند او را ببیند. ما هرگز کاملاً مثل عیسی نخواهیم

در وهله اول از دو روشی که اگر آنها را پیروی کنیم ما را بالاخره به نومییدی سوق خواهند داد باید صرف نظر کرد. اینک آن دو روش را مختصراً شرح خواهیم داد:

یکی از معروفترین کتب مسیحی که تا به حال نوشته شده است «اقتدا به مسیح»^۱ (قرن پانزده بعد از میلاد) می باشد. این کتاب به ما نمی گوید که به مسیح اقتدا کردن یعنی از او تقلید نمودن. اگر چنین چیزی می گفت به درد منظور مسیحی ما نمی خورد. مثلاً بعضی از واعظان سعی می کنند حتی در جزئیات حرکات و سکنات و طرز بیان از واعظ معروفی تقلید کنند. این واعظان هرگز واعظ خوبی نخواهند شد زیرا ایشان نمی توانند شخص دیگری بشوند. وقتی سعی کنند شخص دیگری بشوند خودشان را هم فراموش می کنند و آنچه که باید باشند نخواهند بود و بنا به مثل معروف نه تنها راه رفتن کبک را نخواهند آموخت بلکه راه رفتن خود را هم فراموش می کنند. مثل عیسی شدن بدین طریق ممکن نیست. چه خوب است که اناجیل از جزئیات زندگی شخصی عیسی اطلاعات زیادی در دسترس ما نمی گذارند. مثلاً ما نمی دانیم که او بلند قد بود یا کوتاه قد و هیچگونه اطلاعی راجع به چگونگی شکل ظاهری او نداریم. و این موضوع مانع می شود که ما سعی کنیم بوسیله تقلید چیزهای ظاهری مانند او بشویم. تغییر و تبدیلی که ما به آن نیازمندیم هیچگاه از این راه حاصل نمی گردد بلکه تنها در اثر نیرویی که از درون کار می کند می تواند ایجاد شود. این بود شرح یکی از دو روش غلط.

و اما روش دوم که باید از آن احتراز جست این است که فکر کنیم بوسیله قوانین و مقررات می توانیم مانند مسیح بگردیم و این روش غلط است زیرا چنین چیزی ممکن نیست. البته کلیسا و زندگی مسیحی به قوانین و مقرراتی احتیاج دارد ولی تعداد این نوع قوانین می باید بسیار کم باشد. سعی یهودیان این بود که برای هر چیز قانونی داشته باشند و شائول طرسوسی کوشش می کرد تمام قوانین و شرایع را نگاه دارد ولی در پایان فهمید که تمام مساعی او بی فایده است؛ حتی وقتی که تمام قوانین

۱- قسمتی از این کتاب تحت عنوان «در پی مسیح» بوسیله آقای دکتر ارمجانی ترجمه شده است.

مسیح می کنم» (اول قرنهای ۱۱:۱۰). مقصود پولس را می توان چنین بیان کرد: «من چشمانم را به مسیح می دوزم و سعی می کنم همان کنم که می بینم او می کند؛ شما چشمانتان را به من بدوزید و آنچه من می کنم آن را نمونه اعمال خود قرار دهید.» این را در پولس نمی توان تکبر میان تهی دانست زیرا او سالیان بیشتری از کسانی که به آنها نامه می نویسد مسیحی بوده است و معنی مسیحیت را بیشتر از آنان می داند. بنابراین او خود را با فروتنی برای رفقای خود که سعی می کنند مانند مسیح گردند هادی و راهنما قرار می دهد.

در عهد جدید مانند مسیح شدن تدریجی مسیحیان به طرق مختلف بیان شده است. از جمله در عباراتی مانند «تازه شدن»، «تبدیل یافتن» و غیره. در رساله به کولسیان باب ۳ آیات ۹-۱۰ مکتوب است: «... چون که انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده اید و تازه را پوشیده اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل تازه می شود.» در ابتدا انسان به صورت خدا آفریده شد (پیدایش ۱:۲۷) ولی به علت گناه از خدا دور افتاد و مسیحیت می گوید که ما به توسط مسیح به آنچه که همیشه اراده خدا بود که آن باشیم برگردانده می شویم. در رساله به رومیان باب ۱۲ آیه ۲ مفاهیم «تازگی» و «تبدیل» را با هم جمع می بینیم: «به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید.» در اینجا کلمه «تبدیل» همان لغتی است که در واقعه تجلیل عیسی بکار برده شده است: «...هیئت چهره او مبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.» (لوقا ۹:۲۹). همین مفهوم در رساله دوم قرنهای ۱۸ آیه ۳ نیز یافت می شود: «همه ما... از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می شویم چنانکه از خداوند که روح است.» در اینجا این فکر تازه اضافه شده است که این «تبدیل» بوسیله روح القدس انجام می گیرد.

این آیات تصویری از آنچه که باید واقع بشود به ما نشان می دهد و در عین حال اشکال کار را به ما می نمایاند. ما می دانیم که باید مثل مسیح باشیم؛ ولی در عین حال می دانیم که مثل مسیح نیستیم. آیا هیچ نوع تغییری ممکن است؟ اگر ممکن است چگونه به وقوع می پیوندد؟

عیسای مسیح را آن طور که در اناجیل می بینیم می توان محک و میزان آن تغییر و تبدیلی دانست که باید در ما بوجود بیاید. پندار و گفتار و کردار ما باید با محک وجود او سنجیده شود. مثلاً حضرت پولس به ما تعلیم می دهد که ثمره اول روح محبت است و ما از مطالعه چگونگی محبتی که عیسی نسبت به دوستانش داشت و شرح آن در اناجیل آمده است پی به ماهیت محبت می بریم (یوحنا ۱۵:۱۳). اگر در یک فرد مسیحی یا در گروهی از مسیحیان ملاحظه کنیم که این نوع محبت وجود دارد و روز به روز رو به تزاید است می توانیم یقین داشته باشیم که روح عیسی آنجا در کار است؛ بر عکس اگر چنین محبتی در دسته ای که خود را مسیحی می دانند و ادعا می کنند که پر از روح القدس هستند مشاهده نکنیم کاملاً حق داریم به صحت ادعایشان شک بیاوریم.

روح القدس سرچشمه تمام خوبیهای ماست. ولی خدا همیشه شخصیت های ما را محترم می شمارد و ما را چون ماشین بلااراده ای بکار نمی برد بلکه این قدر صبر می کند تا ما با میل خود بگذاریم او در ما کار کند و ما با او یا دست کم حاضر شویم راه را برای آمدن او از روی میل آماده سازیم.

بنابر این باید دید ما چه می توانیم بکنیم که راه را برای آمدن روح القدس هموار سازیم و او را در کارش کمک نماییم. ۱- اولین کاری که باید بکنیم این است که اناجیل را به دقت مطالعه نماییم. عیسی واقعاً چگونه شخصی بود؟ ما هرگز نمی توانیم جوابی نهایی به این سؤال بدهیم. سیرت و شخصیت عیسی را می توان به استخری عمیق و صاف تشبیه کرد که ممکن است فکر کنیم که اگر دست خود را دراز کنیم به ته آن استخر می رسد؛ ولی حقیقت این است که هر چه بیشتر دست خود را دراز نماییم ته استخر از ما دورتر به نظر خواهد رسید. ولی اگر اناجیل را با صبر و حوصله مطالعه کنیم، عیسی را روز به روز بیش از پیش خواهیم شناخت؛ و بهتر شناختن او اولین قدم در مثل او شدن است. ۲- دومین کاری که باید بکنیم این است که یاد بگیریم که در همه اوقات بسوی عیسی نگاه کنیم: «بسوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم...» (عبرانیان ۱۲:۲). البته خوب است که عیسی را آن طور که قرنهای

و شرایع را بجا آورده بود فهمید که رابطه قلبی او با خدا درست نیست و در نتیجه آرامش ندارد. شرایع و قوانین هرگز نمی توانند معنی حقیقی ایمان مسیحی را بیان کنند. حضرت اگوستین در قرن چهارم میلادی خیلی نزدیک به حقیقت بود وقتی که این جمله را نوشت: «محبت داشته باشید و هر چه خواهید بکنید.» شخصی که حقیقتاً خدا و همسایه اش را محبت می کند شخص آزادی است؛ او به مقررات و قوانین احتیاجی ندارد زیرا که نیروی محبت در قلبش او را از ارتکاب هر نوع عملی که به دیگران ضرر می رساند یا هر چیزی که باعث بی احترامی نسبت به نام خدا می شود باز خواهد داشت.

تغییر و تبدیلی که ما به آن احتیاج داریم تنها از نیرویی که از درون ما کار کند ایجاد خواهد گشت: «تبدیل می شویم از خداوند که روح است.» (دوم قرنتیان ۳:۱۸).

در عهد جدید روح القدس همان روح عیسی است و به همان اسم نیز نامیده شده است، مثلاً در اعمال رسولان باب ۱۶ آیه ۷ مکتوب است. «لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.» بعضی اوقات بسیار مشکل است که بین آنچه راجع به مسیح قیام کرده که بوسیله ایمان در قلوب ما ساکن است گفته شده (افسیسیان ۳:۱۷) و بین روح القدسی که در ما ساکن است (رومیان ۸:۱۱) فرق گذاشت. ولی یک فرق می توانیم ملاحظه کنیم و آن این است که هرگز به ما گفته نشده که مانند روح شویم ولی گفته شده است که می بایستی عوض شده روز به روز بیشتر مثل مسیح بشویم.

روح آن نیروی فعال است که با ما و در ما کار می کند. بعضی اوقات فعالیت روح به اشکال غیر عادی و حتی شدید و تند ملاحظه شده است مثلاً مانند نعمت تکلم به زبانهای مختلف (اعمال رسولان باب ۲). مسیحیان اولیه در این خطر بودند که فکر کنند این نعمت ها یا فعالیت ها به خودی خود دارای اهمیت مخصوصی می باشند ولی حضرت پولس اشتباه آنها را به ایشان گوشزد می کند و می گوید که مهمترین کار روح در تغییر و تبدیل سیرت اشخاص دیده می شود (اول قرنتیان ۱۲:۲-۱۴ و مخصوصاً ۱۳:۱-۱۳).

دوستی در درون شهر ما دارد و او همان است که وقتی باید بگوید «بلی» می گوید «نه» و وقتی باید بگوید «نه» می گوید «بلی». ما خودمان قادر نیستیم دشمنی را که درون دروازه های ماست از میان برداریم: او جزئی از خود ماست و نمی توانیم او را نابود سازیم. تکلیف ما این است که به وجود او در درون خود اقرار نماییم زیرا اگر حاضر نباشیم به وجود او در درون خود اذعان کنیم برای او کار را بسیار آسان کرده ایم تا بر آن قسمتی از وجود ما که می خواهد اراده خود را در آنجا به انجام رساند غلبه کند. روح القدس نمی تواند ما را کمک کند مگر اینکه ما امین و درستکار باشیم و اقرار کنیم که چقدر به کمک او نیازمندیم. اذعان نداشتن به اینکه ما به کمک او محتاجیم مخالفت و مقاومت با روح القدس است.

ما با اطاعت از مشتی قوانین هرگز مانند مسیح نمی شویم. آنچه مورد علاقه ما است ایجاد و تشکیل و رشد و نمو سیرت و اخلاق و شخصیت است. سیرت و اخلاق تشکیل می گردد از صدها و هزاران تصمیمات مختلفی که در زندگی گرفته می شود. در هر روز عمر خود، مکرراً مشغول انتخاب کردن و تصمیم گرفتن می باشیم. به خوبی می دانیم که تعداد تصمیماتی را که می توان با مراعات دقیق قانون بخصوصی اتخاذ کرد بسیار کم است؛ و این طبیعی است زیرا قوانین به حکم اینکه ثابت می باشند مرده اند، و زندگی و حیات به حکم اینکه زنده است همیشه در تغییر و در حرکت می باشد و از این است که خانواده یا مؤسسه یا مملکتی را نمی توان تنها با قوانین اداره نمود هر چند آن قوانین عالیترین قوانین موجود هم باشند.

ولی با همه آنها بسیار بجا و مناسب است که اصولی چند داشته باشیم که در اخذ تصمیمات ما را هادی و راهنما باشند. عهد جدید فقط به ما نمی گوید که باید مثل مسیح باشیم بلکه بطور مفصل سعی می کند وظایف ما را به ما نشان دهد. هر چند حضرت پولس به دوستان خود می گوید که ایشان زیر بار شریعت نیستند بلکه زیر فیض هستند ولی چند مرتبه فهرستی از کارهای بد و ناشایستی که می بایستی از آنها اجتناب نمایند و نیز صفات نیکویی را که باید هدف زندگی خود قرار دهند جهت ایشان می نویسد (مثلاً کولسیان ۳:۵ تا ۴:۶). فهرستی که از همه معروف تر است در

پیش در جلیل و یهودیه بسر می برد بشناسیم ولی این کافی نیست. ما باید امروز با او آشنا شده وی را رفیق زنده خود بدانیم. بعضی اشخاص استعدادشان در آرام گرفتن و احساس حضور مسیح زنده را کردن بیش از دیگران است ولی برای اغلب ما این موضوع کار دشواری است. ولی هر کس می تواند قدری از آن را بیاموزد. در اول کار کافی است اگر فقط دو دقیقه آرام بنشینیم و ذهن و فکر خود را به مسیح زنده معطوف داریم. تشتت ذهن و سرگردانی افکار ما حتی در دو دقیقه قابل تعجب است ولی نباید مأیوس شد زیرا هر بار می توانیم حواس خود را بیشتر جمع کنیم و افکار خود را بر مسیح زنده و محبت بی پایانش متمرکز سازیم.

۳- سومین کاری که باید بکنیم این است که یاد بگیریم از دیدگاه خدا به کار و دوستان و مشکلات و مسائل زندگی خود نگاه کنیم و با همان قسم فکری که او راجع به آنها فکر می کند ما نیز فکر کنیم. ولی آیا واقعاً آدمی می تواند مانند خدا فکر کند؟ البته بطور کامل هرگز نمی تواند. افکار خدا همیشه از افکار ما عالیتر و بلندتر است (اشعیا ۹:۵۵) ولی ما از کتاب مقدس تا حد زیادی به طرز تفکر خدا آشنا هستیم و حضرت پولس به ما می گوید: «ما فکر مسیح را داریم» (اول قرنتیان ۲:۱۶). اگر کوشش کنیم مثل خدا فکر کنیم خواهیم دید که مکرر در مکرر یک چیزی در درون ما می گوید «باید این کار را بکنی»، «نباید آن کار را بکنی». چرا نباید؟ آیا قانونی آن را منع کرده است؟ «خیر قانون بخصوصی آنرا منع نکرده ولی محبت آن را منع می کند و شما می دانید که خدا انجام کار بهتری را از آن کار که می خواستید بکنید از شما می خواهد.»

۴- چهارمین کار و از همه مهمتر آن است که با روح القدس مخالفت نورزید و در صدد مقاومت با او برنیایید. یکی از معلمین بزرگ مسیحیت گفته است که اشکال حقیقی در این است که «اگر بخواهم می توانم خوب باشم ولی موضوع این است که نمی خواهم.» مثلاً راجع به موضوعی می دانیم که باید بگوییم «بلی»، ولی چیزی از درون ما می گوید «نه». وقتی مرتکب خطایی می شویم شدت نیروی آزمایشهای این دنیا را بهانه می آوریم و کمتر حاضر هستیم قبول کنیم که دشمن بیرون دروازه،

در بعضی از کتبی که راجع به زندگی مسیحی به رشته تحریر درآمده به خواننده توصیه شده است که یک مرتبه عقب همه خصایل نرود بلکه هر بار یکی از خصلت‌ها را هدف خود قرار دهد. مثلاً امسال هدف‌تان این باشد که بیش از پیش در نجابت و ملایمت ترقی کنید و سال دیگر سعی کنید در تواضع و فروتنی پیشرفت نمایید و غیره. این طریق مثبت بود ولی بعضی اوقات هم توصیه به طریق منفی می‌شود که شرارت‌ها و بدیها را یکی یکی به نوبت از خود دور کنیم و از قید آنها آزاد گردیم؛ مثلاً امسال سعی کنید بر خشم و غضب و عصبانیت غلبه کنید؛ آنوقت سال دیگر بر تکبر پیروز آید و غیره. تجربه نشان می‌دهد که این روش عملی نیست.

ثمره روح یکی است و کار شرارت هم یکی است. جمیع خصایل نیکو از یک منبع سرچشمه می‌گیرد و تمام صفات زشت و هر نوع شرارت نیز از یک منبع برمی‌خیزد. ریشه هر نوع صفات پسندیده این است که در مسیح بمانیم و ریشه هر نوع خصلت ناپسند این است که خارج از مسیح بمانیم. کسی که در مسیح می‌ماند به همان طرزى که شاخه‌ای که جزو تاک است میوه می‌آورد ثمر خواهد آورد: «در من بمانید و من در شما... آنکه در من می‌ماند و من در او میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا ۱۵: ۴ و ۵). هر بار که اشتباهی از ما سر بزند علتش این بوده که در مسیح نبوده‌ایم. وقتی در مسیح می‌مانیم از گناه در امان هستیم حتی مواقعی که آزمایش سخت و قوی باشد.

دارا بودن هر خصلت نیکو به منزله اطاعت از خداست. ارتکاب هر نوع عمل زشت یا به زبان آوردن هر قسم سخن ناشایست یا پروراندن هرگونه فکر بد به منزله نوعی طغیان بر علیه اوست. ممکن است در وهله اول این موضوع واضح نباشد ولی اگر با صبر و حوصله تعمق کنیم به صحت و حقیقت آن پی خواهیم برد. مثلاً فکر کنید چرا عصبانی بودید؟ اگر خوب دقت کنید شاید علتش این بوده که شما حاضر نبوده‌اید دنیا را همان طور که خدا آن را خلق کرده است قبول داشته باشید؛ یا حاضر نبوده‌اید مردم دنیا را به خدایی که آفریننده ایشان است واگذارید و می‌خواستید خودتان ایشان را به میل خودتان اداره کنید.

رساله به غلاطیان باب ۵ آیه ۲۲ تا ۲۳ یافت می‌شود. در اینجا پولس پس از برشمردن تعداد زیادی از شرارت‌هایی که در طبیعت آدمی یافت می‌شود تصویری از آن سیرت و اخلاقی که در اشخاصی که بوسیله روح القدس تبدیل یافته‌اند باید دیده شود بدست می‌دهد: «ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است.» البته منظور پولس این نیست که فهرست کاملی از صفات حسنه مسیحی را برشمارد، فقط مقصودش این است که بگوید ما چه نوع مردمانی باید باشیم. در حقیقت می‌توان این تصویر را تصویر مختصری از عیسای مسیح دانست.

اساس این کتاب بر روی تشریح این نه خصلت نیکو گذارده شده است و پس از مطالعه، خواننده محترم می‌تواند به اناجیل رجوع نماید و ببیند که چگونه هر یک از این خصایل نیکو در زندگی و اعمال عیسی مسیح مشهود می‌باشد. از سخنان یکی از معلمین معروف مسیحی است که می‌فرماید: «ثمرات روح در حقیقت همان خصایل مسیح است.»

این نه خصلت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد که هر دسته مطابقت می‌کند با یکی از عباراتی که در این آیه رساله به تیطس یافت می‌شود منتهی از آخر به اول: «... با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.» (تیطس ۲: ۱۲)

در رابطه با خدا (دینداری): محبت، خوشی، سلامتی؛ در رابطه با دیگران (عدالت): حلم، مهربانی، نیکویی؛ در رابطه با خودمان (خرداندیشی): ایمان، تواضع، پرهیزکاری.

قابل ملاحظه است که حضرت پولس از این نه خصلت نیکو به عنوان «ثمره روح» سخن می‌گوید نه ثمرات روح. روح یکی است، شخصیت من هم یکی است. از من خواسته شده که در همه چیز نسبت به خدا مطیع باشم. اگر به یاری او شروع کردم از یک لحاظ مطیع او بشوم کم‌کم در همه چیز بیشتر شبیه به مسیح خواهم شد و سیرت و اخلاق و شخصیت من در جمیع جهات آن شباهت را به تدریج نشان خواهد داد.

نباشیم بلکه راضی و آرام باشیم و صبر کنیم تا وقتی که بتوانیم سخنان روح را بشنویم.

معنی آن این است که یاد بگیریم هیچوقت نگوییم «من باید بر این یا بر آن ضعف خود غلبه کنم.» ولی راضی باشیم از روح القدس فیض بیابیم تا موفق به آنچه که خود نمی توانستیم انجام دهیم بشویم. معنی آن این است که یاد بگیریم هیچوقت نگوییم «من این یا آن کار را خواهم کرد.» بلکه خود را بیش از پیش به خدا تسلیم کنیم تا اراده او در ما و بوسیله ما کرده شود.

کسانی که سعی می کنند مسیح را پیروی نمایند اغلب محزون و غمگین به نظر می رسند زیرا فکر می کنند پیشرفت آنها در این راه بسیار ناچیز بوده است. ولی اگر حقیقتاً به مسیح نگاه کنند لازم نیست راجع به خود و ترقی خود بیندیشند. خوب است که اغلب اوقات از ترقی و پیشرفت خود آگاه نیستیم زیرا که اگر آگاه می شدیم احتمال می رفت متکبر بشویم و فروتن ماندن بسیار سالمتر و بهتر از آگاه بودن و متکبر شدن است. ولی دیگران به طور یقین پیشرفتهای ما را خواهند دید و اندکی از کار مسیح را در ما ملاحظه خواهند نمود و خواهند «شناخت که ما از همراهان عیسی می باشیم» (اعمال رسولان ۴: ۱۳).

* * *

همه ما بر علیه خدا یاغی بوده ایم و اثراتی از آن یاغیگری در ما هنوز باقی است ولی این اثرات در هر کدام از ما به یک نحو بروز می کند. بعضی ها امین و در کار خود بسیار جدی می باشند اما زود عصبانی می شوند؛ بعضی دیگر صبور و پرحوصله هستند و عصبانی نمی شوند ولی در کار خود چندان دقت و توجهی ندارند. نه خصلت پسندیده ای که قرار است مورد مطالعه ما واقع شود چون آینه ای است که در جلو ما قرار گرفته تا ما خود را بشناسیم. اگر این مطالعه را با دقت انجام دهیم خواهیم توانست ببینیم که در کدام از آن خصایل نیکو ضعیف تر هستیم و به کدام از بدیها بیشتر متمایل می باشیم.

مرحله دیگر این است که کوشش کنیم ببینیم یاغی گری بر علیه خدا چگونه خود را در قلب ما پنهان می سازد. یاغی گری به اشکال مختلف خود را مخفی می سازد. مثلاً یکی از معمولی ترین اشکالش آن است که ما حاضر نیستیم اطرافیان خود را که خدا ما را در میان ایشان قرار داده به دوستی و رفاقت قبول کنیم. هر وقت با مشکلی اخلاقی روبرو شدیم و اصل و منشأ آن را پیدا کردیم باید این سه اقدام لازم را به عمل آوریم:

۱- به خود تذکر دهیم که کار ما این است که نه فقط در اموری که مطابق میل ماست بلکه در همه امور خدا را اطاعت کنیم.

۲- آرام و طولانی به مسیح نگاه کنیم تا بفهمیم او چگونه با مشکلی که اکنون روبروی ماست مواجه می شد.

۳- قلب های خود را به روی روح القدس بگشاییم تا به کمک نیروی او اطاعت از خدا نسبت به هر چیز از روی میل در ما ایجاد گردد. از قرار معلوم اگر بخواهیم یاد بگیریم مانند مسیح بشویم توجه و دقت و کوشش و جدیت زیاد لازم خواهیم داشت ولی نه آنطور کوشش و جدیت و کار پر مشقتی که معمولاً اغلب مردم تصور می نمایند. کار دشوار خدمت کردن به مسیح آسان خواهد بود اگر قبلاً کار دشوارتری را که می بایستی در درون ما انجام گیرد انجام داده باشیم و همین است «جنگ ایمان» و معنی آن این است که یاد بگیریم ناراحت و بی قرار و در عجله

شیرینی از آن است مثلاً محبت و عشق یعقوب به راحیل، محبت روت به مادر شوهرش، محبت داود به دوستش یوناتان، محبت عیسی به شاگردانش. این عاطفه انسانی یعنی محبت که بوسیله آن به یکدیگر نزدیک می شویم هنوز بزرگترین نیروی عالم است. محبت بین زن و شوهر و محبت والدین به اطفال خود و محبت بین دوستان مهمترین سرچشمه سعادت و شادی در زندگی ما است. ولی آنچه کتاب مقدس می گوید این است که این نوع محبت کافی نیست و ما باید یاد بگیریم آنچه را که نسبت به بعضی به طور طبیعی حس می کنیم به تمام افراد بشر تعمیم دهیم. باید یاد بگیریم حتی در مواقعی که احساس عاطفه درونی نمی کنیم از خود محبت بروز دهیم.

اشتباه نکنیم - «همسایه خود را محبت نما» پند و اندرز نیست مثل اینکه مثلاً گفته شود: «چه خوب بود که عموم افراد نسبت به یکدیگر محبت داشتند.» خیر، «همسایه خود را محبت نما» حکم و فرمان است و اگر احکامی در کتاب مقدس داده شده منظور این بوده است که ما آنها را اطاعت نماییم.

یکی از بزرگترین کتبی که راجع به این موضوع نوشته شده کتاب معروف اعمال محبت به قلم سورن کرکگارد^۱ نویسنده بزرگ دانمارکی است که به سال ۱۸۴۷ به رشته تحریر درآمد. عنوان سه فصل اول این کتاب به ترتیب عبارتند از: «تو باید محبت کنی»؛ «تو باید همسایه خود را محبت کنی»؛ «تو باید محبت کنی».

«تو باید محبت کنی.» شعرا راجع به محبت اشعار بسیار شیرینی سروده اند ولی تقریباً همیشه منظور از آنان هیجانان و عواطف درونی و جذبه و شوق و میل و اشتیاق بوده است. مخصوصاً شعرای ایران که در این زمینه داد سخن داده و این شور و هیجان احساسات را به بهترین طرز تحت عنوان عشق بیان کرده اند. از جمله سعدی فرماید:

دیگر از آن جاننیم نماز نباشد

گر تو اشارت کنی که قبله چنین است

1- Soren Kierkegaard, Works of Love

فصل دوم

محبت

«همسایه خود را چون نفس خود محبت نما.» این است دومین حکم بزرگ. ولی آیا می توان در حقیقت با حکم و فرمان کسی را محبت نمود؟ آیا محبت نباید خود رو و به قول شاعر آمدنی باشد؟

ای سوخته سوخته سوخته سوختنی

عشق آمدنی بود نه آموختنی

اگر به ما گفته شود که فلان کس را حتماً باید محبت کنیم آیا احتمال نمی رود نتیجه کاملاً برعکس شود بدین معنی که از آن کسی که به ما گفته شده بود وی را محبت نماییم بدمان بیاید؟

طریق عشق به گفتن نمی توان آموخت

مگر کسی که بود در طبیعتش مجبول

شاعر می گوید «آن عشقی که از نخستین نگاه ایجاد نگردد عشق نیست»

من چشم از او چگونه توانم نگاهداشت

کاول نظر بدیدن او دیده ور شدم

ما نباید به دنبال عشق بگردیم؛ عشق خودش می آید. ما نمی دانیم روی چه اصل و مأخذی دوستان خود را انتخاب می نماییم؟ بعضی را دوست می داریم و از بعضی دیگر بدمان می آید و اغلب اوقات برایمان دشوار است علت آن را بیان کنیم.

پس فرمان «همسایه خود را محبت نما» چرا به ما داده شده و طریق اجرای آن چگونه است؟

کتاب مقدس منکر این محبت طبیعی بشری نیست بلکه برعکس حاوی نمونه های

خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد
حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب،
کافر عشق ای صنم گناه ندارد
و نیز نظامی در مناظره خسرو با فرهاد فرماید:
نخستین بار گفتش کز کجایی؟
بگفت از دار ملک آشنایی.
بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟
بگفت انده خرنند و جان فروشند.
بگفتا جان فروشی از ادب نیست
بگفت از عشقبازان این عجب نیست
بگفت از دل شدی عاشق بدینسان؟
بگفت از دل تو می گویی من از جان!
بگفتا عشق شیرین بر تو چونست؟
بگفت از جان شیرینم فزونست

البته عرفا و متصوفه راجع به عشق ربانی و محبت الهی و معنوی نیز سخن گفته اند
و عشق را اصطلاحاً اسرار خدا دانسته اند ولی چنان می نماید که حتی در اینجا پای
احساسات بیش از اراده در کار است. از جمله صوفی معروف مولانا جلال الدین رومی
است که راجع به عشق پاک می فرماید:

هر کرا جامه ز عشقی چاک شد،
او ز حرص و جمله عیبی پاک شد.
شاد باش ای عشق پر سودای ما
ای طیبیب جمله علت های ما

گوشه گرفتم ز خلق و فایده ای نیست
گوشه چشمت بالای گوشه نشین است

در عشق یار نیست مرا صبر و سیم و زر
لیک آب چشم و آتش دل هر دو هست یار

شب عاشقان بی دل چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد
عجب است اگر تو انم که سفر کنم ز دستت
بکجا رود کیوتر که اسیر باز باشد؟
ز محبتت نخواهم که نظر کنم برویت
که محبت صادق آنست که پاکباز باشد.

چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشی؟
تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد!

ایضاً حافظ فرماید:

روشنی طلعت تو ماه ندارد،
پیش تو گل رونق گیاه ندارد،
دیده ام آن چشم دل سیه که تو داری،
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

خون خور و خامش نشین که آن دل نازک،
طاقت فریاد و داد خواه ندارد
گوشه ابروی تست منظر چشمم،

محفوظ و پابرجا می ماند که محبت کردن جزو وظایف و تکالیف ما شده باشد. این نوع محبت است که پیوسته آزاد و مستقل و بدون اتکاء به چیزهای دیگر ادامه خواهد یافت و برای همیشه خرم و در برابر یأس و نومیدی مطمئن و پر امید خواهد بود.»

«تو باید همسایه خود را محبت کنی.» دوستان ما کسانی هستند که ما آنها را انتخاب می کنیم و معمولاً ایشان از همان سنخ مردمی هستند که ما هستیم زیرا که بنا بر مثل معروف «کند همجنس با همجنس پرواز». ولی همسایه من کسی است که من او را انتخاب نکرده ام؛ او کسی است که خدا وی را به من داده است. همسایه من کسی است که در خانه پهلوی خانه من زندگی می کند یا شخصی است که در قطار یا اتوبوس مقابل یا پهلوی من بنشیند یا کارمندی است که میزش پهلوی میز من باشد. من حق ندارم بگویم کار او به من چه؟ زیرا که اگر مسیحی هستم می دانم که او کسی است که خدا وی را به من داده است.

«تو باید همسایه خود را محبت کنی.» این یک فرمان عمومی نیست که بطور کلی به عموم بشر داده شده باشد. سخنی نیست که به اشخاص مخصوصاً نیکوکار یا به کسانی که طبیعتاً نسبت به دیگران همدردی مخصوصی دارند گفته شده باشد. کلمه مستقیم خدا است که همین الان و در هر کجا و به هر وضعی که باشم به من خطاب شده است. سخنی است که به من خطاب شده است چه خوشم بیاید چه خوشم نیاید. حکمی نیست که اجرای آن را به آینده معوق سازم و بگذارم هر وقت فرصت دارم به آن بپردازم. سخنی است که همین امروز خدا به من گفته است. امروز همسایه من کیست؟ آیا حاضرم فرمانی را که بر طبق آن می بایستی او را محبت کنم اجرا نمایم؟

قبل از هر چیز باید روشن کنیم که دو نوع کاملاً متفاوت محبت وجود دارد که در اغلب زبانها برای آن دو نوع محبت یک کلمه موجود می باشد.

محبت نوع اول از این قرار است که مثلاً می گوید «دلم می خواهد چیزی را که دیگری دارد و می تواند آن را به من بدهد از آن خود کنم.»

محبت نوع دوم می گوید: «چون او را دوست می دارم دلم می خواهد عوض اینکه از او بگیرم به او ببخشم.»

.....

علت عاشق ز علت ها جداست،

عشق اصطربلاب اسرا خداست

ولی درست معلوم نیست که مقصود از این عشق پاک چیست؟ آیا تفکر محض راجع به خداست؟ آیا تسلیم و رضای محض روحانی است؟ یا اینکه از همین نوع عشق های بشری ماست منتهی از نوع بی غل و غش و مصفی شده آن؟ قابل ملاحظه است که مولوی ابیات معروف خود را راجع به اینکه عشق آدمی را از حرص و جمله عیب ها پاک می کند و عشق اصطربلاب اسرار خدا می باشد در بین حکایتی می آورد که مربوط است به عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و عشق آن کنیزک به زرگر سمرقندی یعنی از همین نوع عشق هایی که شعرای دیگر راجع به آن شعر سروده اند و نمونه هایی از آن گذشت و خود مولانا نیز در طی همان داستان می فرماید:

دید از زاریش کـوزار دل است

تن خوش است و او گرفتار دل است

عاشقی پییداست از زاری دل

نیست بیماری چو بیماری دل^۲

.....

.....

نظر کتابمقدس راجع به محبت بسیار عمیق تر و مشکلتر از اینهاست. عشق و محبتی که شعرا به این زیبایی راجع به آن قلم فرسایی کرده اند چنانکه گفته شد اغلب مربوط به احساسات و هیجانات درونی است. یکباره مثل شعله آتش می آید و به خرمن وجود آتش می زند و می رود ولی عشق و محبتی که انجیل از آن سخن می راند بیشتر مربوط به اراده آدمی است. در مسیحیت محبت جزو تجملات زندگی نیست بلکه یکی از وظایف اولیه هر فرد است؛ چنانکه کرکگارد می گوید: «تنها وقتی محبت ثابت و لایتغیر و در برابر مشکلات و نشیب و فرازها و تغییر و تبدیل ها

۲- دفتر اول مثنوی مولانا جلال الدین محمد

از دیدگاه کتاب مقدس محبت همیشه مربوط به **بذل نفس** یا «خود بخشیدن» است و هرگز احساسات محض نیست و همیشه شامل این حقیقت می باشد یعنی «توجه دادن دائمی اراده به خیر نهایی و پایدار طرف.»

اگر راجع به چگونگی محبت خدا نسبت به خود فکر کنیم این موضوع روشن می گردد بدین معنی که از این جهت که او محبت است اراده محبت آمیز او همیشه در هر جا فقط برای خیر و خوبی تمام افراد بشر بکار می رود. از این رو که او خداست هرگز تغییر نمی کند. ولی از این جهت که در قید و بند نیست و همیشه آزاد است که آنچه درست است انجام دهد **عمل** او ممکن است متغییر باشد و در این دنیای تغییر پذیر آنچه در یک زمان بخصوص درست است ممکن است زمانی دیگر صحیح نباشد. ولی اراده او همیشه همان است و دائماً خیر و خوبی ما را طالب می باشد. بیان این مطلب این مشکل را حل می کند که چگونه ممکن است خدا گناهکاران را مادامی که هنوز گناهکارند و به او بازگشت نکرده اند محبت کند. محبت او به ما نه از این است که ما خوب هستیم بلکه از این است که اراده و قصد او این می باشد که ما را به طرف خوبی رهبری کند.

ما همیشه صحت این موضوع را درک نمی کنیم ولی وقتی که به گذشته خود نظر می نماییم وضع برایمان روشن تر می گردد. بعضی اوقات زندگی برای ما بسیار تیره و تار می شود و گویی خداوند ما را به راههایی بسیار ظلمانی می برد. در این طور مواقع که طوفان درد و رنج و مصیبت به ما روی می آورد در این وسوسه می افتیم که او ما را فراموش کرده یا حتی از ما متنفر است. اگر با صبر و حوصله پیش برویم بالاخره روزی خواهیم فهمید که آنچه به نظر ما جفا می نمود در حقیقت وفای محض او بود و آنچه که به گمان ما اذیت و آزار می نمود درواقع سرچشمه لطف و نیکی بود؛ و به قول مزمویر نویسنده حتی در وادی سایه موت نیز دست پر محبت او بر سر ما بوده است. «و می دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می دارند و به حسب اراده او خوانده شده اند همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می باشد» (رومیان ۸: ۲۸). قبول کردن و ایمان آوردن به این آیه شاید از تمام آیات دیگر کتاب مقدس مشکل تر

محبت نوع اول می خواهد بوسیله هدیه ای که یک نفر دیگر توانایی دادن آن را دارد خود را غنی تر سازد.

محبت نوع دوم می خواهد بوسیله بخشیدن هر چه که دارد دیگری را غنی تر سازد. محبت نوع اول بر احساسات و تمایلات بنا شده و به میل خود می آید و می رود و ما با هیچگونه سعی و کوششی از جانب خود نمی توانیم آن را بوجود بیاوریم: عشق هایی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت ننگی بود

محبت نوع دوم بیشتر مربوط به اراده است زیرا که دادن یا ندادن، بخشیدن یا نبخشیدن مربوط به اراده ماست. البته محبت همیشه با احساسات همراه می باشد ولی در این نوع محبت یعنی نوع دوم احساس عاطفه نسبت به شخص پس از اینکه تصمیم گرفتیم او را خدمت نماییم ایجاد می گردد و نه پیش از آن. بنابراین صحیح است بگوییم «من اراده می کنم محبت نمایم.»

هر دو نوع این محبت را در امر ازدواج می توانیم ملاحظه کنیم. در بعضی ازدواج ها آرزوی هر دو طرف این است که از طرف دیگر برخوردار گردد و چیزی برای خود بگیرد- لذت جسمانی، حمایت و پشتیبانی، معاونت و یاری، خدمت و غیره. این نوع زن و شوهر روز به روز یکدیگر را بیچاره تر می کنند و در فقر روحی و ذهنی همدیگر می کوشند و احتمال قوی دارد که پس از شش ماه کاملاً از یکدیگر خسته و بی زار بشوند. ولی در برخی ازدواج های دیگر هر طرف آرزو دارد بدون اینکه چیزی در عوض بخواهد هر چه می تواند برای طرف دیگر بکند و هر چه دارد به وی بدهد. چنین زنی و شوهری می توانند پنجاه سال هم با خوشی با یکدیگر زندگی کنند و از هم خسته نشوند زیرا که هر طرف از آنچه که طرف دیگر از روی شغف و شادی به او می دهد دائماً غنی تر و کامل تر می گردد. در چنین ازدواجی بدون اینکه طرفین از یکدیگر مطالبه کنند؛ روز بروز بیشتر از آنکه اگر مطالبه می کردند عایدشان می شد؛ از هم متمتع می گردند و حال اینکه منظور هر کدام فقط دادن است نه گرفتن و بخشیدن است نه بهره بردن.

شود. اگر بینیم به خطا می رود غمگین و غضبناک می شویم نه برای اینکه از او تفره داریم بلکه به جهت اینکه نسبت به او محبت می ورزیم و طاقت نداریم بینیم که او آن شخص خوبی که می تواند و باید بشود نشود. زندگی پر از مشکلات و دنیا دارای سختی های زیادی است و این محبت نیست که این موضوع را از بچه کتمان کنیم و او را چنان بار بیاوریم که گویی دنیا جای گرم و نرم و زندگی بسیار سهل و ساده می باشد. در هر خانواده خوبی جنبه انضباط و کار و جدیت و سختگیری حفظ می شود و هیچ بچه با شعوری بین محبتی که بوسیله آن رشد و نمو کرده در خانه از او نگهداری می شود و انضباطی که بوسیله آن اطاعت یاد می گیرد تضادی نمی بیند.

اکنون می توانیم معنی این حکم را که بر طبق آن می بایستی دشمنان خود را محبت کنیم بفهمیم. در اینجا معنی هر دو این عبارت یعنی «دشمن» و «محبت کردن» را باید کاملاً در نظر بگیریم. دشمن ما کسی است که منظورش اذیت کردن ماست یا حتی قصد قتل ما را دارد. محبت کردن او این نیست که وی را کمتر از آنچه که او به ما اذیت کرده آزار برسانیم بلکه این است که در صورت لزوم حاضر باشیم برای خوبی رساندن به او جان خود را هم نثار کنیم. به ما گفته نشده است که دشمن خود را دوست بداریم^۳ بدین معنی که همان نوع احساسات گرم و محبت آمیزی که نسبت به رفیق خود داریم نسبت به او داشته باشیم؛ بلکه به ما گفته شده است که اراده خود را مجهز کرده تصمیم بگیریم که تا آنجا که در قوه داریم به او خوبی کنیم و مقصود هم این نیست که همیشه امور را برای او سهل و ساده نماییم. از ما خواسته شده است که برای هر نوع اذیتی که به ما کرده او را از صمیم قلب ببخشیم و حتی القوه سعی کنیم وی را به راه بهتری بیاوریم. ولی به راه آوردن همیشه آسان نیست. برای خاطر دیگران و محض خاطر اجتماع بعضی اوقات وظیفه مسیحیان این است که بر علیه کسی به دادگستری شکایت کنند؛ نه از روی غضب یا نفرت بلکه از

۳- در زبان انگلیسی دو لغت هست یکی «love» که ما آن را محبت کردن یا محبت داشتن ترجمه کرده ایم و گاهی هم به معنی عشق می آید و دیگری هم «like» که به معنی دوست داشتن می باشد و این همان است که در اینجا بکار رفته است.

باشد. ولی کسانی که حاضر هستند به خدا اطمینان کرده به او توکل داشته باشند بالاخره به صحت آن پی خواهند برد.

همان تعریفی که در فوق از محبت کردیم به ما تعلیم می دهد که چگونه باید اطرافیان خود را محبت نماییم.

محبت فعالیت است که اراده سهم مهمی در آن دارد. احساسات می آیند و می روند ولی اراده به مدد خدا ثابت می ماند. گفتیم محبت باید شامل «توجه دادن دائمی اراده» باشد و مقصود از آن این است که ما باید مردم را همان طور که هستند قبول کنیم و به تمام زندگی آنها توجه داشته باشیم. نباید لحظه ای به آنها علاقه نشان داده سپس آنها را رها کنیم. باید بطور کلی به زندگی و احتیاجات ایشان علاقمند شویم. اراده ما بایستی همیشه متوجه خیر نهایی و پایدار طرف باشد. البته ما نمی توانیم همیشه مطابق میل دل مردم رفتار کرده آنچه می خواهند به ایشان بدهیم. مثلاً پول به فقیر دادن ممکن است به ظاهر عمل محبت آمیزی به نظر برسد (و بعضی اوقات ممکن است عمل بجا و درستی باشد) ولی بیشتر احتمال دارد که زیان آورترین کاری باشد که ما بتوانیم برای یک نفر انجام دهیم. هیچ پدر و مادر عاقلی همیشه هر چه بچه ایشان بخواهد به او نمی دهند زیرا که نتیجه تسلیم اطفال شدن و مطابق میل دل آنها رفتار کردن بخوبی بر همه کس معلوم است.

سعدی فرماید: «پدر را عسل بسیار است ولی پسر گرمی داراست.» بچه هایی که همیشه هر چه خواسته اند کرده اند و هر چه طلب کرده اند گرفته اند و لوس و خودخواه و عزیز دردانه و نر بار آمده اند در جوانی اشخاصی بداخلاق می شوند که زندگی کردن با آنها طاقت فرسا خواهد بود و تربیت آنان نیز در بزرگی بسیار مشکل بلکه اغلب غیر ممکن است؛ زیرا در بزرگی برگرداندن آنچه که شخص در کوچکی یاد گرفته است و تصحیح کردن اشتباهاتی که در ایام کودکی آموخته است کار بی نهایت دشواری است.

ممکن بلکه لازم است که بعضی اوقات محبت بسیار سخت و خشن جلوه کند. اگر ما واقعاً نسبت به شخصی محبت داریم می خواهیم که او حتی القوه شخص خوبی

برداشت» (اشعیا ۶۳: ۹ ب). همین حقیقت در عهد جدید حتی روشن تر هم بیان شده است: «خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد...» (یوحنا ۳: ۱۶). یا «محبت در همین است نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم بلکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود» (اول یوحنا ۴: ۱۰).

محبت آدمی نیز محبت حقیقی نخواهد بود مگر اینکه بوسیله عمل ابراز گردد. وقتی که از عیسی سؤال می شود «همسایه من کیست؟» در جواب داستان سامری نیکو را بیان می کند. هر چند در طی این داستان کلمه محبت اصلاً استعمال نشده است ولی تمام حکایت راجع به محبت می باشد. تنها چیزی که در طی داستان راجع به احساسات سامری گفته شده این است که او دلش به حال مجروح بسوخت ولی در عوض راجع به آنچه او کرد شرح و بسط زیادی داده شده است. سامری هر چه در آن وقت از دستش برمی آمد و هر چه لازم بود کرد؛ یعنی علاوه بر کمکهای اولیه پزشکی این فکر را هم کرد که شخصی که تمام دارائیش تاراج شده باشد برای ادامه حیات به مبلغی پول محتاج می باشد (لوقا ۱۰: ۲۹-۳۷).

همسایه من کسی است که در نوعی احتیاج می باشد و من می توانم به داد او برسم و او را به طریقی کمک نمایم. در زمانی که عیسی این موضوع را تعلیم می داد در حقیقت این عقیده تازگی کامل داشت. عقیده قدیمی رامی توان بدین طور بیان کرد که گویی آدمی را در مرکز می گذاشتند و چند تا دایره به دور او می کشیدند؛ وظیفه او این بود که اول اهل خانواده خود را محبت کند، سپس اهل شهر و بعداً قبیله خود و پس از آن هر اندازه که می توانست غریبان و بیگانگان را هم قدری محبت نماید و آخر از همه شاید حتی بتواند نسبت به دشمن خویش نیز مدارا نشان دهد. عیسی می گوید برعکس اشخاص را نمی توان در محبت کردن طبقه بندی کرد و ممکن است در هر لحظه هر شخصی آن کسی بشود که شما باید خود را همسایه او بدانید. محبت شما فقط نباید یک نوع احساسات کلی محبت آمیز نسبت به عموم افراد بشر باشد بلکه در حقیقت باید یک نوع اطاعت و فرمانبرداری از خدا باشد که بدان وسیله خود را آمله کنید تا به کمک هر فردی که خدا او را با شما تماس داده و او را در موقعیتی گذارده است که بتوانید وی را کمک نمایید بشنابید.

این جهت که بالاخره شاید به عدلیه رفتن به نفع حقیقی آن شخص نیز تمام شود. آیا تعریفی که از محبت کردیم شامل آن محبتی که ما باید نسبت به خدا داشته باشیم نیز می شود؟ بدیهی است که در اینجا عبارات عیناً آن مفهومی که محبت به دیگران در بر دارد در بر نخواهد داشت ولی معذک می توان همان عبارات را در مورد محبت به خدا هم بکار برد. معلمی دانا وقتی که می خواست «دعای خداوند» را تشریح کند یک قسمت از صحبت خود را به نام «دعا برای خدا» نامید! وقتی که دعا می کنیم «ملکوت تو بیاید؛ اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود» مگر غیر از این است که در حقیقت بوسیله دعایمان خدا را کمک می کنیم که کاری را که میل دارد انجام دهد و آن را بدون کمک ما انجام دهد و آن را بدون کمک ما انجام نخواهد داد به انجام رساند؟ از کجا می دانیم که نسبت به خدا محبت داریم؟ باید یاد بگیریم که به احساسات پر حرارت و خوشی که نه همیشه ولی بعضی اوقات در موقع دعا یا مواقعی که راجع به خدا فکر می کنیم به ما دست می دهد متکی نباشیم. محبت به خدا در اطاعت احکام او ابراز و آشکار می گردد.

«زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم.» (اول یوحنا ۵: ۳)

در حقیقت موقعی که اراده خود را مجهز می کنیم که با کمال وفاداری و همواره اراده خدا را به انجام رسانیم آن وقت است که در طریق محبت کردن او به راه افتاده ایم. و اگر چنین کنیم به زودی ملاحظه خواهیم کرد که تمام وجود ما از هر لحاظ سالمتر و کاملتر و مفیدتر می شود یعنی همان حالاتی که به همه کسانی که خدا را واقعاً محبت می کنند دست می دهد به ما نیز دست خواهد داد.

اگر محبت به اراده مربوط می باشد به طور یقین اثر آن دیر یا زود در عمل ظاهر خواهد گردید. این موضوع بر طبق کتاب مقدس در حق خدا نیز صدق می کند بدین معنی که او نسبت به بشر محبت دارد و لذا محبت او را در عمل او مشاهده می توان کرد. با نظری به عهد عتیق صحت این موضوع روشن می گردد: اینک تصویری را از محبت خدا آن طور که اسرائیل آن را درک کرده بود بدست می دهیم: «... در محبت و حلم خود ایشان را فدیة داد و در جمیع ایام قدیم متحمل ایشان شده ایشان را

می‌گوید: «ما... محبت می‌نماییم زیرا که او اول ما را محبت نمود.» (اول یوحنا ۱۹:۴). کودک چگونه به معنی محبت پی می‌برد و به چه وسیله آن را فرا می‌گیرد؟ واضح است که بوسیله محبت پدر و مادر نسبت به او. کودکان مدتها قبل از آنکه با کلمه محبت آشنا شوند بوسیله تجربه عمل محبت را آموخته‌اند. ما از کجا پی به ماهیت محبت می‌بریم؟ از اینجا که خدا ما را محبت نموده است: «از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.» (اول یوحنا ۳:۱۶).

اگر احساس می‌کنید که آن طور که باید و شاید محبت داشته باشید محبت ندارید بگذارید روح القدس شما را به باغ جتسیمانی و به پای صلیب عیسی هدایت نماید. اگر به کمک روح القدس محبت خدا را آن طور که در جان نثاری عیسی برای شما نشان داده شده است بفهمید و احساس کنید یقیناً از راه حق شناسی برای آنچه که او بخاطر شما کرده است عکس‌العملی در قلبتان بروز خواهد کرد و زمزمه محبت در وجودتان آغاز خواهد شد. از محبت و بخشش او شما نیز متأثر شده می‌خواهید با محبت و بخشنده بشوید. ولی از چه راهی می‌توانید بهتر نسبت به او بخشنده باشید؟ از این راه که اطفال او را که در احتیاج می‌باشند کمک نمایید. اگر شما با او در تماس باشید روزانه چشمان شما را باز خواهد کرد تا کسانی را که به کمک محتاجند ببینید و وقتی که بوسیله خدمت کردن و کمک به ایشان محبت خود را نشان می‌دهید دیگر لازم نیست در شک باشید که آیا خدا را محبت می‌کنید یا نه؟

مطابق عهد جدید خدا نه فقط محبت می‌کند بلکه خدا خود محبت است. وقتی محبت می‌کنیم در حقیقت به جاودانی‌ترین چیزها دست زده‌ایم. حضرت پولس علت این امر را بدین طریق بیان می‌کند:

«و الحال این سه چیز باقی است یعنی ایمان و امید و محبت، اما بزرگتر از اینها محبت است.» (اول قرنتیان ۱۳:۱۳).

بر روی زمین به خدایی که نمی‌توانیم در اینجا او را ببینیم ایمان و اطمینان داریم ولی در آسمان دیگر احتیاجی به ایمان نیست زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید. در

تاریخ کلیسا پر است از خدماتی که کلیسا در طی تاریخ به محتاجان کرده است ولی در عین حال باید اذعان نمود که فرصت‌های بسیاری را نیز که برای خدمت موجود بوده است از دست داده و احتیاجات ضروری بشر را نادیده گرفته است. روی هم رفته باید گفت که نهضت‌های بزرگ انتفاعی در اثر عمل مستقیم کلیسا و بطور دسته جمعی ایجاد نگشته است بلکه بیشتر با افرادی شروع شده که روبرو با یک احتیاج بخصوصی گشته و با خود گفته‌اند: «برای رفع این احتیاج از من چه ساخته است؟»

مثلاً در قرن هیجدهم گرانویل شارپ^۴ با احتیاج یک نفر آفریقایی که او را به عنوان برده و زرخرید به انگلستان آورده بودند روبرو شد و دست به اقدام زد و نگفت به من چه: به دادگستری شکایت برد و آن قدر استعانت کرد تا بالاخره نه فقط قانون آن شخص را آزاد قلمداد کرد بلکه قانونی وضع گردید که به موجب آن بردگی برای همیشه از انگلستان ورافتاد. ما نمی‌دانیم که آیا مرحوم گرانویل شارپ نسبت به آن آفریقایی احساسات شدید محبت‌آمیز شخصی داشت یا نه ولی این را می‌دانیم که با صرف وقت و نیرو و پول و سلامتی خود معنی محبت حقیقی مسیحایی را نشان داد. بزرگترین نعمتی که یک فرد می‌تواند به فرد دیگر بدهد مسیح است. کمتر اشخاصی هستند که یک روز از عمرشان بگذرد و در آن روز اقلماً با یک نفر که مسیح را نمی‌شناسد ولی احتیاج شدید به شناسایی او دارد برخورد نکنند. آیا اگر شناسایی مسیح را به دیگران انتقال ندهیم می‌توانیم ادعا کنیم که محبت داریم؟

چقدر مشکل است! مثل اینکه این نوع محبت توقعات بسیار زیادی از من دارد. آیا می‌توانم آنها را برآورده کنم؟ باید متذکر بود که این نوع محبتی که تحت مطالعه ماست ثمره روح می‌باشد یعنی چیزی نیست که ما خودمان بتوانیم آن را ایجاد نماییم بلکه چیزی است که خدا حاضر است به عنوان هدیه به ما عطا فرماید. حال سؤال مهم این است که روح القدس چگونه این محبت را در قلب ما ایجاد می‌کند؟ خوشبختانه در جواب این سؤال شکی وجود ندارد. عهد جدید بطور صریح و روشن

فصل سوم خوشی

علت پیروزی مسیحیان اولیه بر دنیا خوشحالی آنها بود! جهانی که آنها در آن به دنیا آمدند مثل دنیای امروز ما چندان محل خوشی و راحتی نبود.

در روزگاران قدیم یونانیان از یک نوع خوشی عمیق و شادی طبیعی در زندگی برخوردار بودند؛ زیبایی را دوست می داشتند و آن را در اشعار نغز و ساختمانهای ظریف و مجسمه های بدیع خلق می کردند. رومیان نیروی فوق العاده داشتند و از این جهت امپراتوری بزرگی را تشکیل داده بودند ولی کم کم همه چیز داشت یکنواخت و خسته کننده می شد. امپراتوران رومی پس از جنگهای متعدد، صلح و آرامش برای مردم برقرار کرده بودند ولی پس از مدتی در صلح و صفا زیستن زندگی کسالت آور و بی رنگ شده مردم حیران بودند که برای چه زنده اند. عقیده به پیشرفت و ترقی نیز وجود نداشت بلکه نظریه عمومی این بود که گویی تاریخ بر دور دایره بزرگی دور می زند بدین معنی که پس از سالیان متمادی هر چیزی به همان وضعی که زمانی بوده است برمی گردد و باز همان آش و همان کاسه از نو شروع خواهد شد. عده بسیار معدودی به زندگی بهتری پس از مرگ امیدوار بودند. چندین هزار کتیبه از روی سنگ قبرهای قدیمی جمع آوری شده است که تقریباً همه آنها از غم و غصه حکایت می کند ولی یکی هم به زور پیدا می شود که از امید سخن گفته باشد.

در چنین دنیای غم انگیز و محزونی بود که مسیحیان مژده خوشی عظیم خود را به گوش جهانیان رسانیدند. عهد جدید دست کم در صد و پنجاه محل مختلف راجع به خوشی سخن می گوید. خوشحالی یکی از علایمی بود که مسیحیان بوسیله آن شناخته

اینجا برای آن چیزهایی که هنوز به ما عطا نشده است در امید بسر می بریم و با صبر انتظار می کشیم ولی در آسمان همه امیدها برآورده می شود و دیگر چیزی باقی نخواهد ماند که ما امید آن را داشته باشیم. ولی محبت برای همیشه ادامه خواهد یافت. ما حتی در این دنیا سعی می کنیم خدا را محبت نماییم با اینکه می دانیم هرگز نمی توانیم آن طور که آرزوی ماست به این کار مشغول باشیم. در آنجا خواهیم دید و خواهیم فهمید که او راستی چقدر ما را محبت کرده است و علم به این موضوع ما را از خود آزاد ساخته بر آن می دارد که چنان محبتی نسبت به او بروز دهیم که بر روی این دنیا هرگز نمی توانیم آن طور ابراز کنیم. او را آن طور که هست خواهیم دید و تمام فرزندان دیگر او را نیز در او خواهیم دید. در این دنیا بهترین محبت های ما به دیگران سست و ناچیز و اغلب اوقات بی مقدار و غیرعقلانه است. محبت همیشه شادی می آورد. یک قسمت مهم از شادی آن دنیا در این است که آدمی می تواند دیگران را به طور کامل محبت کند و می داند که دیگران هم او را به طور کامل محبت می کنند. هر قدر محبت زیاد شود باز هم انتها نخواهد داشت و در نتیجه شادمانی و شعفی که از محبت کردن و محبوب بودن به آدمی دست می دهد نیز بی پایان خواهد بود. ابدیت انتهای محبت نیست بلکه ادامه آن است.

* * *

دنیایی که عیسی در آن از مردگان برخاسته است غمگین و محزون باشد؟

مسیحیان در امید مسرور بودند (رومیان ۱۲:۱۲؛ ۲:۵) و می دانستند که تاریخ روزی به انتها خواهد رسید و تنها ملکوت محبت خدا باقی خواهد ماند. نویسنده بینادل مکاشفه آوازهای عظیمی را شنید که می گفتند: «هللویا، زیرا خداوند خدای ما؛ قادر مطلق، سلطنت گرفته است! شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم...» (مکاشفه ۱۹:۶-۷).

مسیحیان می دانستند که از این شادی سهمی دارند و بنابراین حتی مرگ برای آنها وحشتی نداشت. حضرت پولس هنگامی که راجع به مرگ خود فکر می کند چنین از آن سخن می گوید: «... رحلت کنم و با مسیح باشم زیرا این بسیار بهتر است» (فیلیپیان ۱:۲۳).

برای شخص مسیحی مردن یعنی با مسیح بودن و هر کجا که مسیح است خوشی آنجاست.

مسیح قول داده بود که همیشه با شاگردان خود خواهد بود و به ایشان گفته بود که «هیچکس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت» (یوحنا ۱۶:۲۲) و آنها هم به صحت این مدعا پی بردند. از این رو که خداوند با ایشان می بود هیچگونه درد و رنج و سختی نمی توانست خوشی آنها را از ایشان بگیرد. وقتی که رسولان برای مرتبه اول متحمل درد و رنج شده از دست یهودیان کتک خوردند «شاد خاطر رفتند از آن رو که شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم او رسوایی کشند» (اعمال ۵:۴۱)

حضرت پولس رساله به فیلیپیان را وقتی نوشت که در زندان بسر می برد و نمی دانست چه روزی باید جان خود را برای مسیح نثار کند ولی با وجود این هیچکدام از کتب عهد جدید به اندازه رساله به فیلیپیان از شادی سخن نمی گوید. شادی ورد زبان پولس و پیام او به ما می باشد:

«در خداوند دائماً شاد باشید و باز می گویم شاد باشید» (فیلیپیان ۴:۴).

در دنیای امروز خوشی چندان پیدا نمی شود. اکثریت مردم هنوز دست به گریبان فقر و گرسنگی هستند. حتی در کشورهایی هم که فراوانی وجود دارد ثابت شده است

می شدند. حضرت پطرس ماهیت این خوشی شکست ناپذیر شادی و پیروزی بخش را بیان می کند:

«... بر او ایمان آورده وجد می نمایید با خرمی که نمی توان بیان کرد و پراز جلال است و انجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را می یابید» «اول پطرس ۸:۱-۹».

در عهد جدید به زبان یونانی سه کلمه برای «خوشی» وجود دارد:

کلمه اول برای آن نوع خوشی بکار می رود که طبیعتاً در محضر دوستان به ما دست می دهد. مثلاً در مثل پسر گمشده وقتی که پسر نزد پدر برمی گردد پدر به برادر بزرگتر می گوید: «می بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود زنده گشت و گم شده بود یافت گردید» (لوقا ۱۵:۳۲).

کلمه دوم از آن نوع خوشی سخن می گوید که عطیه الهی است: از جمله مکتوب است: «زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی و روح القدس» (رومیان ۱۴:۱۷).

کلمه سوم حاوی علامات ظاهری خوشی و شادمانی می باشد و می توان آن را «شادمانی فریاد آور» ترجمه کرد. مثلاً مکتوب است که عیسی در یکی از هیجانان مخصوص روحی خود «در روح وجد نموده گفت...» (لوقا ۱۰:۲۱).

عیسی در به زبان آوردن بعضی از زیباترین و بهترین سخنان خود، از شادی فریاد برمی آورد.

خوشحالی مسیحیان شامل گذشته و آینده و حال بود و به ایشان آرامش و شجاعت عطا می کرد.

شروع خوشی مسیحیان از قیام عیسی از قبر بود: «و شاگردان چون خداوند را دیدند شاد گشتند» (یوحنا ۲۰:۲۰).

پیروان مسیح از برخاستن وی از مردگان فهمیدند که بزرگترین وقایع در تاریخ اتفاق افتاده و پیروزی عظیم و نهایی آشکار گردیده است. خدا نشان داده بود که محبت از نفرت قوی تر است و زندگی از مرگ نیرومندتر. چه کسی می تواند در

۱۷:۶) ولی با همه اینها باید دانست که لذت امری است ناپایدار و ماهیت آن طوری است که هر لحظه ممکن است از ما گرفته شود. مثلاً شخصی را تصور کنید که از تماشای تصاویر زیبا لذت می برد ولی اگر نابینا شد دیگر هرگز نمی تواند تصویری ببیند که از آن لذت ببرد یا شخصی که از شنیدن موسیقی های موزون لذت فراوان می برد اگر کر شد با اینکه ممکن است آهنگهای گذشته را در خاطر خود تجدید کند ولی دیگر آهنگ جدیدی نخواهد شنید. ما حق داریم از هر چیز خوبی که خدا به ما داده لذت ببریم ولی نباید زیاده از حد به این چیزها دلبستگی پیدا کنیم زیرا می دانیم که ممکن است هر لحظه از تمتع از آنها محروم گردیم.

لغت «شادی» را ممکن است برای آن احساسی که از طریق رفاقت و شراکت و مصاحبت با مردم از آنها به ما می رسد استعمال نمود و این عالیتراز لذت است زیرا که لذت ممکن است بسیار خودخواهانه باشد ولی شادی حقیقی تنها وقتی به ما دست می دهد که خود را به دیگران بدهیم یعنی به عوض اینکه در فکر خود و نقشه ها و احتیاجات خویش باشیم کمر به خدمت دیگران بسته احتیاجات ایشان را برآوریم و آنان را محبت کنیم و نیز وقتی که آنها «خود را به ما می دهند» یعنی می خواهند ما را خدمت کنند و نسبت به ما محبت ابراز دارند دوستی و خدمات آنها را بپذیریم. مثلاً خوب است خانواده را مثال بزنیم. اراده خدا این است که اشخاص در خانواده ها با هم زندگی کنند و محبت زن و شوهر و بچه ها یکی از موجبات عمده شادی آنها باشد ولی باید دانست که شادی هم مانند لذت ناپایدار است و ممکن است از ما سلب گردد. برای اغلب ما زمانی اتفاق افتاده است که در زندگی خود مجبور بوده ایم در غم و غصه پدر و مادری که تنها پسر خود را از دست داده اند شرکت کنیم.

اکثر ما کسانی را می شناسیم که تمام محبوبان خود را از دست داده و در دنیا یکه و تنها زندگی می کنند. غالباً چنین اشخاص مصائب و ضایعات خود را با کمال شهامت و شجاعت تحمل می کنند ولی هم ما می دانیم و هم خودشان که آن نوع شادی که روزی در زندگی داشته اند دیگر هرگز نصیب آنان نخواهد شد. اما لغت خوشی آن طور که عیسی آنرا بکار می برد دلالت بر صفتی می کند که هرگز از ما گرفته

که پول و ثروت خوشی و شادی ایجاد نکرده است. پس از دو جنگ عالمگیر آدمی از آینده خود هراسناک شده و از اینکه چه بر سر زمین خواهد آمد وحشت زده و مأیوس می باشد. بسیاری امید حیات بعد از ممات را از دست داده اند و در واقع نمی دانند برای چه زندگی می کنند. چنین دنیایی نیز درست به همان اندازه دنیای زمان عیسی به پیامی که حاکی از شادی و خوشی باشد محتاج است.

امروز نیز مانند زمان رسولان مسیحیان باید به داشتن آن چنان خوشی که هیچکس نمی تواند آن را از ایشان بگیرد معروف باشند.

«پیوسته شادمان باشید، همیشه دعا کنید» (اول تسالونیکیان ۵:۱۶ و ۱۷). این دو حکم را حضرت پولس با همدیگر می دهد و برای ما انجام هر یک از آنها به اندازه دیگری مشکل است.

بعضی اوقات می توانیم شادمان باشیم ولی آیا ممکن است در همه اوقات هر چه می خواهد اتفاق افتاده باشد، در عین سختی و درد و رنج و غم و غصه همیشه خوشحال بود؟ البته آسان نیست؛ ولی باید در نظر داشت که «خوشی» مورد بحث ما ثمره روح نامیده شده و تنها روح القدس است که می تواند خوشی بی پایان و تمام نشدنی به ما عطا فرماید.

خیلی خوب بود اگر می توانستیم بطور دقیق و صریح بین لذت و شادی و خوشی فرق بگذاریم. این سه لغت در اغلب زبانها وجود دارد ولی بدبختانه معانی آنها مجزی و جدا از هم نمانده بلکه غالباً یکی بجای دیگری استعمال شده است. حتی در عهد جدید نیز می توان گفت که این سه مفهوم مختلف کاملاً از هم مشخص و جدا بکار رفته است. حال باید دید این سه مفهوم کدام است؟

لغت «لذت» را می توان برای آن احساسی که از طریق حواس ما از اشیاء به ما دست می دهد بکار برد. بعضی از مسیحیان هر نوع لذتی را به خودی خود بد دانسته اند و البته این اشتباه است. بدون شک بعضی از انواع لذات بد و برخی دیگر خطرناک می باشند ولی عهد جدید به ما تعلیم می دهد که خدا «همه چیز را دولتمندانه (یعنی به طور فراوان) برای تمتع به ما عطا می کند» (اول تیموتائوس

منشاء اثری نخواهد گردید، چه شنوندگان ما مسیحی باشند و چه غیر مسیحی.

ولی در این دنیا در میان این همه عواملی که ما را محزون می سازد آیا می توان واقعاً خوش بود؟ باز باید به عهد جدید رجوع کرد. سخنان حضرت پولس که می فرماید «در خداوند شاد باشید» به منزله فرمان است، فرمانی که اطاعت از آن بر ما فرض است.

نباید بگوییم «وقتی احساسات خوشی به من رو می کند چنانکه به همه ما گاه به گاه این نوع احساسات دست می دهد، آن وقت خوش خواهیم بود» یا «وقتی که زندگی برایم قدری آسان تر شد آنگاه می توانم خوشی کنم.» خیر اینها بهانه است. باید هم اکنون در همین جا و در همین وضع خوشحال بود. اگر خدا فرمانی می دهد فیض بجا آوردن آن را هم عنایت می فرماید.

بباید راجع به بعضی از مطالبی که حتی در مواقع سختی و اندوه ما را باید خوشحال نگاه دارد به تفکر بپردازیم:

- ۱- خدا دنیا را پر از چیزهای زیبا آفریده و آن را برای خوشی ما به ما داده است.
- ۲- عیسی مسیح واقعاً و در حقیقت برای گناهان ما جان داده و ما را از تمام نیروهای شرارت آزاد ساخته است.
- ۳- عیسی مسیح واقعاً و در حقیقت از مردگان برخاسته و سهمی در قیام خویش به ما عطا فرموده است.
- ۴- عیسی مسیح واقعاً و در حقیقت پیوسته همراه ماست همان طور که پسر خدا همراه آن سه جوانی بود که در تون آتش ملتهب افکنده شدند (دانیال باب ۳).
- ۵- خدا وعده داده است که در همه امور با ما به خیریت کار کند و حتی مصائب و اشکالات را نیز به موجبات خوشی مبدل گرداند.
- ۶- خدا واقعاً و در حقیقت بر دنیا حکمفرمایی می کند و همه چیز را جهت پیروزی نهایی مقصد خود به پیش می برد.
- ۷- خدا به ما وظایفی داده که به انجام رسانیم و بنابراین کار او بسته به استقامت و وفاداری ما در خدمت می باشد.

نمی شود. لذت از بین می رود؛ شادی را ممکن است از ما بگیرند ولی خوشی همیشه است. حال سؤال این است که خوشی را کجا می توان یافت؟ جواب روشن است یعنی فقط بوسیله او که لایتغیر و ابدی است.

پیام حضرت پولس به دوستانش فقط این نیست که «شاد باشید» بلکه اینکه «در خداوند شاد باشید.» شادمانی که او به ما می دهد چنان در اعماق قلب ما ریشه خواهد گرفت که هیچ چیز نمی تواند به آن دست درازی کند و آسیبی به آن برساند. عیسی مسیح امرز و دیروز و تا ابدالابد همان است (عبرانیان ۱۳:۸). چیزهای این دنیا همه فانی و درگذر است ولی چون او باقی و تغییر ناپذیر می باشد خوشی ای که او به ما می دهد نیز لایتغیر و ثابت خواهد بود.

این بود شرح خوشی عیسی مسیح. قابل ملاحظه است که عیسی در شب آخر زندگی خود موقعی که دشمنانش گرداگرد او را گرفته بودند به حواریون خود از خوشی صحبت می کرد و می گفت: «هیچکس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت» (یوحنا ۱۶:۲۳؛ عبرانیان ۱۲:۲). از سر نو واقعه صلیب را بخوانید؛ از اول تا به آخر عیسی آرام و ساکت و مطمئن و بی تشویش است و آخرین کلمات او این است: «ای پدر، روح خود را به دست های تو می سپارم» (لوقا ۲۳:۴۶). ممکن است کسی بگوید «البته او می دانست که از مردگان برخاست و از این جهت آرام و مطمئن بود» ولی آیا همان وعده به ما داده نشده است؟

مسیحیان که معمولاً یکشنبه ها برای عبادت به کلیسا می روند چنانکه واعظ آنها را از بالای منبر می بیند چندان مردمان خوشحالی به نظر نمی رسند بلکه برعکس در حقیقت مردمی محزون و خسته و افسرده به نظر می آیند. یقین است که چنین مردمی هرگز دنیا را برای مسیح فتح نخواهند کرد. ولی بعضی اوقات چنین به نظر نمی رسد که خود واعظ هم شخصی است که خبر خوشی برای مردم دارد و اگر این طور باشد وضعیت بسیار خطرناک است. تظاهر فایده ای ندارد. از خوشی سخن گفتن و راجع به آن موعظه نمودن ممکن است ولی تا واقعاً خوشی مسیح را در قلوب خود نداشته باشیم و آن را ابراز نکنیم سخنان ما بر دلها نخواهد نشست و در قلوب شنوندگان

فصل چهارم سلامتی^۱

صلح و سلامتی و آرامش چیست؟ شاید اغلب بگویند که صلح و سلامت و آرامش یعنی آن وضعی که در موقع عدم جنگ و نزاع ایجاد می‌گردد یا به عبارت دیگر پایان جنگ آغاز صلح است.

البته تعریف بالا کاملاً صحیح است. آن لغت یونانی که در عهد جدید به زبان فارسی «سلامتی» ترجمه شده در نوشته‌های قدیم نویسندگان یونانی به معنی «وضع امور در موقع عدم جنگ» (صلح) آمده است. ولی اگر به عهد عتیق رجوع کنیم معنی دیگر و عمیق‌تری خواهیم یافت. ریشه لغت عبری شالوم^۲ به معنی «پری و کمال» می‌باشد. در وعده زیبای مکتوب در اشعیا ۳:۲۶ یعنی: «دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت زیرا که بر تو توکل دارد» «سلامتی کامل» در زبان اصلی همان لغت «سلام» است که دو بار پشت سر هم تکرار شده است. اگر معنی اصلی کلمه را در نظر بگیریم به این نتیجه خواهیم رسید که تعریف سلامتی از نظر کتابمقدس یعنی «آن وضعی که در اثر انجام اراده خدا پیش می‌آید.» در بسیاری از جاها کلمه شالوم را نیز می‌توان تقریباً «نجات» ترجمه کرد.

۱- لغتی که در اینجا ما آن را سلامتی ترجمه کرده‌ایم در متن انگلیسی کتاب PEACE می‌باشد و همان کلمه‌ای است که در زبان فارسی معمولاً آن را صلح ترجمه می‌کنند. ولی همان طور که نویسنده شرح خواهد داد کلمه سلامتی بیشتر مقصود حقیقی را بیان می‌دارد و از این رو در کتاب مقدس فارسی نیز همین عبارت بکار رفته است. بدبختانه در عرف امروز زبان فارسی به معنی عدم بیماری استعمال می‌شود و حال اینکه معنی اصلی آن بسیار عمیق‌تر از این است. امید است که خوانندگان محترم پس از مطالعه این فصل به مفهوم حقیقی سلامتی در مسیحیت پی ببرند. (مترجم)

۲- این مانند همان لغت عربی سلام است که در بسیاری از سرزمینهای آفریقا و ممالک مشرق زمین موقع ملاقات بین مردم بکار می‌رود.

۸- وقتی احساس می‌کنیم که یکه و تنها هستیم بدانیم که در حقیقت عضو جمعیت کثیر ایمانداران و وارد در مصاحبت و رفاقت میلیونها مسیحی در فردوس و در سرتاسر این عالم می‌باشیم.

۹- وقت مردن بدانیم که در حقیقت به پیش مسیح می‌رویم که به قول حضرت پولس به مراتب بهتر از این دنیا است.

۱۰- خدا در ملکوت آسمانی خود محلی به ما وعده داده است یعنی جایی که خوشی در حضور او کامل می‌گردد.

آیا کسی واقعاً می‌تواند این فهرست را بخواند و در نکات آن یکایک لحظه‌ای دقت کند و باز غمگین و محزون و پریشان حال بماند؟ اگر ما به افسردگی و پریشانی خود ادامه دهیم معلوم است کوشش نکرده‌ایم که به منبع خوشی که خدا در همان حال و در همان مکانی که هستیم برای ما دارد دست بیابیم.

چند سال پیش مسیحیان دهکده‌ای در هندوستان نزد من آمده گفتند: «از هم اکنون چاه ما خشک شده تا چهار ماه دیگر هم باران نخواهد بارید. چه کنیم؟» به آنها گفتم: «به نظر من اگر عمیق‌تر بروید آب خواهید یافت. پس تا می‌توانید چاه را حفر نمایید.» شش روز کار کردند و نتیجه‌ای نداد. روز هفتم در حالی که صورتشان از خوشی می‌درخشید آمده گفتند: «چاه به اندازه دو قد انسانی آب پیدا کرده است!» صخره سخت را سوراخ کرده بودند و به اندازه چهل قدم زیر آن به جریان آب گوارایی که از نظرها مخفی بود رسیده بودند. از آن به بعد دیگر هرگز چاه خشک نگردید. در گرمترین مواقع سال وقتی که همه چیز خشک و سوزان است در اطراف آن چاه قطعات زمین سبز و خرم می‌باشد. آب همیشه در دل زمین موجود بود منتهی برای رسیدن به آن لازم بود بیشتر حفاری کنند و وقتی به اندازه کافی پایین رفتند به آب رسیدند و آنگاه قلوبشان از خوشی مملو گردید.

* * *

که می توانست بفهمد چه هدیه ای است که عطا می شود در آن خانه بود آن را با خوشی قبول می کرد و اگر نه آن هدیه یعنی سلامتی می بایستی پس برده بشود زیرا کسی نبود که بتواند آن را بپذیرد (لوقا ۱۰: ۶-۵ مقایسه شود با متی ۱۰: ۱۳).

وضع مسیحیان در دنیا چگونه است؟ آنها سلامتی را که هدیه خدا باشد پذیرفته اند ولی این سلامتی می بایستی به تمام دنیا برسد. لکن اغلب مردم حاضر نیستند سلامتی خدا را بپذیرند و در نتیجه وعظ درباره مژده سلامتی، خود اکثر اوقات باعث نزاع و کشمکش می گردد. خود عیسی این موضوع را می دانست و آن را پیش بینی کرد. هولناک ترین کلمات او این است که فرمود: «گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را» (متی ۱۰: ۳۴).

مسیحی همیشه بین سلامتی و شمشیر عیسی گیر است. چه خوب گفته اند که نظریه حضرت پولس را راجع به زندگی می توان این طور خلاصه کرد:

«تا در کشمکش نباشم سلامتی نخواهم داشت؛

و تا سلامتی نداشته باشم کشمکش نمی توانم کرد.»

سلامتی در کجاست؟ بسیاری از مسیحیان چنین پنداشته اند که اگر دور از مردم به بیابان رفته در پی خدا باشند و او را خدمت نمایند سلامتی را خواهند یافت. ولی هر چه بیشتر از این راه در پی سلامتی رفته اند آن را کمتر یافته اند زیرا نتوانسته اند از خود دور شوند و نزاع درونی خود را خاموش سازند.

در اندرون من خسته دل ندانم چیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

جوابی که حضرت پولس به سؤال ما می دهد کاملاً برعکس روش فوق الذکر است. وی از مردم فرار نمی کرد بلکه همیشه در شهرها و در میان مردم بسر می برد. عقیده اش این بود که هر کجا مردم بسر می برند و احتیاج به خدا دارند وی می بایستی همانجا زندگی کند. در همه جا می بایستی پیام مسیح را که «سلامتی ماست» به گوش جهانیان برساند (افسیسیان ۲: ۱۴). ولی این قسم دنبال سلامتی

«زیرا خداوند می گوید فکرهایی را که برای شما دارم می دانم که فکراهی سلامتی می باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم» (ارمیا ۲۹: ۱۱). با اینکه قوم خدا در سرزمینی دور اسیر هستند و آنها را بالاخره سالم به سرزمین خودشان باز خواهد گردانید.

و نیز «پسران را سلامتی عظیم خواهد بود» که بدون شک معنی آن بیش از این است که ایشان از ترس دشمنان خود در امان خواهند بود. نتیجه این سلامتی این است که «جمع پسران از خداوند تعلیم خواهند یافت» (اشعیا ۵۴: ۱۳).

سلامتی آن وضعی است که در نتیجه انجام اراده خدا ایجاد می گردد. ولی گناه وارد دنیا شده و اراده خدا انجام نمی گیرد و جایی که اراده خدا عمل نمی شود آنجا نزاع و کشمکش وجود خواهد داشت. انسان برای فرزندی خدا تولد شده ولی دشمن وی گشته است. آدمی با خود در جنگ است بدین معنی که با اینکه فرق خوبی و بدی را می داند ولی غالباً، حتی در مواقعی هم که آرزو دارد کار صحیح را انجام دهد، می بیند شرارتی را که از آن نفرت دارد انجام می دهد.

پیام انجیل این است که خدا در این دنیای مغشوش دست به عمل زده تا آن را به وضع حقیقی و عادی آن برگرداند: «زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی» (اول قرنیتیان ۱۴: ۳۳) و از این رو وقتی که عیسی در این دنیا تولد شد اولین پیام فرشتگان این بود:

«بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد» (لوقا ۲: ۱۴) یعنی او کسی است که اراده خدا در او به طور کامل انجام خواهد گرفت و بوسیله او دنیا به راه سلامتی که از آن منحرف گردیده است باز گردانیده خواهد شد. بعدها وقتی عیسی رسولان خود را برای موعظه کردن فرستاد به ایشان فرمود که به هر خانه ای که وارد شوند گویند «سلام بر این خانه باد». مقصود از این فقط سلام و تعارف مؤدبانه نبود بلکه نعمتی بود که به اهل آن خانه عطا می گردید: مثل این بود که بگویند «نجات اکنون در دنیاست زیرا که خدا به طور جدیدی بوسیله مسیح مشغول کار است. اگر بخواهید می توانید این هدیه را یعنی نجات را بپذیرید.» اگر این السلام یعنی کسی

آمده است. این پیام چنان مژده خوبی است که به نظر ما دنیا باید با کمال خوشحالی آن را بپذیرد. ولی سلامتی مسیح را کسی نمی‌تواند بپذیرد مگر آنکه حاضر باشد اراده خدا را بجا آورد. مردم بطور کلی خواست خود را به اراده خدا ترجیح می‌دهند و بنابراین نخواهند توانست سلامتی او را بپذیرند و از این رو تعجب نیست اگر بر علیه آورندگان پیام سلامتی به نزاع برخیزند.

داستان دو نفر شاهد یا پیغام‌آور که در باب یازدهم مکاشفه یوحنا رسول نوشته شده تصویری است از سرنوشتی که در هر زمان تا پایان تاریخ ممکن است بسر کلیسا بیاید.

ولی نباید تنها به اعلام کردن پیغام اکتفا کرد بلکه کلیسا باید نشان بدهد که معنی انجام یافتن اراده خدا بر روی زمین چیست. هر جا ظلم و بی‌عدالتی و خطا و اشتباه در کار است کلیسا باید حاضر و ناظر باشد و بگوید «این اراده خدا نیست و باید تغییر یابد.» بی‌عدالتی یکی از علل مهم نزاع بین مردم است و اگر از بین برداشته شد و عدالت برقرار گردید به استقرار سلامتی کمک شده است. چه بسا در گذشته کلیسا در انجام این وظیفه مهم خود شکست خورده و با وفاداری و امانت آن طور که باید در این راه شهادت نداده است. امروز به طور وضوح می‌بینیم که تا نیمی از مردم دنیا برده و نیم دیگر آزادند و تا نیمی فقیر و نیم دیگر ثروتمندند استقرار صلح و سلامتی بر روی زمین غیر ممکن خواهد بود. هر کجا که مردم برای برقراری عدالت و سلامتی می‌کوشند کلیسا باید همراه آنها و در این امر پیشقدم باشد.

مسأله صلح و جنگ نیز به کلیسا مربوط است. مردم همیشه آرزوی روزی را داشته‌اند که دیگر جنگ به پا نشود. اگر قرار است چنین روز فرخنده‌ای فرا رسد ما نمی‌توانیم زمان آن را معین کنیم. ولی اقرار به اینکه برقراری صلح کامل ابدی از ما ساخته نیست نباید ما را از این وظیفه باز دارد یعنی اینکه همیشه در روزگار خویش با کمال اشتیاق در پی صلح و سلامتی باشیم.

کتابهای تاریخ عموماً حاوی شرح جنگهایی است که اتفاق افتاده ولی کمتر از جنگهایی که در شرف واقع شدن بوده و اتفاق نیفتاده است اسم می‌برد. چه بسا

رفتن روش عجیبی است. در اغلب جاها پولس با نفرت مردم و با خطر و با درد و رنج مواجه می‌شود: «در سفرها بارها، در خطرهای نهرها، در خطرهای دزدان، در خطرهای از قوم خود و در خطرهای امتها، در خطرهای شهر، در خطرهای در بیابان، در خطرهای در دریا، در خطرهای در میان برادران کذب؛ در محنت و مشقت، در بی‌خوابی‌ها بارها، در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها بارها، در سرما و عریانی» (دوم قرنتیان ۱۱:۲۶-۲۷). اینها چه ربطی به سلامتی و آرامش دارد؟ ولی وقتی پولس به فیلیپیان وعده می‌دهد که سلامتی خدا دل‌ها و ذهن‌های ایشان را نگاه خواهد داشت (فیلیپیان ۴:۷) معلوم است از تجربه شخصی و نعمتی که به وی عطا شده بود سخن می‌گوید.

شخص نمی‌تواند آنچه پولس تحمل کرد تحمل نماید مگر اینکه سلامتی را که فقط موهبت الهی است در قلب خود داشته باشد. راجع به این قسم سلامتی است که پولس به رومیان می‌نویسد: «پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح» (رومیان ۵:۱). چهار باب بعد این رساله معنی آیه فوق را بیان می‌کند: ما دشمنان خدا بودیم و اکنون پسران شده‌ایم. ترس مبدل به اطمینان شده است. از این رو که پسرانیم می‌دانیم که اراده خدا در ما در حال انجام است و در نتیجه می‌بایستی برای انجام اراده خدا در دنیا نیز کار و کوشش کنیم. و راه آن این است که اول و مقدم بر هر چیز انجیل سلامتی خدا در سرتاسر عالم اعلام گردد.

وظیفه شخص مسیحی و کار کلیسا امروز عیناً همان است که در روزگار پولس بود. خطر اینجاست که مردم کلیسا را پناهگاهی جهت اشخاص مانده و فرسوده بدانند که برای یافتن آرامش و سلامتی از دنیا فرار کرده بدان پناه آورده‌اند و حال آنکه کلیسا باید کاملاً برخلاف این باشد. پیام انجیل این است که خدا جهان را محبت نمود و کلیسا باید در آن دنیایی باشد که خدا آن را محبت نموده و می‌نماید. جهان پر از نزاع و کشمکش است؛ وظیفه کلیسا است که در هر جا پیامبر صلح و فراهم آورنده سلامتی باشد.

اولاً کلیسا باید به طور ساده و روشن به دنیا بگوید که سلامتی او در عیسی مسیح

یقین داریم که ما درست می‌گوییم و از این جهت شاید وقتی که دعا می‌کنیم «اراده تو کرده شود» در حقیقت می‌گوییم «اراده من کرده شود؛ ای خداوند مدد بفرما که اراده من غالب آید.»

یحتتمل که بعضی اوقات ما درست می‌گوییم ولی ممکن است طوری در قبولانندن نظریات خود اصرار ورزیم که دیگران را عصبانی نماییم. در میان مسیحیان هم ممکن است علل بسیار ناچیزی باعث نزاع های بزرگی گردد، مثلاً حتی ممکن است سر اینکه کی در کلیسا کجا بنشینند دعوایی بر پا شود که سالها ادامه یابد. طرز اظهار عقیده یا گوشزد کردن خطای طرف خیلی مهم است: بعضی چنان تند و عصبانی می‌شوند که مانند حیوان وحشی به طرف می‌پرند که البته در طرف هم عکس‌العملی شبیه حالت خود ایجاد می‌کنند مگر اینکه او فرشته صفت باشد. بعضی دیگر چنان باد در گلو می‌اندازند و قیافه حق به جانب به خود می‌گیرند که طرف حاضر است به کوه‌ها بگوید بر من بیفتید و زیر بار نصایح متکبران و عقاید فریسیانه ایشان نرود. بعضی هم به وسایل غیر مستقیم متوسل شده می‌خواهند عقیده خود را بقبولانند یا اشتباه برادری را اصلاح نمایند. مثلاً پشت سر او با دیگران صحبت می‌کنند و وسایلی برمی‌انگیزانند که او ابداً از آنها اطلاعی ندارد ولی در جلورو چنان رفتار می‌کنند که گویی با او موافقتند. لازم به تذکر نیست که پس از اینکه طرف از نقشه آنها و از دورویی ایشان مطلع گردید چقدر غضبناک و دل‌چرکین می‌گردد. واضح است که هیچکدام از این سه طریقه مسیحایی نیست و صلح و صفا ایجاد نمی‌کند. پس طریقه مسیحایی کدام است؟

اکنون می‌توانیم بفهمیم که چرا خداوند ما برای صلح کنندگان برکت مخصوصی طلبید: «خوشا به حال صلح کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (متی ۵: ۹).

وقتی دعوی سختی رخ نمود ایجاد صلح و آشتی بسیار مشکل است. برای من خیلی دشوار است که به تو تسلیم شوم؛ تکبر من نمی‌گذارد. حتی اگر ظاهراً هم تسلیم شوم باطناً احساسات کینه‌آمیز را در قلب خود نگاه خواهم داشت. پس صلح حقیقی چگونه ممکن است؟ جواب آن را می‌دانیم. صلح حقیقی تنها وقتی ممکن است که

جنگها که از بروز آنها جلوگیری شده فقط برای اینکه مردانی نیک خواه و خوش نیت به طریق صحیح و در زمان مناسب از صلح جانبداری کرده‌اند. وظیفه مسیحیان است که همیشه اوقات جهت فرمانروایان و سیاسیون دعا کنند. باید به نوعی به سیاستمداران اطمینان داده شود که اگر به راستی طالب صلح و صفا هستند از حمایت عموم مسیحیان جهان برخوردار خواهند بود.

بنابراین کلیسا از لحاظ «سلامتی بر روی زمین و رضامندی در میان مردم» دارای سه وظیفه می‌باشد:

۱- اعلام انجیل ۲- مبارزه با بی‌عدالتی ۳- کوشش در ایجاد رفاقت و شراکت بین ملل.

ولی کلیسا تا در خود سلامتی نداشته باشد نمی‌تواند این وظایف را به خوبی انجام دهد.

حزن‌انگیزترین چیزها در تاریخ کلیسا این است که برای مسیحیان این قدر دشوار بوده است که با صلح و صفا و سلامتی با یکدیگر زندگی نمایند.

کلیسا وحدت خود را از دست داده و تقسیم شده است و بنابراین ضعیف می‌باشد. جایی که روح القدس حکمفرمایی می‌کند آنجا سلامتی است. کلیساها وحدت از دست رفته خود را فقط وقتی بدست می‌آورند که به راستی خود را زیر فرمان روح خدا قرار دهند و خدمت وی را تنها و یگانه هدف خویش بدانند.

ولی حتی در دسته‌های کوچک مسیحی که باید صلح و صفا و سلامتی برقرار باشد غالباً نزاع و کشمکش وجود دارد. در میان رسولان چنین بود. مثلاً بین آنها نزاع در گرفت که کدام از آنها بزرگتر است (لوقا ۲۲: ۲۴) یا حضرت پولس خود را ملزم دید که از دو نفر از بانوان کلیسای فیلیپیه خواهش کند که با هم دعوی نکنند (فیلیپیان ۲: ۴). مسیحیان امروزه نیز بسیار شباهت به مسیحیان هزار و نه صد سال پیش دارند.

این نزاع‌ها از کجا برمی‌خیزد؟ آیا علت آنها این نیست که مسیحیان نیز مانند سایرین می‌خواهند اراده خود را تحمیل کرده حرف خود را به کرسی بنشانند؟ همه ما

مانند او بگذاریم روح القدس در قلوبمان حکمروایی کند مثل او از ترس و تشویش رها خواهیم بود.

اگر درست است که خدا در همه چیز برای خیریت آنانی که او را دوست می‌دارند در کار است چرا مضطرب و هراسان باشیم؟ (رومیان ۸: ۲۸)

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که پر از اضطراب و تشویش است. پس یک نفر مسیحی که در آرامش و سکوتی که از اطمینان به خدا سرچشمه گرفته است بسر می‌برد و انجام اراده خدا را مهم‌ترین وظیفه خود می‌داند با اشخاص دیگر در محیط خود فرق خواهد داشت. ممکن است دیگران این فرق را ملاحظه کنند و در نتیجه شاید به او روی آورده بپرسند «به ما بگو، سرآرامش و سلامتی درونی و صفای خاطر تو چیست؟»

* * *

طرفین حاضر باشند فقط و فقط اراده خدا را بچوبند و به آن عمل نمایند. این است وظیفه کسی که می‌خواهد صلح برقرار نماید: اگر او توانست آن دو نفری را که با هم دعوی کرده اند آرام به گوشه‌ای ببرد و آنها را کمک کند که از خود بپرسند «واقعاً اراده خدا چیست؟» بداند که صلح و آشتی نزدیک بلکه بر در است. ممکن است و اغلب هم همینطور است که هر دو در اشتباه باشند و اراده خدا که بوسیله روح القدس ظاهر شده کاملاً برخلاف آن باشد که هر دو تصور می‌کرده‌اند. از طرف دیگر ممکن است که معلوم شود که یکی از طرفین درست می‌گفته است. من نمی‌توانم به تو تسلیم شوم ولی می‌توانم به آسانی به خدا تسلیم گردم اگر بدانم که اوست که به من می‌فهماند که در اشتباه هستم. ولی تو هم نباید بگویی «دیدم من درست می‌گفتم و تو در اشتباه بودی.» هر دو باید بگوییم «اراده خدا از اول درست بود ولی یکی از ما یا هر دو نفرمان نمی‌فهمیدیم.»

ما همه خواننده شده‌ایم که پسران خدا باشیم. بنابراین از همه ما دعوت شده که صلح و سلامتی برقرار کنیم. ولی نمی‌توانیم صلح و سلامتی در میان دیگران برقرار کنیم مگر اینکه صلح و سلامتی خدا را اول در قلوب خود داشته باشیم. در بحث راجع به صلح و سلامتی مسیحی اغلب مردم صلح و آرامش شخصی و درونی یعنی احساس اطمینان و عدم تشویش و اضطراب را در مرحله اول قرار می‌دهند. ولی ما به پیروی از عهد جدید آن را در مرحله آخر قرار داده‌ایم. زیرا که در عهد جدید درباره آن صلح و سلامتی که مورد لذت افراد واقع شود بسیار کم سخن رفته است. در حقیقت شاید فقط بتوانیم یک آیه راجع به این نوع سلامتی شاهد بیاوریم:

«الان خدای امید شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده شوید» (رومیان ۱۵: ۱۳).

ولی این سلامتی درونی و آرامش خاطر را بوسیله تفحص و جستجو نمی‌توانیم بیابیم بلکه تنها به این راه آن را بدست می‌آوریم که بر آن باشیم فقط اراده خدا کرده شود. عیسی مسیح از انجام اراده خدا خوشحال بود؛ حتی در مصیبت و هنگام صلیب ترس و تشویش نداشت زیرا که می‌دانست اراده خدا را انجام می‌دهد. اگر ما هم

«پس ای برادران تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید، اینک دهقان انتظار می کشد برای محصول گرانهای زمین و برایش صبر می کند تا باران اولین و آخرین را بیابد. شما نیز صبر نمایید و دلهای خود را قوی سازید...» (یعقوب ۵: ۷-۸).

آنچه در این فصل می خواهیم مورد مطالعه قرار دهیم همین کلمه دوم یعنی صبر و حوصله می باشد.

نویسندگان عهد جدید یکی از کلمات عادی آن روز را گرفتند و معنی آن را تغییر دادند. کلمه ای که ما آن را صبر ترجمه کرده ایم در زبان عادی یونانی عبارتی پیش پا افتاده و حتی قدری تحقیرآمیز بوده است؛ مثل اینکه مثلاً بگوییم: «دنیا دار مصائب است و بشر هم ضعیف؛ بالاخره آدمی باید یاد بگیرد طوری با مشکلات و سختی ها بسازد.» بنابراین کلمه صبر در یونانی تقریباً معنی تسلیم و رضا به قسمت و تقدیر بوده است. ولی نویسندگان عهد جدید معنی بسیار زیباتر و دقیق تری به آن دادند زیرا که آن را به صفتی که در سیرت خود خدا ملاحظه کرده بودند منسوب دانستند.

در عهد عتیق خدا «خدای رحیم و رؤوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا» مکشوف شده بود (خروج ۳۴: ۶). در عهد عتیق به زبان یونانی عبارت عبری «دیرخشم» را به صبر یعنی همان کلمه مورد بحث ما ترجمه کرده اند و مقصودشان این بود که خدا قادر مطلق است و گناهکار را می تواند در هر لحظه نابود سازد؛ چرا این کار را نمی کند؟ برای اینکه خدا هرگز در عجله نیست؛ او با تأنی و به مرور زمان کار می کند و صبر می کند تا موعد مقرر هر چیز برسد.

مثل اینکه امروزه مردم دائم در عجله هستند. ولی خدا دنیایی ساخته است که در آن امور به سرعت طبیعی خود پیش می روند و شتاب بردار نیستند. پنجاه سال طول می کشد تا درختی به رشد کامل خود برسد، پس اگر درخت می خواهید باید حاضر باشید پنجاه سال تمام صبر کنید. هر مردی پیش از اینکه مرد بشود باید از تمام مراحل طفولیت و جوانی بگذرد. اگر در رشد بچه ای تعجیل کنیم و به زور او را بیش از آنچه که حقیقتاً می تواند به نمو واداریم لطمه بزرگی به او زده ایم.

خدا در انجام دادن اراده خود برای بشر در عجله نیست. او حاضر بود که آماده

فصل پنجم حلم (صبر)

در عهد جدید یونانی دو کلمه هست که هر دو را می توان «حلم» ترجمه کرد ولی معانی آنها کمی با هم فرق دارد:

یکی از پایداری و استقامت سخن می گوید و مقصودش این است که آدمی در مصائب و درد و رنج ها و در برابر مشکلات نومید و مأیوس نشده محکم و پابرجا بایستد و از طوفان حوادث خود را نوازد و این همان کلمه ای است که برای «صبر» ایوب بکار رفته است:

«اینک صابران را خوشحال می گوئیم و صبر ایوب را شنیده اید و انجام کار خداوند را دانسته اید زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است» (یعقوب ۵: ۱۱).

(با اینکه عبارت «صبر ایوب» در فارسی معروف است و در اینجا هم در کتاب مقدس همین کلمه صبر را بکار برده اند با این همه به نظر مترجم این کتاب بهتر است که فعلاً این جنبه از معنی های کلمه حلم را «پایداری» و «استقامت» ترجمه کنیم تا از معنی دوم آن متمایز باشد).

ایوب هر چه داشت از دست داد و متحمل مصائب گوناگون و دچار انواع بیماریها شد ولی پایداری کرد و خود را نباخت و مأیوس نگردید و ایمان خود را به خدا از دست نداد و تا به آخر استقامت ورزید.

کلمه دوم که باز در همان باب پنجم رساله یعقوب بکار رفته بیشتر مربوط به زمان است. یعنی آدمی بدون اینکه کم حوصلگی کند و عصبانی شود صبر کند تا وقت معین هر چیز برسد؛ مثلاً دهقانی که برای حصاد صبر می کند می داند که حصاد به موقع خود آماده می شود و هر قدر هم زحمت به خود روا دارد محصول زودتر از موعد مقرر نخواهد رسید.

گرفته بازگرداند ولی عاقبت طبیعت حقیقی یهودا یعنی خیانت عمدی او که از روی میل و اراده شخصی بود ظاهر می‌گردد. هیچ کاری دیگر بیش از آنچه که تا به حال برای او کرده شده است نمی‌توان انجام داد.

خواهیم دید که صبر یکی از آن صفاتی است که در پیروی کردن مسیح اغلب اوقات به آن احتیاج داریم.

اولاً راجع به خودمان: رشد و نمو بدنهای ما محتاج به طول زمان است. همچنین رشد روحانی ما در روح القدس احتیاج به زمان دارد. به ما گفته شده که در «فیض ترقی کنیم» (دوم پطرس ۳: ۱۸). بسیاری از مسیحیان دچار این اشتباه می‌شوند که فکر می‌کنند می‌توانند هنوز شروع نکرده به مقصد و به انتهای راه برسند و این مثل معروف را فراموش می‌نمایند که گفته‌اند: «نردبان پله پله». این نوع اشخاص وقتی می‌فهمند که پیشرفت آنان بسیار کند انجام می‌گیرد یا اصلاً ترقی نمی‌کنند دلسرد و مأیوس می‌گردند. در زندگی جسمی خود ما هرگز احساس نمی‌کنیم که در حال رشد هستیم بلکه پس از رشد می‌بینیم که نمو کرده‌ایم. زندگی روحانی و زیستن در روح القدس نیز همین‌طور است. کار ما این است که با آرامی پیش رفته یاد بگیریم اراده خدا را انجام دهیم و به او فرصت بدهیم که کار خود را در ما به انجام رساند. عبارت زیبایی در عهد عتیق هست بدین مضمون: «پس هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود» (اشعیا ۲۸: ۱۶). و مقصود از آن این است که دستپاچه نمی‌شود و دچار اضطراب و هیجان‌ناز روحی نمی‌گردد. اگر تعجیل کنیم یقین است که پیشرفت ما بسیار کندتر از آن وقتی خواهد بود که حاضر هستیم برای مدت‌های طولانی صبر و شکیبایی پیشه سازیم و بگذاریم خدا به طریقی که خود می‌خواهد عمل نماید.

ثانیاً راجع به اطرافیان ما: حضرت پولس می‌نویسد: «... با جمیع مردم تحمل کنید» (اول تسالونیکیان ۵: ۱۴)، زود عصبانی مشوید، سعی کنیم دیگران را بشناسیم و مسائل آنها را بفهمیم و به شخصیت آنان پی ببریم و به ایشان فرصت بدهیم که بهترین جنبه‌های وجود خود را نشان دهند و نفس حقیقی خود را آشکار سازند. در مواقعی که آنها ضعیف هستند تنها اگر ما صبور و شکیبا باشیم می‌توانیم

شدن بنی اسرائیل جهت ورود پسرش به دنیا از ابراهیم تا یحیی تعمید دهنده یعنی دو هزار سال وقت بگیرد. در این مدت مراحل طولانی می‌گذشت که در بعضی از آنها مثل اینکه ابداً خبری نبود و اتفاقی نمی‌افتاد. بین عهد عتیق و عهد جدید در حدود چهارصد سال فاصله بود و با اینکه در این مدت اتفاقات مهمی در تاریخ روی می‌داد صدای یک نبی تازه شنیده نشد تا زمانی که یحیی تعمید دهنده ظهور کرد. ولی باز هم خدا صبر کرد و «چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد» (غلاطیان ۴: ۴). مقصود خدا این است که انجیل به تمام جهان موعظه شود. البته اگر کلیسا مطیع می‌بود مدتها قبل این عمل انجام گرفته بود ولی هنوز انجام نشده است اما مثل اینکه خدا حاضر است صبر کند و حتی وقتی که نقشه‌های او به علت بی‌وفایی و سستی کلیسا از پیشرفت باز ایستد کم حوصلگی از خود نشان نمی‌دهد.

خدا صبر می‌کند تا حصاد برسد. فقط موقع حصاد است که ماهیت حقیقی گندم معلوم می‌گردد. در مثل کرکاس‌ها (متی ۱۳: ۲۴-۴۳) نوکران در عجله هستند و می‌خواهند کرکاس‌ها را از ریشه برکنند ولی ارباب داناتر است و به آنها می‌گوید که تا موقع حصاد صبر کنند زیرا در آن موقع فرق بین گندم و کرکاس به خوبی معلوم می‌شود. خدا به اشخاص مهلت می‌دهد که توبه کنند و به سوی او بازگشت نمایند. اگر نکردند در آخرت روشن خواهد شد که از روی میل و اراده خودشان بوده و تقصیر با کسی دیگر نبوده است.

در این موضوع هم مثل در هر چیز دیگر عیسی مثل خدا است. در مناسبات خود با شاگردانش چقدر صبور است! اغلب اوقات آنها دیر فهم و کند ذهن بوده منظور عیسی را نمی‌فهمند؛ غالباً چنین برمی‌آید که لیاقت شاگردی او را ندارند ولی او صبر می‌کند و حتی یهودای اسخریوطی را هم رد نمی‌کند بلکه امتیازات مخصوصی به وی اعطاء می‌نماید:

«... زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد...» (یوحنا ۱۳: ۲۹).

او انواع وسایل ممکنه را بکار می‌برد تا یهودا را از راه خطرناکی که در پیش

پایدارتر خواهد بود. غیرمسیحیان نیز از این روش مستثنی نیستند. چه لطماتی که غالباً مبشرین مسیحی با تشویق اشخاص به تعمید گرفتن زودتر از موقع وارد نساخته اند! وقتی که «ه.ا. کریشنا پیلائی» جوانی از طبقه نجبای هندو که بعدها شاعر بزرگ مسیحی گردید تازه به مسیحیت و انجیل علاقمند شده بود یکی از مرسلین مسیحی که با وی دوست بود به او پیشنهاد کرده گفت: «فکر نمی کنی که وقت آن رسیده که تعمید بگیری؟» این سؤال برای این جوان که جهت اتخاذ چنین تصمیمی حاضر نبود چنان ضربه ای بود که یکباره علاقه اش نسبت به مسیحیت سرد شد و حتی از تحقیق کردن هم باز ایستاد. مدتها طول کشید تا رفقای دیگر توانستند وی را دوباره به انجیل مسیح علاقمند سازند. تازه ایمانانی که زود تعمید گرفته اند غالباً نتوانسته اند در برابر سختی ها و تشنجاتی که معمولاً پس از تعمید پیش می آید ایستادگی کنند و به راه های قبلی خود برگشته اند. برای ایجاد ایمانی قوی و عمیق در قلب، زمان لازم است. البته باید برای اشخاص روشن کرد که می بایستی دیر یا زود تصمیم بگیرند. ما باید به مسیح «بلی» یا «نه» بگوییم و کسانی که نمی توانند تصمیم به گرفتن «بلی» بگیرند در حقیقت به او «نه» گفته اند. ولی هیچ چیز از این مشکل تر نیست که بدانیم در چه لحظه ای به اشخاص کمک کنیم که تصمیم بگیرند. فقط روح القدس است که می تواند تدبیر لازم را به ما عنایت فرماید تا بدانیم چه مواقعی باید ساکت باشیم و چه مواقعی باید سخن بگوییم.

در کار برای مسیح غالب اوقات بین کاشتن تخم و درویدن محصول مدت زیادی فاصله است؛ و اگر بخواهیم محصول را ببینیم باید حاضر باشیم تا زمان معین برای آن صبر کنیم زیرا از صبر است که بالاخره غوره حلوا می گردد:

تاریخ گواه است که غالباً مرسلین مسیحی در ممالک متفرقه در حدود سی سال کار کرده اند و ابداً نتیجه ای از کار خود مشاهده ننموده اند، اما اگر با کمال وفاداری به کار خود ادامه داده و مأیوس نشده اند پس از سالها نتیجه معلوم گشته است.

در جنوب هندوستان میسیونری بود که در مدت سی سال کار فقط یک نفر را به سوی مسیح آورده بود و به این علت به میسیون «ستاره تنها» معروف شده بود.

ایشان را کمک نماییم. این موضوع مخصوصاً در روابط والدین با فرزندان صدق می کند.

چه عاقل بود حضرت پولس که فرمود: «ای پدران فرزندان خود را خشمگین مسازید مبادا شکسته دل شوند» (کولسیان ۳: ۲۱). غالباً والدین انتظار دارند که بچه هایشان عاقل تر و خوش رفتارتر از آنچه طبیعی اطفال است باشند و از این جهت کاسه صبرشان لبریز شده حوصله شان تمام می شود و نسبت به ایشان عصبانی می شوند. ولی احتمال قوی این است که عیب جویی مداوم اطفال را عوض اینکه بهتر کند بدتر نماید!

البته منظور این نیست که نباید هیچ نوع ممیزی و انضباط در خانواده وجود داشته باشد. راهنمایی اطفال و واداشتن آنها در راه های صحیح امری است لازم ولی اغلب اوقات بهترین علاج آنچه که بنظر خطا و اشتباه می آید مرور زمان و صبر و شکیبایی است. همان قدری که اعتماد و اطمینان باعث نمو شخصی می گردد به همان اندازه دلسردی موجب عدم رشد و نمو می شود.

در امر تبشیر و آوردن دیگران نزد مسیح مخصوصاً صبر و تحمل زیاد لازم است. حضرت پولس راجع به غلاطیان می گوید: «ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود» (غلاطیان ۴: ۱۹). آن نوزادی را سالم می گویند که ماههای طولانی در رحم مادرش بسته شود و سپس تولد یابد. زندگی در روح بسیار شباهت به حیات نوزاد دارد، چه مربوط به جوانانی باشد که در جامعه مسیحی تولد شده اند و چه مربوط به اشخاص مسن تری باشد که اصلاً مسیحی نبوده اند. بعضی از مسیحیان جدی هستند که سعی می کنند جوانان به تعجیل تصمیم بگیرند و ایمان خود را به مسیح اعلام دارند. باید دانست که نتایج این قسم تصمیمات عجولانه اغلب یأس آور خواهد بود. خیلی بهتر است مدت طولانی تری صبر کرد تا معلومات جوانان راجع به مسیح زیادتر گردد و بهتر بفهمند که معنی قبول کردن مسیح به عنوان استاد و خداوند زندگیشان چیست. اگر تصمیم به تدریج و از روی آرامی ولی با تمامی نیروی ذهن و اراده و قلب اتخاذ گردد یحتمل اثراتش

از نظر خدا هزار سال مثل یک روز است و ما نیز باید کوشش کنیم یاد بگیریم که به زمان و به تاریخ از دریچه چشم خدا نگاه کنیم. حتی اگر به صد سال گذشته نظر کنیم آیا نمونه های بارزی از کار مسیح را در دنیا نخواهیم دید؟ از جمله الغای برده فروشی، کسب آزادی های بیشتری برای ملل و طبقات مختلف، ازدیاد مهربانی بیشتری بین مردم جهت یکدیگر، توسعه انجیل در سراسر عالم و غیره. و اگر امروز نیز به اطراف خود نظر بيفکنیم نه فقط شرارت می بینیم بلکه آثاری نیز مشاهده خواهیم کرد که نشان می دهد که او هنوز هم در کار است.

دو اینکه اگر خدا به فوریت برای داوری نمی آید برای این است که می خواهد شریران فرصت توبه داشته باشند.

«خداوند در وعده خود تأخیر نمی نماید چنان که بعضی تأخیر می پندارند بلکه بر شما تحمل می نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند» (دوم پطرس ۳:۹).

خدا صبر می کند تا به وسیله کلیسا انجیل به همه ملل موعظه شود. این است وظیفه ما. ما نمی دانیم که آیا مسیح پس از ده سال می آید یا بعد از هزار سال یا پس از ده هزار سال، دانستن این موضوع کار ما نیست. وظیفه ما این است که با بردباری صبر کنیم که خدا به موقع خود عمل نماید و ضمناً به کاری که او ما را بر آن گماشته است مشغول باشیم؛ یعنی وظیفه مهم شناساندن مسیح در همه جا به همه کس.

صبر و حلم و بردباری را چگونه یاد بگیریم؟ اولاً بوسیله نگاه کردن به عیسی مسیح. او هرگز در عجله نبود. چندین بار گفت «ساعت من هنوز نرسیده است.» او می دانست که خودش نمی تواند پیغام خود را به عموم مردم در سرتاسر دنیا برساند و به این راضی بود که در کشور کوچک فلسطین زندگی کند و هر روز همان قدر کاری که برایش می رسید انجام دهد و نتیجه کار خود را واگذارد تا به موقع خود معلوم گردد. ثانیاً حضرت پولس می فرماید که حلم و صبر را بطه نزدیکی با محبت دارد:

«محبت حلیم و مهربان است، محبت حسد نمی برد، محبت کبر و غرور ندارد... در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید...» (اول قرنتیان ۱۳:۴، ۷).

پاره ای از اعضای آن میسیون فکر می کردند که می بایستی آن ناحیه را گذارده به جای دیگر بروند و از این جهت همگی دور هم جمع شده برای هدایت به دعا پرداختند و در نتیجه تصمیم گرفتند که به امید مشاهده نتیجه تا مدتی دیگر به کار خود ادامه دهند زیرا که در نومیادی بسی امید است. دیری نگذشت که همه چیز عوض شد. در بین طبقات عالی اجتماع موفقیتی بدست نیآورده بودند ولی ناگهان طبقات پایین و پست اجتماع به انجیل مسیح علاقمند شدند و در نتیجه در جایی که پس از سی سال فقط یک نفر به مسیح ایمان آورده بود در مدت چند سال هزاران نفر مسیحی شدند و بدین وسیله یک اجتماع بزرگ مسیحی تشکیل گردید. اگر میسیونرها کم حوصلگی کرده در صبر شکست خورده به جای دیگر رفته بودند در آن ناحیه هرگز هنگام درو نمی رسید و کاملاً فرست از دست می رفت.

صبر تلخ است و لیکن عاقبت،

میوه شیرین دهد پر منفعت

بالاخره وقتی که به دنیا با تمامی شرارت ها و نزاع ها و خطرهای دائمی جنگ که در آن است نگاه می کنیم خود را محتاج به صبر طولانی و حوصله زیاد می بینیم. دلمان می خواهد بگوییم: «چرا خدا راجع به این وضعیت اقدامی نمی کند؟» حتی ممکن است شک کنیم که آیا واقعاً خدا مسئول این دنیا هست یا نه؟ نمونه روشنی از این طرز فکر در عهد جدید در رساله دوم پطرس باب سوم یافت می شود. مسیحیان اولیه تصور می کردند که عیسی به زودی برمی گردد و بر دنیا حکومت می کند ولی وقتی که نیامد جنبه افراط را رها کرده راه تفریط پیموده گفتند: «پس وعده بازگشت او چطور شد؟ زیرا که از وقتی که آبای کلیسا به خواب موت رفته اند در وضع امور تغییری نکرده و همه چیز همان طور که از آغاز خلقت بوده است ادامه دارد.» حضرت پطرس این موضوع را به دو طریق جواب می دهد:

اول اینکه نظر خدا نسبت به زمان با نظر ما فرق دارد «لکن ای حبیبان این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز» (دوم پطرس ۳:۸).

فصل ششم مهربانی

محبت به وسایل مختلفی بروز می‌کند؛ یکی از آن وسایل مهربانی است چنانکه در رساله اول قرن‌تین باب ۱۳ آیه ۴ مکتوبست:

«محبت حلیم و مهربان است.»

و نیز در رساله دوم قرن‌تین باب ۶ آیه ۶ می‌فرماید:

«در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح القدس، در محبت

بی‌ریا...»

همه کس از مفهوم عمومی و معنی معمولی کلمه مهربانی اطلاع دارد. مثلاً ما می‌دانیم مقصود از مهربان بودن نسبت به سگ یا گربه چیست و مهربانی نسبت به حیوانات جزء مهمی از وظایف و اخلاق مسیحی است. ولی آیا این کلمه در عهد جدید دارای معنی عمیق‌تری می‌باشد که معلوم شود چرا در جزو صفات مخصوص مسیحی بشمار آمده است؟

شاید آیه ۳۵ از باب ششم انجیل لوقا در فهم این موضوع کمک مؤثری به ما بنماید. در اینجا مهربانی جزو صفات خود خدا بشمار آمده است: «... چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است.»

مهربان بودن نسبت به دوستان و اعضای خانواده خودمان امری طبیعی است. به کسانی که مستحق مهربانی هستند مهربانی کردن آسان است. به موجودات ضعیف نیز مهربانی کردن مثلاً گربه‌گریبی را به منزل راه دادن و او را پهلوی بخاری نشان دادن مشکل نیست. ولی آیه بالا درباره مهربانی کردن به کسانی که مستحق آن نیستند و حتی برعکس سزاوار خشونت و سردی می‌باشند سخن می‌گوید. این آیه قسمتی از موعظه معروف «سرکوه» مسیح می‌باشد که از انجیل لوقا اخذ شده است ولی اگر

یقیناً این نظر صحیح است. اگر خدا را محبت می‌کنیم باید حاضر باشیم به او اطمینان داشته باشیم و بگذاریم به روش خود کار کند و خودمان را جلو نیندازیم و از اراده او سبقت نگیریم. اگر نسبت به دیگران محبت داریم در قضاوت کردن آنها عجله و خشونت نشان نمی‌دهیم. وقتی که نامهربان هستند یا در برابر محبت‌های ما سردی نشان داده بی‌اعتنایی می‌کنند ما نسبت به ایشان بردبار خواهیم بود. حاضر خواهیم بود صبر کنیم تا آن روزی که محبت ما برای آنها که همان محبت خدا باشد که بوسیله ما برای آنها ابراز می‌شود بتواند اثر خود را بنماید و ایشان را به محبت بازگرداند.

کم کم دارد برای ما روشن می‌شود که تمام صفات مختلف مسیحی به یکدیگر مربوط هستند. صبر از محبت سرچشمه می‌گیرد. مرد کم حوصله و بی‌صبر آرامش و سلامت درونی نخواهد داشت. نتیجه بردباری و صبر طولانی خوشی است یعنی آن خوشی که به ما دست می‌دهد وقتی که خدا اجازه می‌دهد که ما هنگام درو را که مدتها برای آن صبر کرده بودیم و اگر حاضر نبودیم برای موقع معهود آن صبر کنیم هرگز آن زمان فرا نمی‌رسید مشاهده نماییم.

* * *

چیزهای نیکویی که خدا در دنیا نهاده است استفاده برده آنها را بکار بریم. ما هنوز به خدا و به مهربانی او در اداره دنیا متکی هستیم.

ولی کتاب مقدس به قدر ما توجه به امور مربوط به بدن آدمی ندارد. روح انسان بسیار مهمتر است و بهبود روحانی وی بسته به این است که با خدا رابطه صحیح داشته باشد. از این جهت است که حضرت پولس دو بار عبارت مورد مطالعه ما را بکار می برد و بدان وسیله نشان می دهد که چگونه خدا سعی می کند فرزندان خود را که از او منحرف و گمراه شده اند با آرامی و نوازش و محبت به سوی خود بازگرداند.

«آیا دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا ترا به توبه می کشد؟» (رومیان ۴:۲).

مردم را نمی توان با ترس و تهدید اصلاح کرد. ممکن است به وسیله مجازات مردم را ترسانید ولی نمی توان آنها را با تنبیه از کرده خود پشیمان ساخت. هر چه بیشتر مردم گناه کردند خدا بیشتر مهربانی و محبت خود را ابراز داشت تا اینکه بالاخره او پسر خود را داد تا آخرین راه و تنها وسیله ای باشد که بشر به سوی او بازگشت نماید. باز عبارت مورد مطالعه خود را در رساله به تیطس می یابیم... وقتی که «ما بی فهم و نافرمانبردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده در خبث و حسد بسر می بردیم که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض می داشتیم» و آن وقت «مهربانی^۱ و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شد» (تیطس ۳:۴).

اظهار ملاطفت پدر نسبت به پسر بزرگتر در مثل معروف پسر گمشده بهترین تشریح نظریه خدا درباره مهربانی است. برادر بزرگتر از آن پسرهای از خود راضی و تند خو بود. به قدری در خوبیهای خود غرق بود که ابداً نمی توانست نسبت به برادری که در زحمت افتاده بود ذره ای مهربانی احساس کند. ولی پدرش «بیرون آمده به او التماس نمود.» این کلمه بسیار قابل ملاحظه است.

پدران در زمان عیسی معمولاً به فرزندان خود دستور می دادند ولی این پدر به

۱- یکی از ترجمه های اخیر معروف به R.S.V این عبارت را در اینجا «خوبی» ترجمه کرده است.

شرح «موعظه سر کوه» را در انجیل متی مطالعه کنیم خواهیم دید که همین موضوع را در آنجا واضح تر بیان کرده است:

«زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند...» (متی ۵:۴۵).

بنابراین در حقیقت خداوند ما می فرماید که اگر پدر آسمانی چنین است شما نیز باید همچین باشید.

در اینجا از آنچه در فصل پیش گفتیم یک قدم جلوتر رفته ایم. در دوران «عهد عتیق» مردم یاد گرفته بودند که خدا دیر غضب و کثیرالاحسان است و گناهکار را فوراً تنبیه نمی کند و نابود نمی سازد. فهمیده بودند که او حلیم و صبور است و غضب خود را نگاه می دارد. اکنون چیز دیگری می شنویم و آن اینکه خدا نه فقط گناهکار را نمی کشد بلکه با مهربانی با او رفتار می نماید و تمامی نیکویی های زمین را به وی می بخشد و به قول اعمال رسولان باب ۱۴ آیه ۱۷: «دلهای وی را از خوراک و شادی پر می سازد.» البته همیشه این امکان وجود دارد که مردم نفهمند که بخشنده تمام نیکویی ها خداست. حضرت پولس در رساله به رومیان باب اول آیه ۲۱ از مردم نفهمی که «... او را چون خدا تمجید و شکر نکردند» شکایت می کند. (تشابه فکر در رساله به رومیان باب ۱:۲۱ و انجیل لوقا ۶:۳۵ قابل ملاحظه است). ولی اغلب اشخاص ساده به توجه خدا نسبت به خود معترف می باشند. مثلاً اگر از یک نفر دهاتی ساده در هندوستان سؤال کنید کیست که باران را به ما می دهد بیشتر احتمال دارد بسوی آسمان اشاره کند و اسم خدای یکتای بزرگ را به زبان بیاورد تا اینکه بسوی معابد خدایان کوچک و ارباب انواع نظر نماید، هر چند معلومات او از خدای یکتا بسیار کم باشد و تصور کند که از او بسیار دور است. اکنون که به وسیله علم به علل طبیعی خیلی از چیزها پی برده ایم بسیاری از مردم مشکل می دانند چنین ایمان ساده ای را به خدا حفظ کنند و وی را بخشنده همه نیکویی ها بدانند. ولی با وجود همه اینها واضح است که ما نمی توانیم نقشه های خود را برای بهتر کردن زندگی و تأمین سلامتی بیشتر عملی سازیم مگر اینکه فقط از

شخص باید مکافات عمل خود را ببیند. در قوانین دادگستری امروزه آزار بدنی را با آزار بدنی جبران نمی‌کنیم ولی سعی می‌شود که حتی المقدور جنایت و مکافات با هم مساوی باشد. و البته اگر این را با طریقه اول یعنی انتقام بی‌حد و حصر مقایسه کنیم خواهیم دید که تا چه درجه پیشرفت در این امر نصیب بشریت شده است. تنها اجرای قوانین است که در جوامع متمدن زندگی را میسر می‌سازد. حتی مسیحیان بعضی اوقات مجبور می‌شوند اجرای قوانین را بخواهند نه برای اینکه با شخص مجرم و خاطی دشمنی دارند و از او متنفر و عصبانی می‌باشند بلکه به جهت اینکه ممکن است برای خود آن شخص و برای دیگران بهتر باشد که جزای عمل خود را ببیند.

درجه سوم این است که به عوض بدی که مردم به ما می‌کنند بدی نکنیم و با صبر و بردباری متحمل آزارهای ایشان شده در صدد انتقام برنیاییم. انجام این عمل بسیار دشوار است. آرزوی دفاع از خود و میل به پس زدن در همه ما بسیار عمیق و قوی می‌باشد. «فلانی مرا اذیت کرده است حالا بگذار او هم به نوبه خود اذیت بشود.» این است طرز تفکر ما. به یاد آوردن این مطلب که ما سرمشق بسیار عالیتری داریم که باید از آن پیروی نماییم همیشه آسان نیست: «چون او را دشنام می‌دادند دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد» (اول پطرس ۲:۲۳).

ولی هنوز درجه عالیتری هست که اگر حقیقتاً بخواهیم فرزندان خدا باشیم باید به آن برسیم. اگر بتوانیم به دیگران بدی کنیم و نکنیم کار بسیار خوبی کرده ایم ولی بسیار نیکوتر است که در عوض بدی که دیگران به ما کرده اند هر قدر در توان داریم نسبت به آنان نیکویی کنیم. کمتر اتفاق می‌افتد که این طرز عمل را در دیگران مشاهده کنیم و معمولاً خود ما نیز بدین نحو عمل نمی‌نماییم. ولی وقتی روح القدس در کار باشد این نوع عمل اتفاق می‌افتد. در زمان انقلاب آمریکا در آن کشور یک نفر مسیحی ساده‌ای بود به نام پیتر میلر^۳ که داستان بسیار زیبایی راجع به او نقل می‌کنند. پیتر میلر که مرد بسیار خوبی بود فقط یک دشمن داشت. این دشمن به

پسرش حکم نمی‌کند که «زود باش فوراً بیا تو» بلکه برعکس می‌گوید: «خواهشمندم بیا تو، مهمانی ما بدون حضور تو رونق و صفایی نخواهد داشت» و آن وقت با کلماتی که حاکی از یک دنیا لطف و مهربانی است اضافه می‌کند: «ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است مال تست» (لوقا ۱۱:۱۵ تا آخر) ما نمی‌دانیم که آیا بالاخره خواسته پدر اجرا شد یا نه زیرا مثل در اینجا خاتمه می‌یابد ولی آنچه قابل ملاحظه است این که حضرت پولس عیناً همان کلمه را بکار می‌برد:

«پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما التماس^۲ می‌کند: پس به خاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید» (دوم قرنتیان ۵:۲۰). خدا از ما التماس می‌کند! او نمی‌گوید «بهرتر است بیایی منزل و اگر نه برایت بد می‌شود.» بلکه می‌گوید: «خواهشمندم به منزل بیا زیرا که مهمانی بدون تو ناقص خواهد بود.»

این تصویری که از مهربانی خدا به دست داریم چگونگی آن نوع مهربانی را که در صورتی که بخواهیم حقیقتاً مسیح را پیروی کنیم باید از ما ابراز شود روشن می‌سازد. باید از سر نوراجع به مسأله مهربانی نسبت به بدکاران و ناسپاسان به تفکر بپردازیم. معمولاً در برابر آزاری که کسی به ما می‌رساند ما چه عکس‌العملی نشان

می‌دهیم؟ چهار قسم عکس‌العمل به درجات مختلف می‌توانیم از خود بروز دهیم: قسم اول طریق سهل و ساده است که در برابر هر اذیتی که به ما شده است به شدیدترین وضعی انتقام بکشیم. نمونه بارزی از این طریقه در عهد عتیق وجود دارد یعنی وقتی که لمک یکی از ریش سفیدان وحشیانه فریاد می‌زند: «مردی را کشتم به سبب جراحت خود و جوانی را به سبب ضرب خویشتن. اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود هر آینه برای لمک هفتاد و هفت چندان» (پیدایش ۴:۲۳-۲۴).

درجه دوم طریقه «چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا» می‌باشد (خروج ۲۱:۲۱-۲۴).

این است روش معمولی اجرای عدالت بشری.

۲- در ترجمه فارسی عهد جدید این کلمه اشتبهاً «وعظ» ترجمه شده است.

سوی ما آمده است و در عوض اینکه فهرست مفصلی از خطایا و گناهان ما را در دست داشته باشد التماس می کند که با او مصالحه نمایم پیروی کنیم.

در این راه نیز مانند هر راه دیگر باید برای شکست و به نتیجه نرسیدن مساعی خود آماده باشیم. اگر می توانستیم مطمئن باشیم که به کسانی که نزدیک می شویم آنها هم روی خوش به ما نشان خواهند داد و از خطای خود معذرت خواهند خواست مطابق قواعد مهربانی عمل کردن کار آسانی بود. ولی رسم دنیا چنین نیست. هر چه مسیح توانست برای یهودای اسخریوطی کرد ولی او از شرارت خود دست برنداشت. با تمام مهربانی هایی که خدا به مردم می کند باز هم آنها شکرگزاری نمی کنند و بسیاری حق ناشناس و پرتوقع می مانند. پس ما باید چه کنیم؟ با شخصی که به ما خطا کرده و نه فقط از خطای خود متأسف نیست و پوزش نمی خواهد بلکه به اذیت و آزار ما ادامه می دهد چه کنیم؟ جوابی که انجیل می دهد خیلی ساده و روشن است: ما باید او را «هفتاد هفت مرتبه» ببخشیم (متی ۱۸: ۲۲) یعنی میل ما به بخشیدن نباید حد و حصری داشته باشد. از مهربانی کردن نباید خسته بشویم. نمونه ما خداست که هرگز از مهربانی کردن نسبت به ما خسته نمی شود.

اکنون شاید بتوانیم به معنی بعضی از گفتارهای سخت خداوند پی ببریم. «هرگاه کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای ترا بگیرد عباى خود را نیز بدو واگذار» و نیز می فرماید «هرگاه کسی ترا برای یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو» (متی ۵: ۴۰-۴۱). احتمال ندارد که هیچکدام از اینها عیناً به سر ما بیاید ولی معنی سخنان خداوندمان کاملاً روشن است یعنی در رفتار با مردم نه فقط باید آنچه که مردم از ما انتظار دارند بعمل آوریم بلکه قدری بیشتر نیز. بوسیله خدمتی اضافی که طرف نه ادعای آن را داشت و نه انتظار آن را ممکن است بتوانید دل او را به دست بیاورید.

عبارت مورد بحث ما یعنی «مهربانی» در یک جای غیر منتظره دیگر نیز در عهد جدید یافت می شود: «یوغ من خفیف است و بار من سبک» (متی ۱۱: ۳۰). عبارت خفیف در زبان یونانی همان کلمه «مهربانی» ماست. هم اکنون راجع به

حدی از پیتر میلر بدش می آمد که حتی روزی از روی تحقیر آب دهان به صورت وی انداخت. میلر با کمال بردباری و تحمل زیر بار این توهین رفت و هیچ نگفت و اصلاً در صدد انتقام برنیامد. بعدها وقتی که جنگ با بریتانیا در گرفت دشمن میلر از انگلیسی ها طرفداری کرد و بنا به قولی برای آنها جاسوسی می نمود ولی او را دستگیر کرده محکوم کردند که به دار آویخته شود. میلر وقتی این را شنید پیش ژنرال واشینگتن رفت و از او استدعای عفو مجرم را نمود. واشینگتن در جواب تقاضای او گفت «مخصوصاً در این طور مواقع باید با جاسوسان و خائنان به شدت هر چه تمامتر رفتار شود و اگر نه با کمال میل دوست تو را آزاد می کردم.» میلر جواب داد: «دوست! او تنها دشمنی است که من دارم.» این موضوع به قدری در واشینگتن اثر کرد که عفو نامه را امضا کرده به میلر داد و داشتند دشمنش را به دار می زدند که به موقع رسیده وی را نجات داد.

لازمه مهربانی این است که وقتی از جانب کسی به ما آزاری رسید و رابطه ما با آن شخص کدر شد خودمان پیشقدم بشویم و موضوع را درست کنیم و البته این کار مشکل است: به عوض این ما معمولاً می گوئیم: «خطا از اوست و او اول باید بیاید عذر خواهی کند.» از طرف دیگر او نیز ممکن است دلایل کافی برای خود داشته باشد که عذر خواهی را لازم نداند و از این جهت یحتمل اتفاق می افتد که هیچکدام از طرفین پیشقدم نمی شوند و وضع نامطلوب و کدورت بار بین آنها برای همیشه باقی خواهد ماند. اگر تصمیم گرفتیم که قدم اول را برداریم باید حاضر باشیم همان طور که خدا به ما نشان داده است تمام راه را برویم و کار را نیمه کاره نگذاریم. زمانی دانشجویی را می شناختم که با یک نفر قهر بود و عقیده داشت که طرف بدون علت به او اذیت زیاد رسانیده است؛ با اشکال زیاد وی را متقاعد ساختم که برود و با آن شخص صحبت کرده آشتی نماید. ولی وقتی پرسیدم به او چه خواهی گفت او جواب داد «البته خطای او را به او گوشزد خواهم کرد و به او خواهم گفت که به نظر من چقدر در اشتباه است.» معنی مهربانی در مسیحیت این نیست. سرمشق ما خداست و ما خوانده شده ایم که از او که قدم اول را برداشت و در عیسی مسیح به

فصل هفتم نیکویی

در وهلهٔ اول به نظر عجیب می‌آید که نیکویی یکی از ثمرات روح بشمار آید. بدیهی است که تمام صفاتی که ذکر شده همه به نحوی خوب و نیکو می‌باشند. نیکویی یکی از کلمات بسیار عمومی است و در حقیقت در عهد جدید نیز اغلب به همان مفهوم کلی که ما امروز در محاورات خود بکار می‌بریم استعمال شده است، از جمله در آیه‌ای که در فصل پیش ذکر کردیم: «زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد» (متی ۵: ۴۵). ولی چون حضرت پولس در آیه‌ای که مورد بحث این کتاب است نیکویی را جزو یکی از صفات حسنه بشمار می‌آورد بطور حتم صفت مخصوصی را در نظر داشته است. حال باید عهد جدید را راهنمای خود قرار داده با مطالعه آن سعی کنیم بفهمیم مقصود از این چه می‌باشد.^۱

قابل ملاحظه است که در عهد جدید فقط به دو نفر صفت «نیکو» اطلاق شده است. یکی یوسف از اهل رامه که «مرد نیکو و صالح بود... و انتظار ملکوت خدا را می‌کشید» (لوقا ۲۳: ۵۰-۵۱) و دیگری برنابا که «مردی نیکو^۲ و پر از روح القدس و ایمان بود» (اعمال ۱۱: ۲۴). حال ببینیم آیا این دو نفر دارای صفت مخصوصی می‌باشند که فهم آن ما را در درک کلمه «نیکویی» آن طور که حضرت پولس آن را بکار می‌برد کمک نماید؟

در مطالعه خود به این نتیجه می‌رسیم که یوسف رامه‌ای خلوص نیت و سخاوت طبع داشت؛ عضو شورای یهود بود ولی در عمل ایشان در صلیب کردن عیسی موافقت

۱- باید دانست که علاوه بر لغتی که در اینجا «نیکویی» ترجمه شده است در زبان یونانی کلمه دیگری هست که معنی دقیق آن «زیبا» می‌باشد ولی در عهد جدید در عباراتی مانند «من شبان نیکو هستم» نیکو ترجمه شده است.

۲- در عهد جدید فارسی «مردی صالح» ترجمه شده است.

توقعات بسیار دشواری که مسیح از ما دارد و اشکالاتی که ما در برآوردن آنها داریم گفتگو می‌کردیم. پس چگونه می‌توانیم بگوییم «یوغ او خفیف است». عبارت یونانی را ممکن است «مناسب بودن» یا «چیزی به کسی آمدن یا «خوردن» ترجمه کرد و مقصود یوغی است که به گردن گاو می‌خورد و پوست او را نمی‌خراشد و آزار نمی‌رساند. اگر یوغ او را بر خود گیریم خواهیم دید چنان به ما می‌خورد که گویا عیناً برای ما ساخته شده است و درست به طبیعت واقعی آدمی از دیدگاه مسیح جور می‌آید یعنی آن طبیعت حقیقی که خدا می‌خواهد همگی ما را به آن بازگرداند. آیا در حقیقت ندایی از اعماق قلب ما نمی‌گوید که روش مسیح با اینکه بسیار برایمان دشوار است همان روشی است که واقعاً میل داریم مطابق آن زندگی کنیم؟ شاید در صورتی که یوغ مهربان او را قبول کنیم آنچه را که سامویل رادرفورد^۴ درباره صلیب گفت در حق ما نیز صدق کند:

«کسی که از روی میل و با کمال متانت و آرامش و زرنگی صلیب مسیح را حمل کند خواهد دید که بار آن بر دوش او در حکم باری است که بال برای پرنده و بادبان برای کشتی دارد.»

* * *

یهودیان جدی طرفداری کرده به کسانی که در انطاکیه به خدمت خداوند مشغول بودند خواهد گفت: «شما در اشتباه هستید، اولین قدمی که امتهای برای مسیحی شدن باید بردارند ختنه شدن است.» ولی برنابا هم مانند یوسف رامه‌ای مردی بود که قبل از اخذ تصمیم میل داشت به حقیقت و واقعیت امور رسیدگی کند. وقتی به انطاکیه رسید نگفت: «چون آنچه شما می‌کنید با طرز عمل ما در اورشلیم به کلی مغایرت داشته و دارد بنابراین شما در اشتباه هستید» برعکس در میان این تازه مسیحیان زندگی کرد و یقین پیدا کرد که ایشان واقعاً مسیحی هستند و فیض مسیح در میان ایشان کار می‌کند؛ سپس به این نتیجه رسید که خدا دست به عمل جدیدی زده است و «چون رسید و فیض خدا را دید شاد خاطر شده همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند» (اعمال رسولان ۱۱: ۲۳). در هر وضعیت و موقعیتی هم بد هست و هم خوب. برنابا از آن کسانی بود که همیشه حاضر بود دنبال جنبه‌های خوب هر موقعیتی برود و راجع به امور و اشخاص سخاوتمندانه قضاوت کند.

سخاوت برنابا را از طریق دیگر نیز می‌فهمیم. زمانی که کلیسا در اورشلیم به پول احتیاج وافر داشت برنابا قطعه زمینی فروخته قیمت آن را آورد و در پای رسولان نهاد (اعمال ۴: ۳۶-۳۷). چنین به نظر می‌رسد که در آن زمان رسولان در عسرت و تنگدستی بودند و نمی‌دانستند پول برای نان شب خواهند داشت یا نه، از این جهت وقتی که برنابا مبلغ فوق‌الذکر را آورد رسولان نام تازه‌ای به وی دادند که همان برنابا باشد که معنی آن این است: پسر تشویق و تسلی یعنی کسی که افسردگی ما را زایل کرد و خاطر ما را شاد ساخت و این لقب تازه بر او ماند به طوری که اسم اصلی او یعنی یوسف تقریباً فراموش شد.

اکنون کلید فهم معنی «نیکویی» را که جزئی از ثمره روح است پیدا کرده ایم که سخاوت می‌باشد. بخشندگی و سخاوت کیفیت لازمی است که در هر شخصی که بخواهد خادم خداوند باشد باید وجود داشته باشد.

دیدیم که یکی از معانی سخاوت این است که در قضاوت خود نسبت به دیگران منصف و مهربان باشیم و نسبت به آنها کورکورانه قضاوت نکنیم. بعضی اشخاص

نکرده بود. هم رأی دیگران و هم رنگ جماعت شدن برایش کار آسانی بود ولی او چنین شخصی نبود. او از آن اشخاصی بود که برای خوشامد دیگران حرفی نمی‌زد بلکه وضعیت را می‌دید و امور را برای خود می‌سنجید و آن وقت تصمیم خود را می‌گرفت. چون به این نتیجه رسیده بود که عیسی حقیقی بود حاضر نبود رأی خود را عوض کرده تابع رأی اکثریت بالاتفاق شورا گردد. یوسف رامه‌ای شخص بخشنده و سخی الطبع نیز بود. پس از مرگ عیسی تنها یک چیز می‌توانست به او بدهد و آن یک قبر حفر شده بود. وی قبر تازه‌ای داشت که از سنگ تراشیده و هیچکس ابداً در آن دفن نشده بود (لوقا ۲۳: ۵۳؛ متی ۲۷: ۶۰). احتمال دارد که آن را برای دفن خود تهیه کرده بود و قصدش این بود که بدن خودش اولین جسدی باشد که در آن نهاده شود ولی وقتی معلوم می‌شود که عیسی به آن احتیاج دارد از نقشه‌های خود صرف نظر می‌کند و تنها چیزی را که می‌تواند به عیسی بدهد آن را با خوشحالی می‌بخشد.

قسمتی از اعمال رسولان که در آن برنابا به صفت «نیکویی» متصف شده است بسیار قابل ملاحظه می‌باشد. بعضی از مسیحیان در شهر بزرگ انطاکیه شروع کرده بودند که انجیل را به امتهای (مقصود غیر یهودیان که در اینجا یونانیان بودند) بشارت دهند. بعضی از این امتهای به مسیح ایمان آورده تعمید یافته بودند ولی هیچ قسمت از شریعت کهنه یهود را قبول نکرده بودند. وقتی خبر این واقعه به اورشلیم رسید سیل سؤال و ایراد شروع شد. چنان که می‌دانیم مسیحیان اولیه همه یهودی بودند و در نظر اغلب آنها امری مسلم بود که هر کس که می‌خواست مسیح را قبول کند می‌بایست اول تمام شریعت موسی را بپذیرد. ولی اکنون این امتهای در انطاکیه بدون اینکه کاری با موسی داشته باشند مستقیماً نزد مسیح می‌رفتند و این موضوع در نظر عموم یهودیان جدی که مسیحی شده بودند خطا و اشتباه بود. از این رو برنابا برای رسیدگی به اوضاع و گزارش امر به انطاکیه فرستاده می‌شود.

چنان که می‌دانیم برنابا نه فقط یک نفر یهودی بلکه یکی از لاویان یعنی فردی از خانواده کاهنان نیز بود (اعمال ۴: ۳۶). این طور به نظر می‌آید که او نیز از نظر

دیده ز عیب دگران کن فراز
 پای مسیحا که جهان می نبشت
 مرده سگی در گذر افتاده بود
 بر سر آن جیفه گروهی قطار
 گفت یکی وحشت این در دماغ
 و اندگری گفت اگر حاصل است
 هر که از این پرده نوائی فزود
 چون به سخن نوبت عیسی رسید
 گفت ز نقشی که در ایوان اوست
 عیب کسان منگرو احسان خویش

صورت خود بین و در او عیب ساز
 بر سر بازارچه ای می گذشت
 یوسفش از چه بدر افتاده بود
 بر صفت کرکس مردار خوار
 تیرگی آرد چو نفس در چراغ
 کوری چشم است و بلای دل است
 بر سر آن جیفه بلائی نمود
 عیب رها کرد و به معنی رسید
 در به سفیدی نه چو دندان اوست
 دیده فرو بر به گریبان خویش

همیشه آماده خرده گیری و عیب جویی هستند؛ بعضی دیگر همیشه چیز خوبی پیدا می کنند که راجع به اشخاص بگویند. کدام یک از این دو صفت بیشتر شباهت به سیرت عیسی مسیح دارد؟ داستانی قدیمی از خداوند ما نقل می کنند که هر چند در اناجیل یافت نمی شود و ممکن است ساختگی باشد ولی نشان دهنده سیرت واقعی اوست و آن داستان این است که روزی گروهی از مردم بر گرد سگ مرده ای ایستاده آن را تماشا می کردند و هر کدام از آنها چیز زشتی راجع به آن مخلوق زبون مرده می گفتند ولی چون نوبت سخن به عیسی رسید فرمود «در و مروارید هم در سفیدی به پای دندان های زیبا و مفید او نمی رسد.»^۳

چنانکه ه غالباً از اناجیل برمی آید در واقع طرز عمل عیسی همین طور بود که این داستان شرح می دهد. دیگران فقط جنبه بد شخصی را می دیدند ولی او همان یک نکته ای را در شخص می دید که می شد به وسیله همان نکته با وجود او تماس گرفت و او را شخص نیکی کرد. مثلاً هیچکس دیگر باور نمی کرد که زکی به فاصله یک روز بدی را پشت سر گذاشته خوب بشود ولی خداوند ما دید و آن را ممکن ساخت. تا ید نگیریم به مردم از دیدگاه مسیح نگه کنیم و آنطور که او آنها را می دید ما هم ببینیم نمی توانیم خود را خادم مسیح بدانیم شکی نیست که او بسیلر بیشتر از ما از وجود شرارت در انسان با خبر بود ولی با وجود این هرگز شخصی را بی ارزش و خارج از دایره محبت خدا تصور نمی کرد. از آن نوع شخصیتی را که می توانست در اشخاص ایجاد کند همان را در آنها می دید. در حقیقت چندان فایده ندارد که گناهان اشخاص را به رخ آنها بکشیم؛ بدون شک خود آنها خیلی بیش از ما از گناهان خود اطلاع دارند بلکه مفیدترین راه این است که بهترین جنبه شخصیت آنها را ملاحظه کنیم و شروع کنیم بدان وسیله با آنها رفاقت نماییم. حتی اشخاص بد اطفال خود را دوست می دارند. حتی اگر مردی فقط موش نگهداری کند و نسبت به آنها مهربان باشد همین کافی خواهد بود که ما را نسبت به کارهای بزرگی که خدا می تواند برای او انجام دهد امیدوار سازد.

۳- حکایت فوق را حکیم نظامی گنجوی به بهترین وجهی در مخزن الاسرار خود آورده است و مرحوم جلیل قزاق آنرا به خط شیوای خود نوشته که کلیشه آن را در صفحه پشت ملاحظه می فرمایید.

ساعت کار انجام داده بودند ولی با وجود این به اندازه کسانی که خیلی بیشتر کار کرده بودند مزد دریافت داشتند. وقتی یکی از عمله هایی که ساعات زیادتری کار کرده بودند گله آغاز کرد صاحب تاکستان به او می گوید: «... مگر چشم تو بد است از آنرو که من نیکو هستم؟»^۷ که معنی آن این است: «آیا از این رو که من سخاوت طبع دارم تو باید دنائت طبع داشته باشی؟» نکته اینجاست که صاحب تاکستان خیلی بیشتر از آنچه می بایست کرده باشد کرده است. اگر او به کارگرانی که در آخر وقت آمده بودند فقط مزد یک ساعت را پرداخته بود هیچکس او را بی انصاف و ظالم قلمداد نمی کرد ولی این به نظر او درست نمی آمد. می دانست که کارگران دیر آمده نخواستند بودند و لگردی و تنبلی کنند بلکه آنها هم مثل سایرین مایل به کار بودند، آنها هم مثل سایرین زن و بچه داشتند که در منزل منتظر غذا نشسته بودند و از این جهت صاحب تاکستان سخاوتمندانه عمل می کند و آنها را با مزد تمام روز به منزل می فرستد و بدین وسیله در آن روز یک خانواده دیگر را خوشحال می گرداند.

واضح است که خداوند طبع سخی را که حاضر است ایثار کند و خرج را به حساب نیاورد می پسندید، وقتی که زنی آمد و تمام شیشه ای را که پر از عطر گرانبها بود بر سر او ریخت بعضی از حاضرین گفتند که حیف چه اسرافی شد! ولی عیسی قول داد که هر جایی که در تمام عالم به انجیل موعظه شود کار آن زن به جهت یادگاری او مذکور خواهد شد (متی ۶: ۲۶-۱۳). در اینجا نیز مانند اغلب داستانهای انجیل ملاحظه می شود که یک عمل بسیار ساده دارای معنی عمیق باطنی می باشد. در طی این داستان به ما تعلیم داده شده است که کسانی که می خواهند مسیح را پیروی نمایند باید حاضر باشند بدون معطلی و بدون اینکه چیزی برای خود نگاه دارند خویشان را تماماً به او تسلیم و تقدیم نمایند.

طرز صحیح خرج کردن پول مهمترین صفات حسنۀ مسیحی نیست ولی صفت

۷- در ترجمه ای از کتاب مقدس که به سال ۱۹۵۲ انجام گرفت این آیه را این طور ترجمه کرده اند: «یا اینکه از سخاوت من بدت می آید؟» (متی ۱۵: ۲۰) (R.S.V.)

ما نیز مانند برنابا باید به نهضت های تازه ای که در کلیسا شروع می شود با نظر سخاوتمندانه نگاه کنیم. در تاریخ کلیسا می بینیم که تقریباً هر کسی که خواسته چیز تازه ای شروع کند توسط مرتجعین و کهنه پرستان محکوم شده است ولی پس از چندی که نهضت تازه ارزش خود را به ثبوت رساند همه کس با شادی از آن تمجید نموده است.

راجع به همین مطلب بود که خود خداوند ما نیز فرمود که عادت یهودیان این بود که اول انبیا را به قتل رسانند و سپس برای آنها مقبره به پا کنند. وقتی که جان وزلی^۴ شروع کرد انجیل را با نیروی تازه ای موعظه کند بسیاری از کشیشان کلیسای انگلستان از وعظ کردن او در کلیساهای خود جلوگیری به عمل آوردند و بنابراین وی در مزارع و چمن زارها به موعظه پرداخت.

زمانی که ویلیام کری^۵ اولین مبشر بزرگ انگلیسی که از فرقه تعمیدیون^۶ بود به هندوستان رفت که به انجیل مسیح موعظه کند خرده گیران در انگلستان گفتند که بیشتر احتمال دارد که هندوها تعمیدیون را هندو کنند تا اینکه تعمیدیون هندوها را مسیحی نمایند. البته هر نهضت جدیدی هم خوب نیست و ممکن است بد باشد. در تاریخ کلیسا هم عده زیادی انبیای حقیقی وجود داشته اند و هم عده زیادی انبیای کذب. مرد نیکو کسی است که در قضاوت عجله نمی کند و حاضر است باور نماید که خدا قادر است به کارهای تازه ای دست بزند و بعضی اوقات اشخاص ضعیف و ساده را برمیگزیند تا کارهای بزرگی برای او انجام دهند.

وسيله دیگری برای ابراز سخاوت طرز بکار بردن پول می است. برنابا قطعه زمین خود را فروخت و پول آن را آورد و به رسولان داد. در یکی از گفتارهای عیسی عبارت «نیکویی» به همین معنی «سخاوت» بکار برده شده و آن در مثل کارگران روزمزد و تاکستان است (متی ۱۰: ۲۰-۱۶). بعضی از کارگران در آخر روز آمده فقط یک

۴- John Wesley

۵- William Carey

۶- Baptist

که موجودی خود را به طور دقیق بدانیم و از چگونگی خرج کردن آن نیز اطلاع حاصل نماییم معلوم خواهد شد که تا چه حد زیادی می توانیم به نیازمندان و اشخاصی که به نحوی از انجا در نوعی احتیاج هستند کمک کنیم و خود از این تعجب خواهیم کرد. ما زیر شریعت کهنه یهودی نیستیم و از ما خواسته نشده است که نسبت مخصوصی از اموال خود را تعیین کرده آن را در راه خدا یا برای خدمت دیگران بدهیم. این روزها مشکل تازه ای نیز در اغلب کشورها پیش آمده و آن این است که مالیات ها به قدری سنگین می باشد و دولت ها به قدری امور را از قبیل کارهای فرهنگی و بهداشتی و غیره که قبلاً بوسیله سازمانهای خیریه اداره می شد خود اداره می کنند که مردم نمی دانند از جیب خود چقدر باید اعانه بپردازند. ولی کسانی که تصمیم می گیرند از شریعت قدیم یهود در این مورد پیروی نمایند و مرتباً ده یک دارایی خود را بدهند (که شاید این روزها ده یک اموال پس از پرداخت مالیات ها باشد) اغلب به این نتیجه می رسند که این مبلغ را بدون فداکاری زیادی می توانند بپردازند و پرداخت آن هم برایشان موجب شادی بسیاری خواهد شد.

در حال حاضر هیچیک از قسمت های مختلف کار کلیسا به اندازه کافی پول در دست ندارد. چه ساختمان کلیساهای تازه در کشورهای مسیحی باشد و چه ادامه کارهای مختلفه میسیونرهای باشد که مدتهاست در نقاط مختلف گیتی آغاز شده و چه به منظور رفتن به سرزمین های تازه ای باشد که تا به حال انجیل در آنها موعظه نشده است. برای هیچکدام به اندازه کافی پول موجود نیست که کارهایی که بایستی کرده شود انجام گردد. پول در دنیا در جیب مسیحیان زیاد است ولی در جاهایی که می بایستی مصرف شود مصرف نمی شود. ولی باز باید یادآور شد که سخاوت مسیحایی که در اینجا مورد بحث است ثمره ای است از روح. نویسنده در طول خدمت خود (چه در مدت کشیشی و چه در هنگام اسقفی) مراعات این قانون خوب را بسیار نافع دانسته ام که هیچوقت مستقیماً از مردم طلب اعانه ننمایم. البته اصول اعانه دادن و بخشش مسیحایی را باید به مسیحیان آموخت. البته احتیاجات مختلف را باید به مسیحیان گوشزد کرد ولی عکس العمل آنها در قبال احتیاجات مختلف موضوعی

پسندیده مهمی است و بسیار تعجب آور است که از میان مسیحیان چه تعداد کمی توجه دقیق به آن مبذول می دارند. بعضی اوقات از ما دعوت می شود که ناگهان اعمال بزرگ سخاوتمندانه ای از خود بروز دهیم مثلاً مثل برنابا که زمین خود را فروخت و پول آن را به رسولان داد عمل نماییم ولی بیشتر اوقات آنچه خدا از ما می خواهد این است که یاد بگیریم نسبت به اموال خود مسئولیت داشته باشیم بدین معنی که نظریه ما در زندگی این باشد که هر چه داریم بخشش خداست و در موقع خرج کردن تمامی آن همیشه او را در مد نظر داشته باشیم. این موضوع فقط وقتی صورت عمل به خود می گیرد که به جزئیات توجه داشته باشیم و دقت و هشیاری در بکار بردن پول را وظیفه جدی مسیحی خود بدانیم.

تعداد بسیار کمی از مسیحیان با دقت حساب خرج و دخل خود را نگاه می دارند. کم و بیش می دانند چقدر پول داشته و چقدر خرج کرده اند. ولی اگر برای مدت یک ماه با دقت حساب نگاه می داشتند حیرت آنها را فرا می گرفت وقتی می فهمیدند که چقدر زیاد برای خود خرج کرده و چقدر کم برای دیگران و یا جهت کار خدا مصرف نموده اند.

بعضی از مسیحیان بیش از درآمد خود خرج می کنند و وقتی که طلبکار صورت حساب برایشان می فرستد می بینند از پرداخت آن عاجزند. بعضی دیگر بی اعتنا هستند و وقتی که موعد پرداخت قروضشان می رسد می گویند «عجله ای نیست، این صورت حساب را فردا هم می شود پرداخت.»

بدیهی است که هر دو این نظریه غلط است و نشان می دهد که شخص پی به مسئولیت خود در قبال نظارت بر اموال خویش نبرده است. اگر خدا را محبت می کنیم بایستی بتوانیم به او اطمینان داشته باشیم که هر چه به نظر او برای ما حقیقتاً لازم است به ما می دهد. اگر همسایه خود را محبت می کنیم نباید آنچه را که باید به او بپردازیم حتی یک روز هم نزد خود نگاه داریم.

یکی از اصول مسیحیت این است که ما در نظر خدا مسئول هستیم. تنها وقتی که حاضریم این اصل را قبول کنیم می توانیم در پول خرج کردن سخاوتمند باشیم. وقتی

فصل هشتم ایمان (امانت)

کلمه یونانی که در ترجمه اخیر کتاب مقدس در آیه مورد بحث ما «امانت» ترجمه شده است باید در بسیاری از جاهای دیگر «ایمان» ترجمه شود. ولی در اینجا اکثر ترجمه های جدید «امانت» ترجمه کرده اند و تقریباً می توان یقین داشت که کار درستی کرده اند. حیات مسیحی در زندگی مسیحایی با ایمان شروع می شود ولی در باب های اولیه رساله مورد نظر ما لخغلاطیان) پولس به تفصیل راجع به ایمان سخن گفته است و اکنون می خواهد درباره اثرات فعالیت روح در سیرت مسیحی و تجلیات آن صحبت نماید. این است که در اینجا دیگر احتیاجی ندارد که به عقب برگردد و باز راجع به ایمان به همان معنی که شرح داده است توضیحاتی بدهد. اکنون پولس قصد ندارد که درباره شخصی که به خدا اطمینان دارد صحبت نماید بلکه می خواهد درباره شخصی که می توان به او اطمینان کرد سخن بگوید: این است معنی امانت.

اگر از ما خواسته شده که به این صفت پسندیده متصف گردیم برای این است که با فراگرفتن آن همانند خود خدا خواهیم شد. در کتاب مقدس مکرر در مکرر خدا، خدای امین نامیده شده است یعنی خدایی که مردم می توانند به او اطمینان داشته باشند از این رو که او پاک و حقیقی است. حضرت پولس می فرماید: «امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۴) و باز می فرماید: «... اما خدا امین است که نمی گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳). این نظریه راجع به خدا در سرتاسر عهد عتیق و عهد جدید یافت می شود.

خدا امین است بدین معنی که نسبت به خود حقیقی است، متغیر نیست و رنگ به

است که باید بین خود آنها و وجدانشان در نظر خدا حل شود. مردم را نزد مسیح آورید و ایشان را تعلیم دهید که بگذارند روح القدس در قلوبشان حکمفرمایی کند آنگاه خواهند دید که غیر ممکن خواهد بود که از اعانه دادن و سخاوت آنها جلوگیری نمود. آنوقت است که هر چه برای کار خداوند لازم است پیدا خواهد شد.

* * *

بایستی بتواند به ما اطمینان کند که کاری را که به ما سپرده است با کمال امانت انجام می‌دهیم. دیگران باید بتوانند به ما اطمینان نمایند که سر قول خود می‌ایستیم و با جدیت کار می‌کنیم و در هر چیز قابل اعتماد می‌باشیم.

از صفت امانت غالباً در عهدجدید سخن رفته است: «ل وکلا بازپرس می‌شود که هر یکی امین باشد» (ترجمه اخیر: «هر یکی قابل اعتماد باشد») (اولی قرنتیان ۴: ۲). گفته نشده است که وکیل و ناظر باید زرنگ و همیشه در امور موفق باشد بلکه گفته شده است که باید امین باشد. اگر قرار باشد کسی را برای اداره امور شخصی خود استخدام کنید چگونه شخصی را انتخاب خواهید نمود؟ یقیناً شخصی را استخدام می‌کنید که بتوانید به او اطمینان داشته باشید که هر چه به او می‌گویید عمل خواهد نمود و در عوض اینکه در پی سودجویی شخصی برود بیشتر مراقب منافع ارباب خود باشد. در مثل قنطارها آن دو نفر غلامی که پول از آقای خود دریافت کرده بودند و در غیاب او با تدبیر به مصرف رسانیده بودند هر دو مورد تحسین و تمجید قرار گرفتند از این جهت که امین بودند. هر یک هر چه توانسته بود کرده بود. هر یک هر چه که به نام ارباب خود منفعت نموده بود از روی امانت به وی مسترد داشت. بنابراین هر دو بدین طور مورد تمجید قرار گرفتند: «آفرین ای غلام نیک متدین، بر چیزهای اندک امین بودی ترا بر چیزهای بسیار خواهیم گماشت، به شادی خداوند خود داخل شو» (متی ۲۵: ۲۱). وقتی که خداوند می‌خواهد شاگردان خود را از خطر بی‌اعتنایی و لاپرواہی گری برحذر دارد نیز همین عبارت را بکار می‌برد: «پس آن غلام امین و دانا کیست که آقايش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد» (متی ۲۴: ۴۵).

اگر در دنیا به اطراف و جوانب خود نظر کنیم خواهیم دید که تعالیم عهدجدید تا چه اندازه نسبت به حیات و زندگی واقعیت دارد. مردم چگونه اشخاصی را می‌خواهند استخدام کنند؟

اولین سؤالی که ممکن است راجع به شخصی بکنند شاید این باشد «آیا او زرنگ و هوشیار است؟» ولی سؤال دوم و بسیار مهمتری که خواهند پرسید این

رنگ نمی‌شود و اصولی که بر روی آنها کار می‌کند ثابت و عوض نشدنی است. خدا لایتنیر است.

«اگر بی‌ایمان شویم او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود» (دوم تیموتائوس ۲: ۱۳).

خدا امین است بدین معنی که نسبت به کلام و قول خود وفادار و حقیقی است. اگر قولی داده می‌توان اطمینان داشت که نسبت به آن وفادار خواهد ماند. وقتی که بنی اسرائیل به تاریخ گذشته خود نظر کردند حقیقت این موضوع را دریافتند: «از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد» (یوشع ۲۱: ۴۵).

خدا امین است بدین معنی که نسبت به قوم خود وفادار و حقیقی است. کسانی را که او برگزیده هرگز فراموش نکرده از دست نخواهد داد. او گفته است «ترا هرگز رها نکنم و ترا ترک نخواهم نمود، بنابراین ما می‌توانیم با دلیری تمام بگوییم: خداوند مدد کننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟» (عبرانیان ۱۳: ۵-۶).

از این رو که خدا حقیقی است انسان می‌تواند به او اطمینان کند. بهترین نمونه این نوع اطمینان ابراهیم است. خدا به او وعده داده بود که در پیری پسری خواهد یافت. تمام آثار و علائم برخلاف امکان وقوع این امر بود. ولی ابراهیم «یقین دانست که خدا به وفای وعده خود قادر است» (رومیان ۴: ۲۱). سارا همسر ابراهیم نیز «وعده دهنده را امین دانست» (عبرانیان ۱۱: ۱۱) و از این رو بوسیله ایمان انجام وعده‌ای را که به او داده شده بود ملاحظه نمود. دلیل ابراهیم چه بود؟ هیچ دلیلی بجز وعده خدا نداشت ولی برای او همان کافی بود. او ایمان آورد و به موقع خود ثابت کرد که سر وعده خود می‌ایستد و قولش را نگاه می‌دارد و در نتیجه اسحاق متولد شد و وعده انجام پذیرفت.

خدا وجودی است که ما می‌توانیم به او اطمینان داشته باشیم. در اثر فعالیت روح القدس در وجودمان ما باید روز به روز اشخاص قابل اطمینان تری بگردیم. خدا

بیفتد ولی می دانند که خدا امین است و امانت اشخاص را جهت انجام مقاصد عظیم و نقشه های بزرگ خود برای دنیا بکار می برد.

علاوه بر وفاداری و امانت نسبت به کلیسا امانت یک نفر مسیحی به سه طریق عمده دیگر نیز باید مشهود گردد:

اولاً باید بتوانیم در تمام مواقع زندگی چه در غم و چه در شادی؛ چه در سختی و چه در راحتی بدون اینکه یأس و اندوه یا غرور به خود راه بدهیم با آرامش و طمأنینه زندگی نماییم. زندگی دارای نشیب و فراز است و غیر ممکن است ایام حیات همیشه به خوشی و راحتی بگذرد. بدون شک برای هر کس مواقع غم و اندوه و درد و رنج فرا می رسد. اگر یاد گرفته باشیم که خدا امین است و امانت وی چون صخره قوی می باشد خواهیم توانست به او اطمینان کنیم و وفاداری و امانت ما نسبت به او در حقیقت عکس العمل امانت وی نسبت به ما خواهد بود.

ثانیاً باید نسبت به وظیفه نامربی خود یعنی داشتن رازگهان^۲ که عبارت از دعای شخصی و مطالعه کتاب مقدس است مرتب امین و وفادار باشیم.

چرا مسیحیت آن نیروی روحانی ای را که باید در دنیای امروز داشته باشد ندارد؟ نقطه ضعف و علت شکست در کجاست؟ به طور حتم یکی از نقاط ضعف و موارد شکست مسیحیت را باید در خانواده ها و زندگی افراد مسیحی جستجو کرد. امانت و وفاداری نسبت به این موضوع ساده باید بسیار سهل و آسان باشد ولی همگی از روی تجربه به خوبی میدانیم که عمل کردن به آن تا چه اندازه مشکل است. اکثریت آنهايي که خود را مسیحی می نامند در حقیقت هرگز دعا نمی کنند. عده بسیار کمی حتی روزی ده دقیقه هم وقت خود را صرف خدا نمی نمایند. آن وقت متحیریم که چرا در مسیحیت و زندگی مسیحایی ترقی نمی کنیم و در مواقع تجربه از خود ضعف نشان می دهیم. تا در این موضوع امین و وفادار نباشیم نمی توانیم در سایر صفاتی که زندگی مسیحی را تشکیل می دهد حتی شروع به پیشرفت نماییم.

۲- هر مسیحی باید هر روز به گوشه خلوتی رفته قسمتی از کتاب مقدس را مطالعه نماید و به دعای شخصی بپردازد. مجموع این اعمال را «رازگهان» می گوئیم یعنی موقع راز و نیاز با خدا. مترجم

خواهد بود «آیا می توانیم به او اعتماد و اطمینان داشته باشیم؟» برای همه ما شاید زمانی اتفاق افتاده باشد که شنیده باشیم رئیس یک سازمان بزرگ تجاری از یکی از کارمندان خود این طور تعریف نماید:

«در حقیقت من در اینجا کاره ای نیستم. تمام کارهای مهم را فلانی انجام می دهد، همیشه سر وقت سر کارش حاضر است، در همه اوقات از جریان کلیه امور با خبر است. هیچوقت در فکر خود نیست بلکه همیشه به فکر منافع بنگاه است؛ هرگز لازم نیست مراقب او باشید که ببینید کار می کند یا نه؛ ممکن نیست اسرار مؤسسه را به کسی بگوئید. راستش را بخواهید من نمی دانم بدون او چه خواهیم کرد.» خوشبختانه بسیاری از این نوع اشخاص در دنیا هستند؛ و باید بتوان مسلم گرفت که اگر شخصی مسیحی است تمام این چیزها درباره او صدق خواهد کرد.

بسیاری از مسیحیان هستند که تمام صفات بالا در حقشان صدق می کند و اگر چنین نبود کلیسا از مدت ها قبل نابود شده بود. ادامه حیات کلیسا چگونه است؟ در هر قرن عده معدودی مسیحیان برجسته وجود دارند که نامشان در تاریخ ضبط می گردد ولی بسیار مهمتر از این عده آن عده بی شماری هستند که کسی هرگز اسم ایشان را هم نمی شنود، کسانی که با کمال وفاداری و در عین آرامش و بی سرو صدا به خدمت خدا مشغول بوده نه یأس به خود راه می دهند و نه انتظار اجر می کشند. هر روز یکشنبه کشیش در کلیسا برای برگزاری نماز حاضر است، بعضی اوقات عده زیادی به کلیسا می آیند و بعضی اوقات عده کمی و گاهی هم هیچکس نمی آید ولی کشیش همیشه آنجاست. گاهی اوقات اشخاص دیگری را نیز که سالیان دراز با وفاداری کلیسا را خدمت می نمایند فراموش می کنیم یعنی خادمین کلیسا که نظافت محوطه و خود عمارت کلیسا را بر عهده دارند و مسؤولین ارگ کلیسا که مرتب برای نواختن در پرستش ها آماده اند و اعضای دسته های سراینندگان که هر هفته مرتب برای سرایش سرودها حاضر می شوند. بوسیله این نوع اشخاص است که حیات کلیسا ادامه یافته پیش می رود. این اشخاص گاهی سالیان درازی را به خدمت می گذرانند بدون اینکه هیچ واقعه مخصوصی اتفاق

پادشاهی نماید. خود خداوند ما سالیان درازی را بدون اینکه اتفاق خاصی بیفتد در دکان نجاری گذرانید ولی در موقع مناسب هنگام تعمیدش روح القدس بر وی نازل شد و وی را مأمور خدمت خود کرد.

از اغلب ما خواسته نمی شود که کار بزرگی برای خدا انجام دهیم؛ ولی با وجود این در این دنیای مشوش و پر آشوب هیچ معلوم نیست که انجام چه کاری از ما خواسته بشود. کلیساها در آلمان سالیان درازی را به آرامی گذرانیده بودند ولی ناگهان موقعی که نازیها در آن کشور زمام امور را به دست گرفتند مسیحیان فهمیدند که اگر بخواهند نسبت به مسیح امین و وفادار بمانند باید برای امکان روبرو شدن با جفاهای ظالمانه و شدید و شاید حتی مرگ آماده باشند. کلام مسیح را شنیدند که می گوید: «از آن زحمتی که خواهی کشید مترس... تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم» (مکاشفه ۲: ۱۰).

نازیها بسیاری از کشیشان را به دست دژخیم مرگ سپردند. بسیاری دیگر در اردوهای اجباری جان سپردند. در بدن صدها نفر دیگر تا پایان عمر آثار مصائبی که در آن روزها متحمل گردیدند باقی خواهد ماند. در کشور ژاپن در موقع جنگ بسیاری از مسیحیان به این موضوع پی بردند که امانت و وفاداری آنها نسبت به مسیح ممکن است ایشان را به بی وفایی نسبت به وطنشان متهم نماید. بعضی ضعیف بودند و راه اشتباه را انتخاب کردند و بسیاری قوی بودند و راه درست را برگزیدند. کلیساهای آلمان و ژاپن حق دارند از آن عده ای که حاضر بودند به خاطر مسیح و به نام او متحمل هر جفایی بشوند مفتخر باشند.

وقتی جوان هستیم می گوئیم: «اگر مسیح یک کار بسیار بزرگی از من می خواست با کمال خوشی برایش انجام می دادم» ولی یقین است کسانی که به چیزهای کوچک توجه نمی کنند و در اندک امین و وفادار نیستند برای انجام کارهای بزرگ نیز مناسب نخواهند بود. فقط کسانی که در وظایف کوچک و مختصر روزانه امین و وفادار بوده اند برای مواقعی که فرصت های عظیم یا مصائب بزرگ در پیش است آماده خواهند بود. کلمات خود خداوند است که می فرماید: «آنکه در اندک امین

ثالثاً باید در خدمات روزانه خود امین و وفادار باشیم. باید آن نوع اشخاصی باشیم که دیگران در حق ما بگویند: «به فلان کس می شود اعتماد کرد، می توان همیشه به او اطمینان داشت، او همیشه مسئولیتی را که به وی سپرده شده است انجام داده کار خود را ناکرده رها نمی کند و شما را ویلان و سرگردان نمی گذارد.» این موضوعات باید در زندگی روزانه چه در کار و چه در خانواده درباره ما صدق بکند. مخصوصاً باید در خدمات کلیسایی ما که برای مسیح می کنیم صدق بنماید.

برای مثال فقط یک مطلب را از مطالب زیاد ذکر می کنیم: ما باید آن نوع اشخاصی باشیم که دیگران بتوانند آزادانه و با کمال راحتی با ما درد دل نمایند و بدانند که هر چه به ما می گویند نزد ما خواهد ماند. حیرت انگیز است که چقدر کم اشخاص می توانند سر دیگران را نزد خود نگاه دارند. مسیحیان و حتی کشیشان اغلب اوقات در این وظیفه آشکار و نسبتاً آسان شکست می خورند. برای کسانی که می خواهند خادمین خوبی برای آقای خود باشند اولین قانون این است که بتوانند همه چیز را از همه کس بشنوند و هیچ نگویند.

از آنچه تا به حال گفته ایم ممکن است چنین به نظر برسد که امانت یکی از صفات خشک و خسته کننده است، آدمی بدون اینکه نتیجه زیادی از کار خود ببیند هر روز همان کارهای معمولی روز پیش را تکرار کند! آری؛ ولی دنیای خدا در حقیقت هرگز خشک و خسته کننده نیست، ما نمی دانیم آینده چه در بر دارد و در عرض فردا یا حتی امروز چه اتفاقاتی ممکن است بیفتد. موسی سالیان متمادی را به گله چرانی گوسفندان پدر زن خود در بیابان گذرانید و این زندگی پس از اینکه سالها در مصر مثل یک شاهزاده زندگی کرده بود می بایستی بسیار خسته کننده و خشک به نظر آمده باشد ولی یک روز کلام خدا بر وی نازل شده گفت: «به مصر برگرد و قوم مرا آزاد کن.» داود پسر چوپانی بیش نبود. تنها چیزی که زندگی خسته کننده و یکنواخت او را گاهی تغییر می داد این بود که بعضی اوقات مجبور بود با حیوانات وحشی بجنگد ولی روزی به وی گفته شد که به منزل پدرش برود و در آنجا سموئیل را منتظر دید که آمده بود بگوید که وی انتخاب شده است تا بر قوم خدا

فصل نهم تواضع

لغت یونانی آن صفتی که در این فصل می‌خواهیم راجع به آن بحث نماییم در ترجمه‌های اخیر کتاب مقدس به «تواضع» (نجابت) ترجمه شده است ولی همان لغت در جاهای دیگر به «حلم» نیز ترجمه شده است؛ و من اجازه می‌خواهم عقیده خود را صریحاً بیان کنم که با اینکه کلمه حلم کلمه‌ای قدیمی و از نظر افتاده است بسیار جای تأسف می‌باشد که در ترجمه اخیر همان عبارت قدیمی در همه جا در مقابل لغت مورد بحث ما بکار نرفته است.

دو لغت در عهد جدید هست که معانی آنها تقریباً مثل هم می‌باشد یعنی فروتنی و حلم. این دو لغت در رساله به افسسیان باب ۴ آیه ۲ و رساله به کولسیان باب ۳ آیه ۱۲ پشت سر یکدیگر آمده است:

«با کمال فروتنی و تواضع و حلم متحمل یکدیگر در محبت باشید» (افسیان ۴:۲).
«پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید» (کولسیان ۳:۱۲).

در اینجا نیز باید تذکر داد که نویسندگان عهد جدید به این لغات معانی تازه‌ای غیر از آن مفاهیمی که اصل یونانی آنها بدانها می‌بخشید داده‌اند. لغتی که ما «فروتن» ترجمه می‌کنیم در نزد یونانیان «پست و افتاده و دل شکسته» معنی می‌داده است و در مورد اشخاصی استعمال می‌شده که شجاعت و شهامت نداشتند از خود اظهار حیات نموده از خویشان دفاع نمایند و یونانیان آن را صفت ناپسندیده‌ای می‌دانستند. ولی چگونگی سیرت مسیحی که مورد مطالعه ماست غیر از آن ایده‌آلی

باشد در امر بزرگ نیز امین بود» (لوقا ۱۶:۱۰). و این را باید در نظر داشت که خدا بزرگی و کوچکی را آن طور که ما می‌سنجیم نمی‌سنجد. او که مراقب گنجشک‌ها است ناظر بر تمام کارهای ما نیز می‌باشد و امانت و وفاداری ما در چیزهای کوچک در نظر او بسیار عزیز و گرانبهاست.

* * *

هیچگونه قدرتی برای خود قائل نیست ولی هر لحظه می تواند هر قدر قدرتی که بدان احتیاج دارد از پدر دریافت نماید.

این است راهی که مردم نیز باید در آن سالک بوده یاد بگیرند بدان روش زندگی نمایند ولی این کلمه یعنی «فروتنی» در فهرست صفات مسیحی که پولس بدست می دهد یافت نمی شود و شاید علت این باشد که فروتنی را نمی توان یکی از صفات مسیحی بشمار آورد بلکه آن را باید کیفیتی دانست که بدون آن هیچگونه صفت نیکوی مسیحایی نمی تواند وجود پیدا کند. همانگونه که گیاه بدون نیتروژن نمی تواند نمو نماید به همان طور نیز رشد سیرت مسیحی بدون فروتنی غیر ممکن خواهد بود. تا مادامی که این موضوع را خوب درک نکرده بدان عمل ننماییم و تا زمانی که خدا را در حقیقت به خدایی قبول نکنیم از پیشرفت در مسیحیت و رشد اخلاق سخن گفتن بی فایده خواهد بود.

اگر مقصود از «فروتنی» داشتن نظریه صحیح نسبت به خداست؛ شاید مقصود از «تواضع» و حلم دارا بودن نظریه صحیح نسبت به مردم باشد. چنانکه دیدیم مسیح می فرماید که خود او حلیم و افتاده دل می باشد (متی ۱۱: ۲۹). و نیز برای اشخاص حلیم و افتاده برکت مخصوصی را اعلام می دارد: «خوشابه حال حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد» (متی ۵: ۵). بطور خلاصه می توان گفت که حلیمان کسانی هستند که در برابر بدیهایی که دیگران به آنها می نمایند در صدد مقاومت بر نمی آیند و برای حق خود پافشاری نمی کنند.

این موضوع بطور بسیار ساده در طی یکی از کوتاهترین و ساده ترین داستانهای انجیل بیان شده است مسیح برای آخرین بار در راه سفر به اورشلیم بود. می خواست شب را در یکی از دهات سامری ها بسر برد ولی ایشان او را نپذیرفتند. یعقوب و یوحنا، پسران رعد، می خواستند آتش از آسمان بطلبند و آنها را نابود سازند ولی عیسی ایشان را توبیخ نمود و به دهکده دیگری رفتند (لوقا ۹: ۵۲-۵۶).

ما همه مثل یعقوب و یوحنا هستیم! اگر کسی نسبت به ما بی ادبی کند یا به ما آزار برساند از غضب به خود می پیچیم؛ به خود می گوئیم باید آنها را تربیت کرد و

است که مردم قبل از تولد مسیح در دنیا راجع به اشخاص خوب داشتند. مسیح درباره اینکه آدمی چگونه باید باشد نظریه کاملاً تازه ای به ما داده است. برای اینکه این نظریه تازه را بوسیله کلمات بیان نماییم محتاج به کلمات تازه یا الفاظ قدیمی که معانی جدید به آنها داده شده باشد هستیم.

در انجیل متی ۲۹: ۱۱ خداوند مسیح هر دو این کلمات را به خود نسبت می دهد: «زیرا که حلیم و افتاده دل (فروتن) می باشم.» حال باید ببینیم که آیا بین این دو کلمه از لحاظ معنی تفاوتی موجود است یا نه؟

شاید مقصود از «فروتن» این باشد که بیان نماید آدمی باید در حضور خدا چگونه باشد. اولین و بزرگترین گناه بشر چه بود؟ این بود که او می خواست مثل خدا بشود (پیدایش ۳: ۵). او می خواست از دست خدای متعال خلاص بشود و خود خدای خویش باشد. آیا همه ما نمی خواهیم مستقلاً دنیایی از خود داشته باشیم که در آن دنیا تمام چیزها عیناً مطابق میل و دلخواه ما بوده و جمیع امور تابع و مطیع اراده ما باشد؟ این عیناً مخالف آن چیزی است که ما باید باشیم. ما باید یاد بگیریم در دنیا آن طور که خدا آن را آفریده است زندگی نماییم و به راستی خدا را به خدایی قبول کنیم. این است معنی و مقصود فروتن بودن. فروتنی دو مرحله دارد: مرحله اول آن است که بدانیم بدون خدا هیچ نمی توانیم کرد و مرحله دوم آن است که نخواهیم هیچ کاری را بدون خدا انجام دهیم.

در اینجا نیز مانند هر جای دیگر پسر خدا بهترین نمونه ماست. انجیل حضرت یوحنا انجیلی است که در آن از جلال مسیح بیشتر از انجیل دیگر بحث می شود ولی با وجود این آیا ملاحظه کرده اید که خداوند چه نوع تصویری از خود در این انجیل بدست می دهد؟ سه بار مکرر می فرماید: «از خود هیچ نمی توانم کرد» (یوحنا ۵: ۱۸، ۲۹: ۲۸: ۸). در جای دیگر می فرماید: «... از خود نیامده ام» (یوحنا ۷: ۲۸) و ایضا می فرماید: «... من از خود نگفتم» (یوحنا ۱۲: ۴۹). در هر مقام و در هر موقع می داند چه بگوید برای اینکه در تمامی اوقات گوش به زنگ سخنان پدر خویش می باشد. او می داند که قادر بر انجام هر کاری می باشد به جهت اینکه

سال بعد هم کسی نمی توانست از آن بگذرد. به ظاهر مسیحیان برده بودند ولی در مهمترین امور یعنی فرصت اینکه دیگران را در قریه خود به مسیح معرفی کنند پاک باخته بودند.

وقتی که مردم در اثر زحمات دیگران در عذاب هستند برایشان بسیار مشکل است باور کنند که بهترین چیز برای خودشان این است که با حلم و آرامی زحمات را متحمل شده از این راه شهادتی به مسیح بدهند. «ولی اگر نمی گذارند از چاه دهکده آب بکشیم چطور می توانیم در این ده زندگی کنیم؟ آب کشیدن حق ماست و آنها هیچ حق ندارند از ما جلوگیری نمایند.» همه چیز بسته به این است که تا چه حد حاضریم به خدا اطمینان داشته باشیم و باور کنیم که حتی در آن مواقعی که کار به بن بست کشیده و راه چاره ای به نظر نمی رسد او راه نجاتی پیدا خواهد کرد.

گاهی اتفاق می افتد که اگر بر سر حق خود نایستیم و حق تمام و کمال خود را مطالبه ننماییم سود بیشتری عاید ما می شود تا اینکه اگر برای گرفتن حق خود پافشاری کرده از خود دفاع نماییم. وقتی حاضریم حلیم و افتاده باشیم تواضع ما دیگران را نیز کمک می نماید که متواضع گردند و حال اینکه اگر بگوییم «باید عدالت اجراء گردد و حق ما داده شود» طرف ممکن است بسیار سرسخت تر از آنچه هست بگردد.

اگر تعلیم مسیح را در این باره مطالعه کنیم خواهیم دید که با معتقدات اغلب مردم درست جور در نمی آید. در دنیای امروز همه جا سخن از حق و حقوق است. منشورهای از حقوق مختلف بشری تدوین می شود. ملل مختلف سعی می کنند با هم موافقت نمایند که این حقوق شامل چه چیزهایی است و چگونه می توان آنها را حفظ نمود. روی هم رفته باید این را عملی پسندیده دانست ولی باید از خود پرسیم که آیا مفهوم حقوق بشری یک مفهوم مسیحایی است یا نه؟

در کتاب «اصول اساس مسیحیت» که در کلیسای اسقفی به جوانان تعلیم داده می شود سخن از حق و حقوق شخصی در میان نیست بلکه جوانان دو چیز عمده یاد می گیرند «اول آنچه تکلیف من است نسبت به خدا. دوم آنچه تکلیف من است

باید به آنها یاد داد که نمی شود هر چه می خواهند بکنند و هر چه میل دارند بگویند و هیچ عکس العملی نبینند: ترحم بر پلنگ تیز دندان... ستمکاری بود بر گوسفندان! خدا را شکر که ما نمی توانیم مانند ایللیای نبی که بر طبق روایات آتش از آسمان بارانید (دوم پادشاهان ۱: ۹-۱۵) آتش از آسمان ببارانیم و اگر نه کسی در دنیا باقی نمی ماند.

اکنون رفتار عیسی را ملاحظه نمایید: «پس به قریه دیگر رفتند.» همین! به کسانی که او را نمی خواستند خود را تحمیل نمی کند. مراعات نکردن آیین مهمان نوازی بدین نحو بسیار عمل بدی بود ولی او برای احقاق حق خود پافشاری نمی کند. آن وقت نتیجه چه می شود؟ به نظر می رسد که سامریان پیروز شده اند و مهمان ناخوانده و ناخواسته را از در رانده اند. ولی در واقع چه اتفاقی افتاده و حقیقت باطنی چیست؟ آنها برای ابد فرصت اینکه پسر خدا را در میان خود داشته باشند از دست داده اند. این نظریه و رفتار خداوند عیسی در طی واقعه صلیب بسیار واضح تر و کاملتر مشاهده می گردد. حضرت پطرس بدین طور برای ما خلاصه می کند:

«چون او را دشنام می دادند دشنام پس نمی داد و چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد» (اول پطرس ۲: ۲۳).

برای مسیحیان مشکل است باور کنند که این در حقیقت قانون زندگی آنهاست و باید مطابق آن زیست نمایند. وقتی که همسایگان به ایشان آزار می رسانند بسیار طبیعی به نظر می رسد که به فکر احقاق حق خود افتاده به مقامات مربوطه شکایت کنند و موضوع را به حکم قانون حل و فصل نمایند. ولی نتیجه این عمل چه خواهد شد؟ من فقط می توانم از تجربه خود در هندوستان سخن بگویم. در سالهای پیش وقتی که در دهات هندوستان مسیحیان جفا می دیدند میسیونرها به حمایت از ایشان اغلب اوقات به دادگستری شکایت می بردند. اگر دعوی به نفع مسیحیان تمام می شد اشکالات برطرف می گردید و می توانستند با همسایگان خود در صلح و صفا زندگی نمایند ولی از آن به بعد در آن ده دیگر هیچ هندویی مسیحی نمی شد. پیروزی مسیحیان در عدلیه یک سد نامیری و مانع روحانی ایجاد می کرد که شاید تا شصت

سؤال و این طرز فکر را در طی داستان مختصر و زیبایی در عهد عتیق می‌یابیم: تعداد لشکریان یکی از پادشاهان یهودیه به نام امصیا به نظر وی کافی نمی‌آمد و از این جهت صد و نه نفره نزد پادشاه اسرائیل فرستاده سربازان زیادی را از او اجیر نمود ولی یک نفر نبی یا مرد خدایی پیش او آمده گفت که نباید سربازان اسرائیلی را اجیر نمایی زیرا که خدا با آنها نخواهد بود. «امصیا به مرد خدا گفت برای صد و نُه نفره که به لشکر اسرائیل داده‌ام چه کنم؟ مرد خدا جواب داد خداوند قادر است که ترا بیشتر از این بدهد.» (دوم تواریخ ایام ۹:۲۵)

حضرت پطرس می‌فرماید که صفت پسندیده حلم در موقعیت دیگری نیز باید از ما مشهود گردد: «... پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدوی را که دارید از شما بیرسد او را جواب دهید لیکن با حلم (تواضع) و ترس (احترام)» (اول پطرس ۳: ۱۵). چرا پطرس وقتی که راجع به شهادت مسیحی صحبت می‌کند موضوع حلم را پیش می‌آورد؟ صفت مقابل حلم آن است که بخواهیم طرف را ضعیف کش کنیم و میل و اراده خود را بر اوضاع و احوال تحمیل نماییم. آیا این عیناً همان روشی نیست که ما گاهی بدان طرز به مسیح شهادت می‌دهیم؟ رفتار ما چنان است که دیگران احساس می‌کنند که منظور ما این است که خود را بالا ببریم و آنها را پست سازیم و طبیعی است که آنها از این خوششان نمی‌آید. آسان است که انسان در مباحثه ببرد ولی طرف را از خود براند. اغلب اوقات خیلی بهتر است نگوئیم «گوش بگیر تا حقیقت را برایت شرح بدهم» بلکه بگوئیم «به نظر شما این مطلب چطور می‌آید؟» اگر حاضر باشیم به دیگران گوش بدهیم شاید موقعی که وقت صحبت کردن ما برسد ببینیم که دیگران نیز حاضر هستند به ما گوش بدهند.

در طرز رفتار و مصاحبت ما با جوانان این موضوع بخصوص حائز اهمیت می‌باشد. اغلب اوقات جوانان در شک و تردید گرفتارند و ذهنشان پر از سؤالات مختلف می‌باشد. از ایشان بپرسید که چرا برای کمک پیش کشیش خود نمی‌روند و آنها ممکن است یکی یا همه جوابهای زیر را به شما بدهند:

نسبت به همسایه خود. «آیا اصول اساسی مسیحیت بدینگونه درست تدوین شده است؟ آیا درست است که بگوئیم مطابق تعالیم کتاب مقدس حق از آن دیگران است و تکلیف از آن من؟ وقتی به دیگران می‌رسد همه حق دارند ولی وقتی به من می‌رسد فقط وظیفه دارم؟ به عبارت دیگر هرگز نباید چیزی برای خود طلب کنم (مگر این یک چیز که یاد بگیرم روز به روز بیشتر مثل مسیح بشوم.) هرگز نباید بخواهم در برابر خطایی که دیگران نسبت به من می‌کنند از خود دفاع نمایم. ولی همیشه اوقات باید حاضر باشم در راه دیگران جان بسپارم؛ بایستی حاضر باشم به هر قیمتی که برایم تمام شود از حق آنها دفاع نمایم.

مسیح در طی جملاتی سخت شدیداً از حق و حقوق اطفال و از وظیفهٔ عموم در توجه و مواظبت از آنان سخن گفت و مردم را از عاقبت وحشتناک کسانی که به بچه‌ها آزار برسانند آگاهانید (متی ۱۸: ۱-۱۴): ولی هرگز هیچ چیز برای خود نخواست. او خود را برای دیگران داد. آنچه درباره او گفتند درست بود که دیگران را نجات داد اما نتوانست خود را نجات دهد.

واضح است که اگر این رویه را قانون زندگی خود قرار دهیم پایه و اصول عملیات ما از اشخاص نیک‌خواه دیگر به کلی متفاوت خواهد بود. اکثر اینطور اشخاص خواهند گفت که غیر ممکن است بشود در چنین دنیایی چنان زندگی کرد. ولی حضرت پولس عیناً تعلیم مسیح را پیروی می‌نماید. در قرن‌تس بعضی از مسیحیان بر علیه یکدیگر به دادگاه شکایت برده بودند. پولس رسول به آنها گوشزد می‌کند که در هر صورت این عمل اشتباه است حتی اگر به عوض اینکه مرافعات خود را نزد داوران غیر مسیحی برده باشند در میان خود در کلیسا حل و فصل نموده بودند. او اصلاً با دعوی داشتن مخالف است. «بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که با یکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغبون نمی‌شوید؟» (اول قرنتیان ۶: ۷). این است عقیده پولس! ولی ما می‌گوییم: «ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم، این طور کارها از ما بر نمی‌آید. مگر پول من پیش او نیست؟ اگر نتوانم پس بگیرم چطور زندگی کنم؟» جواب به این

خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند اما به خویشتن که غلام شما هستیم به خاطر عیسی... نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم» (دوم قرنتیان ۴:۵ و ۱:۲۴).

تا مادامی که بخواهیم آقا باشیم نمی‌توانیم مانند مسیح بشویم. تنها وقتی که حاضریم غلام و خادم همه گونه مردم باشیم آنوقت شباهت او در ما آغاز می‌شود و دیگران خواهند دید که شروع کرده ایم مانند او بگردیم.

* * *

«وقتی بشنود این شکها در ذهن ما هست عصبانی می‌شود.»
«اصلاً سردر نمی‌آورد ما چه می‌گوییم.»
«جوابهایی به ما می‌دهد که ابداً جواب سؤالات ما نیست.»

جوانان فقط وقتی نزد دوستان مسن تر خود می‌روند که مطمئن باشند با احترام به آنها گوش خواهند داد و از روی امانت و درستی به سؤالات آنها جواب خواهند گفت. بعضی از کشیشان می‌ترسند بگویند که ما نمی‌دانیم و فکر می‌کنند که اگر بگویند آبرویشان می‌ریزد و سؤال کنندگان دیگر برای آنها احترام قائل نخواهند شد. مردی که حلیم باشد هیچگاه نمی‌ترسد. اگر سؤالی از او بشود که جواب آن را نداند با کمال سادگی و وضوح خواهد گفت: «من نمی‌دانم ولی بیایید با هم جوابش را پیدا کنیم.» این عبارت «بیایید با هم» بسیا سحرانگیز است و مشکلات زیادی را حل خواهد کرد.

حلیم بودن کار آسانی نیست. همه ما می‌خواهیم میل ما اجرا شود. اگر اختیار و اقتداری به ما داده شده است می‌خواهیم آن را بکار ببریم. هر پدری در خانواده اش دارای اختیار و اقتدار است. هر معلمی در مدرسه اش دارای اختیار و اقتدار می‌باشد. هر کشیشی در کلیسایش اختیار و اقتدار دارد. البته هر کدام از اینها باید اختیارات و اقتدارات خود را بکار برند ولی همگی باید بدانند که استفاده از آن باید به راه صحیح باشد. همیشه خطر در اینجاست که شخص از اختیارات و اقتداراتی که به او داده شده به نفع قبولاندن عقاید و امیال خود به دیگران استفاده کند ولی بدانیم که اگر چنین کنیم مسیح را پیروی ننمونه ایم. ملاحظه کنید که در عهد جدید راجع به مسیح چه می‌گوید: «... صورت غلام را پذیرفت...» (فیلپیان ۲:۷). این در حقیقت در تعقیب یکی از بزرگترین گفتارهای خود خداوند مسیح می‌باشد که می‌فرماید: «بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم... من در میان شما چون خادم هستم» (لوقا ۲۲:۲۶-۲۷).

حضرت پولس نیز در عباراتی عیناً مانند این راجع به کار خود سخن می‌گوید: «به

معروفی از یکی از مورخان است که راجع به مسیحیانی که در انگلستان مخالف بازی ظالمانه «گاو جنگی» بودند می‌گوید که آنها مخالف این بازی ظالمانه بودند نه برای اینکه گاوها اذیت می‌شدند بلکه برای اینکه تماشاچیان از آن لذت می‌بردند! زمانی شنیدم که مرد معروفی می‌گفت که نزد جد و جده اش که مسیحی بودند بزرگ شده و تربیت آنها از روی این اصل بود که اگر چیزی بود که بچه‌ها آن را دوست می‌داشتند آنها عقیده داشتند که همان را نمی‌بایستی به آنها داد.

مسیحیت حقیقی این نیست زیرا مبداء و اساس آن را نظریه اشتباهی راجع به خدا و راجع به خودمان تشکیل داده است. تقریباً اولین چیزی که در کتاب مقدس به آن برخورد می‌کنیم این است که: «خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود» (پیدایش ۱: ۳۱). ولی دنیا دیگر آن طور دنیایی نیست که خدا آن را ساخت. گناه وارد شده و کار نیکوی خدا را فاسد کرده است. در بسیاری از جهات ما مثل ماشینی می‌باشیم که خراب شده و قطعات آن دیگر با هم کار نمی‌کنند. امیال و آرزوهای اشخاص دیگر مطیع روح نیست. می‌خواهیم آزاد باشیم و در پی بدست آوردن آن تلاش می‌کنیم ولی غالباً می‌بینیم که در حقیقت آزادی خود را از دست داده‌ایم و غلام عادات ناپسندیده و افکار نادرست و ناشایسته شده‌ایم.

چون اعمال خود را بوسیله بدن‌هایمان انجام می‌دهیم غالباً تقصیرها را گردن بدن بیچاره می‌گذاریم و آنرا توبیخ و ملامت می‌کنیم که در حقیقت مستحق آن همه سرزنش نیست. در زمان حضرت پولس یونانی‌ها بدن را فی نفسه بد و شربر می‌دانستند و آن را زندانی بشمار می‌آوردند که روح در آن محبوس گشته است. تنها راه نجات روح به عقیده آنها این بود که حتی المقدور سر و کاری با بدن نداشته باشد. این عقیده از طریق فلسفه یونان در ادبیات فارسی هم رخنه کرده است چنانکه حافظ فرماید:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشادمی که از آن چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست

فصل دهم

پرهیزکاری (خودداری)

لغتی که برای آخرین صفت مورد بحث ما در اصل به زبان یونانی بکار برده شده هم به معنی «پرهیزکاری» و هم به معنی «خودداری» ترجمه شده است و بدون شک این دومی بهتر از اولی است.

پرهیزکاری لغت خوبی است ولی امروزه معنی آن در بسیاری از زبانها محدود شده و غالباً در مورد پرهیز از مشروبات الکلی بکار می‌رود و این امر موجب تأسف است. با این عقیده که پرهیز کردن از بعضی چیزها ما را اشخاص بهتر و مسیحیان لایق تری می‌سازد باید به شدت مقاومت کرد. هر کدام از لغات مهم مسیحیت بیشتر مربوط به آن چیزهایی است که ما می‌باید انجام دهیم و نه آن اموری که نباید انجام دهیم. مسیحی بودن امری است مثبت نه منفی.

در زمان مسیح خداوند و حضرت پولس گروهی از مردم بودند بنام «حسیدیم» که با سختی و انضباط تمام زندگی می‌کردند و فکر می‌کردند با انجام ندادن بسیاری از کارهایی که دیگران انجام می‌دادند مقدس خواهند شد و در این راه سعی وافر می‌مبذول می‌داشتند. یوسفوس نویسنده قدیمی یهودی از آنها به شرح زیر یاد می‌کند: «اصولاً لذت را شرارت دانسته آنرا مردود می‌دانند. خودداری و تسلیم نشدن به آرزوها و امیال را بسیار ممدوح و پسندیده می‌شمارند.» در طی تمام قرون مسیحیت بسیاری از مسیحیان نظراتی مشابه نظرات «حسیدیم» داشته‌اند. گفته

پدر صبر کند بلکه گفت: «من سهم خود را همین الان می‌خواهم» بنابراین در موضوع زمان اشتباه کرد یعنی چیز خوبی را بی‌موقع طلب نمود. پس از اینکه ارث خود را دریافت نمود به دیاری بعید کوچ کرد. در اینجادر انتخاب محل به خطا رفت، می‌بایستی در منزل مانده باشد اما به مکان بی‌جایی رفت. پس از اینکه به مملکت دور دستی رهسپار شد پول خود را به راه غلط خرج نمود و فراموش کرد که میراث در حقیقت امانتی است که به شخص داده می‌شود. آنچه را دریافت کرده بودمی بایست خرج نگهداری مزارع کشت و زرع و خانه و خانواده خودمی نمود ولی بجای آن با کمال خودخواهی به هصرف خوش گذرانی و تلذذ خود رسانید و بیراهه رفت.

این اصل راجع به تمام گناهان صدق نمی‌کند مثلاً درباره دروغ گفتن یا ظلم کردن صادق نیست ولی درباره بسیاری از گناهان صادق است. یکی از غرایزی که کنترل و اراده اش جهت عده زیادی از مردان و زنان دشوار است غریزه جنسی می‌باشد. دشواری کنترل این غریزه به قدری است که در میان مردمان و حتی در میان مسیحیان این عقیده پیدا شده که غریزه مزبور به خودی خود بد است که البته عقیده سخیفی است. فهمیدن اینکه چه موقع اشتباه و بدی رخنه می‌کند آسان است. غریزه فی نفسه مقدس است و اگر به موقع و بجا و به راه درست بکار برده شود مقدس خواهد بود. اگر تا به موقع مناسب صبر کنیم یعنی وقتی که این غریزه بوسیله محبت پاک یک مرد جهت یک زن و یک زن برای یک مرد تقدیس گردد هیچ عیبی در کار نیست و همه چیز کاملاً صحیح و درست است. اگر غریزه فقط در محل صحیح یعنی در خانواده که کانون اتحاد یک عمر زندگانی دو نفری که همدیگر را دوست می‌دارند می‌باشد به منصفه ظهور برسد کاملاً صحیح و درست است. و اگر به طریق صحیح یعنی نه از روی خودخواهی بلکه به منظور ایجاد خانواده‌ای که در آن والدین و اطفال همدیگر را دوست می‌دارند و خدا را محبت می‌نمایند بکار رود کاملاً صحیح و درست است. و اگر طوری بکار نرود که گویی حق مرد است که زن باید ادا نماید بلکه با اعتدال و احترام متقابل شوهر نسبت به زن و زن نسبت به شوهر کاملاً صحیح و درست است. هر چه عهد جدید راجع به خودداری تعلیم می‌دهد بیشتر مربوط به آن چیزهایی است

روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس؟

که در سراچه ترکیب تخته بند تنم

البته صحیح است که کردار ناشایست و گفتارهای زشت و افکار پلید از بدن سرمی زند و این چیزهای بد به وسیله آن به منصفه ظهور می‌رسد ولی آنچه باعث می‌شود که این چیزها از بدن سر بزند چیست؟ سرچشمه واقعی گناه در کجاست؟ واضح است که همان طور که خداوند فرمود سرچشمه گناه از درون ماست. «آنچه از آدم بیرون آید آن است که انسان را ناپاک می‌سازد. زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خبثات و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند» (مرقس ۷: ۲۰-۲۳). ما به افکار شریر می‌اندیشیم و می‌گذاریم اذهانمان به وسیله امیال و آرزوهایی که می‌دانیم اشتباه است آلوده گردد. در نتیجه آن آرزوها و امیال شریر بر اراده ما اثر کرده آن را به برگزیدن راه‌های غلط و اشتباه وامی‌دارند. اراده است که زبان را به گفتن و دست را به عمل کردن رهبری می‌نماید و در نتیجه سخنان شرارت‌آمیز گفته می‌شود یا اعمال شرارت بار انجام می‌گیرد. هر بار که گناه می‌کنیم تمام وجود ماست که مرتکب گناه می‌شود و نه فقط قسمتی از آن. بدن ما فقط آلت دست ذهن و اراده ماست. هر چه خدا آفریده که بدن هم جزو آن می‌باشد با تمام امیال و آرزوها و غرایزش، فی نفسه نیکوست ولی باید تحت کنترل و اراده ما قرار بگیرد و در راه صحیح بکار رود.

مبداء و سرچشمه گناه تقریباً همیشه وقتی است که ما به غلط چیزی را انتخاب می‌کنیم و چیزی را که به خودی خود خوب است و اگر آن را درست بکار بریم همیشه خوب خواهد بود به راه نادرست مصرف می‌نماییم. اگر آنچه خوب است بی‌موقع و بی‌جا و بیراهه بکار رود البته نتیجه بجز گناه چیزی نخواهد بود. اگر به حال پسر مسرف در مثل معروف خداوند خود بندیشیم این مطلب به خوبی روشن خواهد شد. پسر مزبور وارث قسمتی از دارایی پدر خود بود ولی حاضر نبود تا به وقت خود یعنی پس از مرگ

چنین تصور کرده‌اند که تنها هدف آن این بوده است که آنها را خورد کند و به ایشان تعلیم دهد که مثل ماشین زندگی نمایند. اگر نتیجه انضباط این باشد بدیهی است که چیز بد و مضری است. ولی مقصود حقیقی از انضباط در ارتش کاملاً غیر از این است. هدف انضباط در ارتش بدین قرار می‌باشد:

۱- حرکت سریع واحدهای بزرگ را ممکن گرداند تا بتوان نیروها را هر جایی که لازم شود به سرعت بدانجا انتقال داد.

۲- حس وفاداری را در بین رفا ایجاد نماید تا اینکه هنگام جنگ و در سختی و مصیبت همدیگر را کمک نمایند و یار نیمه راه نباشند.

۳- اراده‌های سربازان را قوی گرداند تا در موقعی هم که خسته و کاملاً فرسوده شده‌اند دست از پایداری و استقامت برندارند. پیروزی در جنگها بسته به طاقت آوردن در پنج دقیقه آخر است.

مشاهده انطباق این اصول بر مبارزه کلیسا بر ضد شرارت و منطبق نمودن آنها بر نزاع درونی خودمان به ضد گناه کار آسانی است بخصوص اصل سوم آن. وقتی که ما شکست می‌خوریم مردم فقط شکست را ملاحظه می‌کنند و فراموش می‌نمایند که احتمال یک کشمکش طولانی در کار بوده است که آنها از آن اطلاعی ندارند و اگر پنج دقیقه بیشتر مقاومت کرده بودیم ما را به عوض شکست به پیروزی می‌رسانید.

در سرتاسر عهد جدید همین هدف مثبت برای انضباط تأکید شده است. حضرت پولس از اشخاصی که خود را برای مسابقات دو و میدانی آماده می‌کنند سخن می‌گوید و از آنها مثل می‌آورد:

«و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می‌کشد (خودداری می‌نماید) اما ایشان تا تاج فانی را ببابند لکن ما تاج غیر فانی را (اول قرنیتان ۹: ۲۵).

ما امروز به خوبی می‌دانیم کسانی که بخواهند در مسابقات بزرگ ورزشی شرکت نمایند مراعات چه قوانین دقیقی از لحاظ خوردن و خوابیدن و نوشیدن بر آنها واجب است. ولی منظور و هدف تمام این قوانین موضوع مثبتی است و آن اینکه در روز مسابقه شخص تمام نیروهای خود را دست نخورده در اختیار خود داشته باشد و آنها

که باید انجام دهیم و نه آن چیزهایی که نباید انجام دهیم.

اینک دو نکته‌ای را که حضرت پولس در این باره بطور مخصوص تأکید می‌نماید مورد توجه قرار می‌دهیم:

(۱) تمامیت ما مورد توجه خدا است و نه فقط قسمتی از ما و تمامیت وجود ما باید برای خدمت خدا به وی تسلیم گردد. پولس برای رفقای خود دعا می‌کند که خدا ایشان را بالکل مقدس گرداند و تمامیت وجود یعنی روح و جان و بدن ایشان در وقت آمدن خداوند عیسی تماماً بی‌عیب محفوظ باشد (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳). حضرت پولس می‌فرماید که بدن‌های ما هیكل روح القدس می‌باشد (اول قرنیتان ۶: ۱۹) و مخصوصاً می‌فرماید که بدن‌های خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانیم (رومیان ۱۲: ۱).

(۲) هیچکس نمی‌تواند با بدن خود هر چه می‌خواهد بکند و هر جور می‌خواهد رفتار کند و آن را به راه‌های اشتباه بکار برد و خیال کند که به دیگران ضرر نمی‌رساند. بدیهی است که از این سبب که ما به یکدیگر تعلق داریم و همه اعضای یک بدن می‌باشیم وقتی که به دیگران ضرر می‌رسانیم مثل این است که به خود زیان وارد آورده باشیم (رجوع شود به افسسیان باب ۴ آیه ۱۷ تا باب ۵ آیه ۳۳). اگر کسی بگوید: «به کسی چه مربوط است که من زیاد مشروب بنوشم، مگر این یک موضوع شخصی نیست؟» جواب صریح این است که نه خیر این یک موضوع شخصی نیست! تنها کافی است به روزنامه‌ها رجوع کرد و دید که مسبب بسیاری از سوانح و تصادفات در راه‌ها مردان و زنانی هستند که تحت تأثیر مشروبات الکلی رانندگی می‌نمایند. این طور چیزها در بین مسیحیان نباید اتفاق بیفتند. محض خاطر خود و برای خاطر دیگران باید یاد بگیریم خود را اداره کرده کنترل نماییم.

اگر هرگز گناه نکرده بودیم این کار برایمان آسان بود ولی چون گناه کرده‌ایم می‌بایستی خودداری را به زحمت و از طریق دشوار انضباط یاد بگیریم و اغلب ما از این موضوع خوشمان نمی‌آید.

میلیونها نفر از جوانان امروز در ارتش‌های مختلف مزه انضباط را چشیده‌اند و

خلوت کنیم و نیروی روح القدس را طلب نماییم. در اینطور مواقع خوب است همینطور ساکت بنشینیم و آرام بگیریم و هر قدر که می توانیم درهای وجود خود را به روی نفوذ روح القدس باز نماییم و بگذاریم که او کنترل اراده و اداره افکار و اعمال و آرزوها و امیال ما را به عهده بگیرد.

اگر در چیزهای بزرگ خودداری برایمان مشکل است با چیزهای کوچک شروع کنیم. بسیاری از اشخاص شکایت دارند که نمی توانند در موقع دعا کردن افکار خود را کنترل نمایند. بایستی از ایشان پرسید: «چند تا از کارهایتان را در روز با تمامی ذهن خود و با توجه کامل انجام می دهید؟» حقیقت این است که اغلب کارها را فقط با تمرکز نصف نیروی ذهنی خود انجام می دهیم پس آیا جای تعجب است که در موقع دعا هم با نیمی از حضور ذهن خود دعا نکنیم؟ امر ساده و بسیار مفیدی خواهد بود که خود را وادار نماییم که هر روز بعضی از کارهای ساده را با تمام نیروی ذهنی خود و با توجه کامل انجام دهیم. وقتی نامه ای می نویسید آیا با تمام قوای ذهنی خود متوجه هستید که مثلاً تمام حروف را بطور تمام و کمال بنویسید که خواندن آن آسان باشد؟ چه بسیاری از مسیحیان و کشیشان هستند که میز کارشان شلوغ و نامرتب است. برای اینکه در موقع وصول نامه ها و کاغذها به خود اندکی زحمت نداده و آنها را هر یک به جای معین خود نگذاشته ایم. در موقعی که به آنها احتیاج داریم همه جا را زیر و رو می کنیم و می گردیم تا آنها را پیدا کنیم و بدین وسیله مقدار زیادی از وقت گرانبهای خود را تلف می نماییم. آیا ممکن است روح ما از میز کار ما مرتب تر باشد؟ و آیا فکر نمی کنید که مرتب نگاه داشتن میز برای انضباط روح تمرینی باشد؟

این ها مطالب کوچکی است، مانند هزاران وظایف کوچکی که یک نفر سرباز باید انجام دهد. ولی هیچ فکر کرده اید که چرا یک سرباز باید این وظایف کوچک را انجام دهد؟ زیرا که متعلق به ارتشی است که هزاران هزار از رفقای او نیز تعلق به آن دارند و همگی باید بتوانند در مواقع خطر و سختی به او اطمینان داشته باشند. گذراندن ماه های طولانی و تربیت و تمرین در انضباط های خشک و خالی بنظر بی معنی می رسد ولی منظور حقیقی و ارزش واقعی آن نوع انضباط ها در روز جنگ

را به بهترین وجه ممکن بکار برد تا به پیروزی نایل گردد. و از این جهت است که حضرت پولس می فرماید علت اینکه نسبت به خود سختی روا می دارم این نیست که بدن خود را حقیر می شمارم بلکه برعکس برای این است که آن را محترم می دارم. برای این نیست که از بدنم متنفرم بلکه برای این است که می خواهم آن را بطور کامل جهت خدمت خداوند خود بکار برم (اول قرنتیان ۹: ۲۷).

بر هر کسی واجب است که بتواند خود را اداره نماید و به اصطلاح بر خانه خود مسلط باشد ولی اگر بوسیله خواهش های نفسانی و آرزوهای سرکش گه بدین سوگه بدان سو کشانده شود نمی تواند بر خود تسلط داشته باشد. از هر مسیحی خواسته شده است که خدا را با تمام نیروهای خود خدمت نماید ولی البته اگر همیشه اوقات گرفتار جنگ درونی است از عهده این کار برنخواهد آمد. پس فن خودداری و هنر اداره کردن خود را چگونه بیاموزیم؟ چگونه این صفت را که آخرین صفات ممدوحه مسیحی مورد بحث ماست در خود تقویت نموده روز به روز بیشتر در آن متصف گردیم؟

اول از هر چیز باید صریحاً گفت که اتخاذ تصمیمات نیکو به درد نمی خورد. تصمیم اتخاذ کردن عمل اراده ماست و چون اراده های ما ضعیف می باشند اغلب در انجام تصمیمات خود شکست می خوریم.

موضوع دومی را که باید صریحاً گفت این است که این قلعه را با هجوم مستقیم نمی توان مسخر کرد. با بودن وسوسه ها و آزمایشهای بی شمار تنها نتیجه ای که از مبارزه مستقیم با آنها حاصل می شود این است که قدرت و شدت حمله آنها زیادتیر خواهد گردید. باید راهی دیگر بجوییم و از پشت سر حمله کرده نیروی آنها را بکوییم و قدرت آنها را سلب نماییم.

باید دانست که خودداری در اثر کار روح القدس امکان پذیر می گردد. اگر بگذاریم روح القدس قلوب و افکار ما را اداره نماید و بر آنها حکومت کند صفت خودداری نصیب ما خواهد شد. مهمترین قدمی که باید در این راه برداریم این است که هر روز مرتب رازگهان داشته باشیم یعنی ساعتی به کناری رفته با خدای خود

خاتمه

تکلیف من چیست؟

خواننده‌ای که این کتاب را تا به اینجا مطالعه کرده است ممکن است بگوید «من صفات شخص کامل را می‌دانم و می‌فهمم که باید دارای همان نوع سیرتی باشم که در این کتاب شرح داده است. ولی بین آنچه که هستم و آنچه که باید باشم تفاوت از زمین تا آسمان است. تکلیف من چیست؟ جوابی که در اغلب کتب مسیحی که درباره زندگی مسیحایی نوشته شده به این سؤال می‌یابیم این است که «بیش از پیش دعا کنید و به کوشش و مجاهدت خود بیفزایید.»

قسمت اول این جواب ممکن است کاملاً صحیح باشد؛ هر قدر هم دعا کنیم باز هم کم کرده‌ایم ولی باید گفت که قسمت دوم آن کاملاً اشتباه است. زندگی مسیحایی را نمی‌توان با تلاش و کوشش بدست آورد. مثلاً اگر من خوش نیستم آیا می‌توانم با سعی و کوشش خود را خوشحال بسازم؟ آیا نتیجه این نخواهد بود که من تصنعاً خود را شاد نشان دهم و حال اینکه باطناً حتی بر غم نیز افزوده شده است؟ اگر در باطن محزون باشم ولی تمام وقت سعی کنم خود را شادمان نشان دهم کشمکش در وجودم برپا خواهد گردید و آرام و قرار از من سلب خواهد شد و در نتیجه صلح و سلامت یعنی صفت سوم از صفات مورد بحث این کتاب را دارا نخواهم بود.

غالباً جواب صحیح به سؤال بالا این است که «از تلاش و کوشش و اتکاء به نیروی خود چشم‌پوشید و بگذارید خدا در شما فعالیت نماید. تا دریافت نکنید

معلوم خواهد شد. آنچه ما به آن خوانده شده ایم بسیار بزرگتر از زندگی سربازی است. ما خوانده شده ایم که در جنگ عظیم خدا با تمام نیروهای شرارت در دنیا شرکت کرده طرف خدا را بگیریم. ما خوانده شده ایم که با کمال وفاداری در صف عظیم مسیحیان دنیا دوشادوش آنها بایستیم و با شرارت مبارزه کنیم. بدانیم که دیگران به اطمینان ما نقشه می‌کشند و پیشرفت ایشان بسته به وفاداری ماست. اگر ما شکست بخوریم در حقیقت آنها را ضعیف کرده به شکست نزدیک ساخته ایم. خدا نیز به اطمینان ما کارهای خود را انجام می‌دهد و از ما انتظار دارد که نسبت به او وفادار باشیم. فتوحات و پیروزیهای خدا در دنیا بسته به امانت و وفاداری و جدیت مردمان می‌باشد.

چه کسانی می‌توانند در چنین مبارزه‌ای بکنند؟ فقط کسانی که در درون خود دارای آرامش بوده با خویشتن در صلح و صفا باشند. فقط کسانی که تمام نیروها و استعدادهای خود را تحت کنترل دارند. فقط کسانی که بالکل خود را فراموش کرده نسبت به هدف اصلی کاملاً وفادار می‌باشند. چنین اشخاص را در کجا می‌توان یافت؟ فقط یک نفر در تاریخ چنین بوده است یعنی عیسی مسیح. ما چگونه می‌توانیم چنین بشویم؟ فقط به یک راه و آن اینکه به وسیله ایمان عیسی مسیح در قلوب ما ساکن گردد. و این چگونه ممکن است اتفاق بیفتد؟ این امر بخشش روح القدس است که عیسی او را فرستاده است که با ما باشد و تا به ابد در ما زندگی نماید.

* * *

اگر امروز در هر جایی که هستم آرزو بکنم که ای کاش جای دیگری می بودم در حقیقت از روح القدس ممانعت بعمل آورده ام که در محلی که هستم از من ملاقات نماید. اگر امروز آرزو کنم که ای کاش من شخص دیگری می بودم در حقیقت از او ممانعت بعمل آورده ام که کمکی را که به آن احتیاج دارم به من بدهد زیرا که من همین هستم که هستم و نه چیز دیگر و او نمی تواند به یک شخص تخیلی کمک بدهد. آن وقتی که به همین محلی که زندگی می کنم و به همین نوع شخصی که هستم راضی شدم و نخواستم کسی دیگر و جایی دیگر باشم مسیح می تواند مرا ملاقات کرده بگوید «از عقب من بیا.»

باید همیشه بیاد داشته باشیم که تنها جایی که می توانیم یاد بگیریم چگونه مسیح وار زندگی کنیم در زندگی روزمره و کار روزانه است. دعای صبحگاهان بسیار حایز اهمیت است زیرا آن وقت است که خود را جهت انجام وظایف آن روز آماده می کنیم. دعای شامگاهان نیز بسیار مهم است زیرا که در آنوقت است که به عقب می نگریم و به شکست ها و اشتباهات خود پی می بریم. ولی حیات یعنی با دیگران زندگی کردن. مسیحی بودن یا نبودن ما در طرز سلوک با دیگران مشهود می گردد. باید دانست که افکار خوب و اندیشه های مهرآمیز محبت نیست بلکه محبت آن است که با سایر اعضای خانواده خود و با همقطاران و همکاران خویش که هر روز در تماس هستیم و با اشخاصی که اتفاقاً فقط یک بار ملاقات می کنیم با محبت رفتار نماییم. حلم و مسکنت صفتی نیست که خودمان به تنهایی و جدا از دیگران بتوانیم به آن عمل نماییم بلکه خصلتی است که در نظریه ما نسبت به دیگران و مخصوصاً در عکس العمل و نوع احساسات ما نسبت به کسانی که به ما آزار رسانده و صدمه ای زده اند باید ظاهر گردد.

بسیار ضروری و واجب است که خود را فریب ندهیم و نسبت به خود امین و صدیق باشیم و شکست های خود را به طور واضح و آشکار مشاهده نماییم و بهانه نتراشیم و رنگ نریزیم. بخاطر آوردن عمل بدی که کرده ایم و حرف ناشایسته ای که زده ایم و آه و افسوس خوردن آنها کافی نیست بلکه باید از خود پیرسیم علت به خطا

نمی توانید ببخشید و تا نگیرید نمی توانید بدهید پس یاد بگیرید قبل از اینکه دیگران را کمک کنید خودتان از خدا کمک دریافت دارید.» در سرتاسر این کتاب گوشزد کرده ایم که زندگی مسیح وار کردن ثمره روح است. این صفات حسنه مسیحی که ذکر یکایک آنها گذشت نعماتی هستند که باید از خدا دریافت داریم و آنها را برای جلال او بکار ببریم. روح القدس خیلی بیشتر از آنکه ما حاضریم دریافت داریم خواهان بخشش است. اگر این نعمات از او به ما نمی رسد علت فقط این است که خودمان مانع شده ایم و با اراده او مقاومت نموده ایم. اگر از ممانعت کردن او دست برداریم یقیناً بدانیم که او خواهد توانست در ما فعالیت نماید و فقط آن وقت است که ثمره کار او کم کم در ما مشاهده خواهد گردید.

ما چگونه از روح القدس ممانعت بعمل می آوریم؟ راجع به این موضوع قبلاً هم بطور واضح و با سادگی در این کتاب صحبت کرده ایم و باز تکرار می کنیم که علت این است که ما می خواهیم به راه خود برویم و نقشه های خود را طرح ریزی نماییم و خودمان آقای خود باشیم. در حقیقت در وسوسه می افتیم که گناه آدم و حوا را دوباره مرتکب شویم یعنی خود را وابسته و متکی به خدا ندانیم و دعوی استقلال از او بنماییم. چه بسا اشخاصی که از محل کاری که خدا آنها را در آنجا قرار داده است ناراضی اند و از نوع کاری که به ایشان سپرده است شاک و گله مند می باشند. و حال اینکه فراموش می کنند که شخص نباید به گذشته ندامت بخورد و در هوس آینده خیالبافی کند. آنچه مهم است «امروز» است. باید بدانم که امروز فقط آنجایی که هستم می توانم زندگی نمایم و امروز فقط آنچه که هستم می توانم باشم. فردا ممکن است خدا به من بگوید که محل خود را کاملاً عوض کنم و بجای دیگر بروم. فردا به مدد وی ممکن است بهتر از آنکه امروز هستم بشوم ولی آنچه واقعیت دارد امروز است:

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

که هر چند متواضع و دارای خلوص نیت باشیم گاهگاهی دچار خطا و اشتباه خواهیم شد. و نیز مسلم است که هر قدر بیشتر ذهن و فکر خود را متوجه به مسیح و زندگی او بکنیم بیشتر برایمان روشن می‌گردد که چگونه اشخاصی می‌باید باشیم و در هر موقعیتی چه تصمیماتی می‌باید اتخاذ نماییم. عیسی مسیح وعده داده است که روح القدس «از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد» (یوحنا ۱۴:۱۶). روح القدس که زنده و همیشه حاضر است گفتارها و کردارهای عیسی را برای ما روشن و جان دار می‌نماید و آنوقت است که آنها فروغ حیات بخش و پیام جان دار زندگی روزانه ما می‌گردند.

اگر احساس نمی‌کنیم که در همانند مسیح شدن در پیشرفت هستیم نباید به هیچوجه تشویش و اضطرابی به خود راه بدهیم. قبلاً گفته‌ایم و بار دیگر نیز می‌گوییم که ترقی و پیشرفت خود را احساس نخواهیم کرد رشد بدنی مالاغن شعوراً اتفاق می‌افتد یعنی ابداً از نمودریجی خود آگاه نیستیم تا روزی که یک مرتبه مشاهده می‌کنیم که از روی دیواری که تا چندی پیش قدمان به آن نمی‌رسید و نمی‌توانستیم آن طرف را ببینیم اکنون می‌توانیم همه چیز را مشاهده کنیم. رشد و نمو روحانی ما نیز در صورتی که اسلس و ریشه زندگیمان مسیح باشد و یاد بگیریم مانند درختان و گلها نمو نماییم به عینه همین طور خواهد بود. همیشه به شرارتی که در قلوب ماست مشعر خواهیم بود و همین امر ما را متواضع و فروتن نگاه خواهد داشت، ولی اگر در پیروی مسیح کوشا باشیم و بگذاریم روح القدس کار خود را انجام دهد دیگران تغییر و تبدیلی در ما مشاهده خواهند نمود و خدا را برلی آن شکر خواهند گفت. تنها وقتی که روح القدس کار خود را در ما به اتمام رسانیده است ما اجازه خواهیم یافت عمل دست او را در خود مشاهده نماییم. آنگاه متحیر خواهیم ماند وقتی که می‌بینیم با چه آرامش و محبتی پا به پا ما را رهبری نموده و شکست‌های ما را صبورانه تحمل کرده‌ست؛ ولی تا آن وقت باید تمرکز فکر و توجه ما به این وعده عظیم باشد که «چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید» (اول یوحنا ۳:۲).

رفتن و نادرست حرف زدن ما چه بوده است؟ باید به عقب برگردیم و آن لحظه‌ای را شروع کرده‌ایم به خطا برویم پیدا کنیم. نباید سعی کنیم تقصیر را به گردن دیگران بیندازیم یا شیطان را بهانه کنیم یا وسوسه مخصوصاً شدیداً را عذر بیاوریم. آنگاه خواهیم دید که جواب حقیقی به مسأله مورد بحث همیشه همان است. قانون زندگی مسیحی را حضرت پولس با بیانی ساده و آشکار چنین بیان می‌نماید: «... ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲:۲۰). خداوند مسیح همین قانون را به عبارت دیگری بیان می‌فرماید: «در من بمانید و من در شما... جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا ۱۵:۴-۵). اگر شکست خورده‌ایم بدانیم که تنها علت این می‌تواند باشد که در او نمانده‌ایم. تمام وقت توجه ما باید به او که مرکز زندگی ماست باشد. پس هر وقت شکست بخوریم معلوم است که متوجه او نبوده‌ایم و از مرکز حیات خود منحرف شده‌ایم. به کمک او باید توجه ما دوباره معطوف به آن مرکز شود و اگر نه پی در پی شکست خواهیم خورد و هیچ کاری هم از دستمان بر نخواهد آمد.

بنابراین باید این عادت را ملکه خود سازیم یعنی همواره نگاه خود را به مسیح بدوزیم و متوجه او باشیم. تنها کسی که در این عالم کامل زیسته است اوست. فقط با متوجه شدن به او و مطالعه پی در پی و مجدد به شرح حال وی آن طور که در اناجیل مسطور است و با معطوف داشتن مکرر افکار خود به وی در طی روز می‌باشد که می‌توانیم به آن نوع زندگی که خدا می‌خواهد بکنیم پی ببریم و آن طرز زیستن را یاد بگیریم. نباید سعی کنیم که از مسیح تقلید نماییم زیرا که اگر هم بخواهیم نمی‌توانیم در این کار توفیق یابیم. حتی اگر موقع شک و تردید از خود بپرسیم که اگر مسیح در این موقعیت بود چه می‌کرد؟ باید بدانیم که ممکن است این موضوع نیز چندان باعث کمک ما نشود. زندگی ما امروز به قدری با اوضاع و احوال زمان عیسی متفاوت است و به اندازه‌ای اشکالات تازه پیدا شده است که نباید انتظار داشته باشیم همیشه جوابی مستقیم به این سؤال خود بیابیم. اوقاتی در زندگی خود خواهیم داشت که کاملاً مردد بوده نخواهیم دانست چه بایستی بکنیم و این امر نیز یقین است